

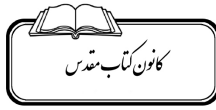
IX

9Marks

عیسی کیست؟

گرگ گیلبرت

ویرایش محمد ثانوی



عیسی کیست؟

گرگ گیلبرت

محمد ثانوی

شابک ۹۷۸ - ۱ - ۹۴۵۱۱۹ - ۱۳ - ۲

© 2024, 9Marks
www.9marks.org
www.kanoneketab.com

هدف کانون کتاب مقدس:

آگاه‌سازی و تجهیز مردان و زنانی است
که توسط کلیسای محلی به عنوان
خدمت‌گذاران با صلاحیت تشخیص داده
شده‌اند تا خدمت آموزش و
شاگردسازی بدن مسیح را با انجام رسانند.

حق چاپ ترجمه فارسی این اثر برای موسسه کانون کتاب مقدس محفوظ است.
هرگونه نسخه برداری، الکترونیک، صوتی، چاپ، توزیع و دخل تصرف در این اثر
بدون اجازه ناشر مطابق قانون حق مؤلف و منوط به کسب اجازه رسمی از ناشر است.



Building Healthy Churches



Who Is Jesus?

In Farsi

Greg Gilbert

Mohammad Sanavi

Bible Training Center for Persians

9Marks ISBN 979-8-89218-138-9

© 2024, 9Marks

www.9marks.org

www.kanoneketab.com

Who Is Jesus?

Copyright © 2015 by Gregory D. Gilbert
Published by Crossway
1300 Crescent Street
Wheaton, Illinois 60187

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form by any means, electronic, mechanical, photocopy, recording, or otherwise, without the prior permission of the publisher, except as provided for by USA copyright law.

Cover design: Matthew Wahl

9Marks ISBN: 979-8-89218-138-9

© 2024 www.kanoneketab.com \ www.btcpersians.com
Farsi Editor: Mohammad Sanavi



www.kanoneketab.com



<https://t.me/Kanonketab> کانون کتاب



[کانون کتاب مقدس](#)



[کانون کتاب مقدس](#)



[کانون کتاب مقدس](#)



[Sound cloud کانون کتاب مقدس](#)



عنوان: عیسی کیست؟
نویسنده: گرگ گیلبرت
مترجم: کانون کتاب مقدس
تعداد صفحات: ۱۳۰
شابک ۹۷۸-۱-۹۴۵۱۱۹-۱۳-۲
ناشر: کانون کتاب مقدس
چاپ اول ۲۰۲۴

حق چاپ ترجمه فارسی این اثر برای موسسه کانون کتاب مقدس محفوظ است. هرگونه نسخه برداری الکترونیک، صوتی، چاپ، توزیع و دخل و تصرف در این اثر بدون اجازه کانون کتاب مقدس مطابق قانون حق مؤلف و منوط به کسب اجازه رسمی از ناشر است.

خوانندگان گرامی

امروزه ضرورت مطالعه اصولی و درك صحيح كتاب مقدس برای همه مسیحیان کاملاً مشهود است و هدف ما از ترجمه، گردآوری و تدریس این مجموعه کتب تعلیمی این بوده که به نوعی ابزارهای لازم برای این مهم را در اختیار معلمین کتاب مقدس قرار داده و آنها را مجهز نماییم تا علاوه بر تعلیم صحيح كتاب مقدس و شاگردسازی، قادر باشند تعالیم غلط و دروغین را نیز تمیز دهند.

امیدواریم و دعای ما این است که با درك صحيح و عمیق تر از كتاب مقدس، ثمرات نیکوی کلام خدا در زندگی شما و ما با کمک روح القدس به فراوانی دیده شود. در انتها از همه کسانی که با وفاداری برای تهیه این مجموعه ما را در این مدت یاری کرده‌اند سپاس گزایم.

برای تهیه دیگر کتب آموزشی لطفاً با ما به آدرس btcpersians@gmail.com تماس حاصل نمایید و یا از سایت ما به آدرس www.kanoneketab.com برای دریافت دیگر منابع دیدن فرمایید. قبلاً از لطف شما سپاسگزاریم.

محمد ثانوی

مدیر اجرایی کانون کتاب مقدس

فهرست

۹	پیشگفتار مجموعه
۱۵	فصل ۱ شما چه فکر می کنید؟
۲۳	فصل ۲ انسانی فوق العاده و فراتر از آن
۳۵	فصل ۳ پادشاه اسرائیل، شاه شاهان
۴۹	فصل ۴ هستم «آن که هستم» ...
۶۳	فصل ۵ ...یکی از ماست.
۷۵	فصل ۶ پیروزی آخرین آدم
۹۱	فصل ۷ بره خدا، قربانی به جای انسان
۱۰۹	فصل ۸ رستاخیز و حکومت خدا
۱۲۷	کلام آخر

پیش‌گفتار مجموعه

آیا باور دارید که مسئولیت شما یاری کردن در جهت بنای کلیسای تندرست است؟ اگر شما مسیحی هستید، ما بر این باوریم که این مسئولیت بر دوش شماست.

عیسی به شما فرمان داده که رفته و شاگرد بسازید (متی ۲۸ آیات ۱۸-۲۰). رساله به یهودا می‌فرماید که شما باید در ایمان پیشرفت کنید (یهودا ۲۰-۲۱). پطرس رسول می‌فرماید که عطایای خود را در راه خدمت به دیگران استفاده نمایید (۱ پطرس ۴ آیه ۱۰). پولس رسول می‌فرماید که حقیقت را در قالب محبت بازگو کرده، به این ترتیب کلیسای شما در بلوغ رشد نماید (افسیان ۴ آیات ۱۳، ۱۵). متوجه هستید که با این صحبت‌ها به کجا می‌رویم؟

چه شما عضو کلیسا یا یکی از مشایخ کلیسا باشید، هدف مجموعه کتاب‌های «کلیسای تندرست»، یاری رساندن به شما در جهت تکمیل فرمان کتاب مقدس و نقش شما در بنای کلیسای تندرست می‌باشد. امید ما بر این است که این سری کتاب‌ها شما را کمک نموده تا محبتتان به کلیسا همچون محبت عیسی به کلیسا، رشد کند.

برنامه موسسه «۹ علامت»، تولید کتابچه‌هایی برای هر بخش از این «۹ علامت کلیسای تندرست»، و به علاوه موضوع «الهیات صحیح» می‌باشد. به دنبال تهیه کتاب‌های «موعظه تشریحی»، «الهیات کتاب مقدسی»، «انجیل»، «تبدیل جانها»، «بشارت دادن»، «عضویت کلیسا»، «تادیب و تنبیه کلیسایی»، «شاگرد سازی و رشد» و «مشایخ کلیسا» باشید.

موجودیت کلیسا برای نمایش جلال خدا به ملت‌هاست. ما این کار را
 با چشم دوختن به انجیل عیسی مسیح، اطمینان به نجات او، و سپس با
 قدوسیت خداوند و در اتحاد باهم و محبت کردن به یکدیگر، انجام
 می‌دهیم.

با امید،

مارک دور و جانانان لی‌من

ویراستگران ارشد

«عیسی از شاگردانش پرسید: «به نظر شما من کیستم؟» این سؤالی است که هر یک از ما باید به آن پاسخ دهیم. گرگ گیلبرت به طرز شگفت‌انگیز و خواندنی و مختصر صفحات کتاب مقدس را جستجو می‌کند تا صحت ادعاهای مسیح در مورد خودش را در نظر بگیرد. این کتابچه برای مسیحیان و حق‌جویان ضروری است.»

Jim Daly, President, Focus on the Family

«بزرگترین دارایی گرگ توانایی او در ساده کردن چیزهای عمیق است. کتاب او «انجیل چیست؟» به ما کمک می‌کند تا انجیل واقعی را از انجیل نادرست تشخیص دهیم، پس کتاب «عیسی کیست؟» به ما کمک می‌کند تا عیسی را در حالی که خود را آشکار می‌سازد، بشناسیم.

J. D. Greear, Lead Pastor, The Summit Church, Durham, North Carolina; author, *Jesus, Continued . . . Why the*

هیچ سوالی مهم‌تر از این در جهان هستی وجود ندارد که عیسی کیست؟ گرگ گیلبرت، با ذهن درخشان و قلب شبانی، این پرسش را گام به گام با بینش و در دسترس بودن باز می‌کند. خواه شکاکی باشید که برای اولین بار به این موضوع‌ها نگاه می‌کنید یا برای مدت طولانی ایمان آورده‌اید، این کتاب شما را به سمتی که همه ما باید برویم هدایت می‌نماید: به جلال خدا در چهره عیسی مسیح.»

Russell D. Moore, President, The Ethics & Religious Liberty Commission; author, *Tempted and Tried*

این کتاب به وضوح مسیح را از دیدگاه دیگری معرفی می کند و در عین حال کتابی معتبر برای شکاکان به مسیحیت می باشد. نیز به شما کمک می کند تا عیسی را با دقت بررسی کنید. گیلبرت نور تازه ای را بر صحنه های آشنا می اندازد و حقایق را همراه با اهمیت آنها به هم پیوند می دهد. این کار استادانه، در عین حال ساده و پر از الهیات زیبای کتاب مقدس است. در اینجا دعوتی از شما خواننده است تا خودتان عیسی را بشناسید.»

Mark Dever, Pastor, Capitol Hill Baptist Church, Washington, DC; President, 9Marks™

«این کتاب دو کار را همزمان انجام می دهد». اول بطور دقیق عیسی را در زمان خود مورد بررسی می دهد و نشان می دهد و اینکه چرا نمی توان بطور عمد از آن گذشت. این کتاب برای کسانی است که هرگز به عیسی فکر نکرده اند و همچنین کسانی که فکر می کنند او را خیلی خوب می شناسند، مفید است.

Timothy George, Founding Dean, Beeson Divinity School; general editor, Reformation Commentary on Scripture

«دو سؤال مهمی که هر کسی باید در مورد عیسی مسیح پاسخ دهد این است: او دقیقاً کیست؟ و چگونه می توانم به درستی با او ارتباط برقرار کنم؟ گیلبرت در این کتاب مهم به این سؤالات به طور مؤثری پرداخته است. از لحظه ای که عیسی در قیصریه فیلیپی از شاگردانش در مورد عقاید مربوط به هویت او پرسید تا کنون، هیچ سؤال دیگری چنین پیامدهای ابدی نداشته است. این کتابچه ادراکی با لمس روح خدا در آشکار ساختن عیسی مسیح نوشته شده است.»

Paige Patterson, President, Southwestern Baptist Theological Seminary

این کتاب کوچک ابزاری عالی برای معرفی مردم، از جمله ورزشکارانی که من مربیگری می‌کنم، با شگفت‌انگیزترین فردی که تا به حال زندگی کرده است خواهد بود.»

Coach Ron Brown, University of Nebraska Cornhuskers

همیشه به دنبال کتابی مختصر و واضح در مورد زندگی عیسی بودم که بتوانم آن را در اختیار آنانی که علاقه به شناخت واقعی عیسی دارند بگذارم. اکنون این کتاب «عیسی کیست؟» را پیدا کردم. گرگ گیلبرت درست می‌گوید: «داستان عیسی ماجرای مرد خوبی نیست بلکه ماجرای شخصی که مدعی تاج و تخت است. شواهد ارائه شده در این اثر را در نظر بگیرید و ببینید به کجا می‌برید.»

Daniel L. Akin, President, Southeastern Baptist Theological Seminary

فصل ۱

شما چه فکر می کنید؟

به نظر شما عیسی چه کسی است؟ شاید هرگز به این موضوع فکر نکرده باشید و این موضوع قابل درک است. چرا که ما راجع به کسی صحبت می کنیم که در قرن اول میلادی در خانواده یهودی و نجار متولد شده؛ هرگز پست سیاسی نداشته و ملتی را اداره نکرده، فرمانده هیچ لشکر نظامی نبود و با هیچ کدام از امپراتوری های روم ملاقات نداشت. در عوض، عیسی به مدت سه سال و نیم به مردم درس اخلاق و امور روحانی می داد. از کتاب مقدس یهودیان برای مردم یهود خواند و تشریح کرد، و طبق شواهد، او همچنین کارهایی فراتر از مسائل روزمره انجام داده است. اما او با جدیت با حاکمان روزگار خود درگیر شد و مدت زیادی از خدمت عمومی او نگذشته بود که توسط یکی از فرمانداران رومی - که نوعی منصب میانی امپراتوری بود - اعدام شد. افرادی که قدرت واقعی را داشتند.

علاوه بر این، همه اینها حدود دو هزار سال پیش اتفاق افتاد. پس چرا ما هنوز در مورد او صحبت می کنیم؟ چرا این مرد عیسی اینگونه اجتناب ناپذیر است؟

به او یک فرصت بدهید.

صرف نظر از اینکه شما شخصاً در مورد او چه فکری می کنید، مطمئناً همه موافق هستیم که عیسی، شخصیت برجسته ای در تاریخ جهان است. یکی از تاریخ شناسان برجسته درباره عیسی می گوید: «اگر ممکن بود تا از دل تاریخ با

عیسی کیست؟

آهنربای خیلی قوی تمامی قطعاتی که در دنیا نام او ذکر شده را بیرون بکشیم، چه مقدار بدون نام او باقی می ماند؟^۱ سوال خوبی است و جواب احتمالی آن این است: «نه خیلی زیاد».

اما فقط این موضوع نیست که عیسی فقط متعلق به تاریخ خاصی است؛ بلکه او برای موارد بسیاری غیر قابل اجتناب است. برای مثال، تصور کنید یک یا چند دوست مسیحی دارید که به طور منظم به کلیسا می روند؛ برای مسیح سرود می خوانند. حتی اگر زیاد در مورد این مسئله با آنها گفتگو کنید، ممکن است بگویند که با او ارتباط عمیقی دارند و در زندگی خود با او همراه هستند. نه تنها این، بلکه شاید در شهر شما هم احتمالاً از این کلیساهای مختلفی پر می باشد. در برخی از آن ساختمان ها ممکن است مسیحیان روزهای یکشنبه گردهمایی می کنند و برخی از دیگر هیچ اثری از رفت و آمد نیست و نکته اینجاست که شما به هر کجا که نگاه کنید، شما اگر دقت کنید و هر طرف نگاه کنید، اثری از این مرد که دو هزار سال پیش می زیسته، مشاهده خواهید کرد. همه اینها برای ما این سوال را ایجاد می کند که او کیست؟

به راحتی نمی توان به این سوال پاسخ داد. عمدتاً دلیل آن این است که ما هنوز به شناخت کامل و واقعی از شخصیت عیسی که چه کسی بود و هست نرسیده ایم. تعدادی کمی از مردم به وجود او شک دارند. حقایق اساسی زندگی او - مکان و زمان زندگی او، نحوه مرگش - همه کاملاً در مورد آنها توافق دارند. اما هنوز هم در مورد اهمیت زندگی و مرگ او، حتی در میان افرادی که خود را مسیحی می نامند، اختلاف نظر زیادی وجود دارد. آیا او پیامبر بود؟ معلم؟ یا چیزی کاملاً متفاوت؟ آیا او پسر خدا بود یا فقط یک مرد با استعداد غیرعادی؟ او در مورد خودش چه فکری می کرد؟ مرگ او به دست رومیان - آیا این بخشی از برنامه بود، یا او فقط در زمان نامناسب در

۱. Jaroslav Pelikan, *Jesus through the Centuries: His Place in the History of Culture* (Yale University Press, 1999), 1.

شما چه فکر می کنید؟

مکان اشتباه گرفتار شد؟ و سپس بزرگترین سوال این است: آیا عیسی پس از اعدام، او همانند بقیه انسان‌ها در حالت مرگ باقی ماند یا نه؟

علیرغم همه این اختلافات، او شخصیت خاصی داشت که مورد تایید بسیاری از افراد زمان خود بود. اعمال و گفتار او متفاوت از انسان‌های دیگر بود. سخنان او ضرب المثل‌های جالب، جملات برجسته دینی و یا سخنان پندآمیز درباره چگونه بهتر زیستن در این دنیا قفط نبود؛ نه، بلکه سخنان این بود: «من و پدر (که منظورش خدا بود) یکی هستیم». (یوحنا ۱۰ آیه ۳۰) «هر که مرا دیده پدر را دیده است» و شگفت آورتر اینکه گفت: «من راه و راستی و حیات هستم هیچ کس جز به واسطه من نزد پدر نمی آید.» (یوحنا ۱۴ آیه ۶)

آیا متوجه منظورم هستید؟ انسان‌های عادی، چنین سخنانی بر زبان نمی آورند! من و خدا یکی هستیم؟ جز من راهی برای رسیدن به خدا وجود ندارد؟! آنها آموزه‌های اخلاقی نیستند که شما بخواهید از آنها در زندگی خود استفاده کنید یا نکنید. اینها سخنان مسیح است که حقیقت محض می باشد و هر آنچه می گوید و می اندیشد، حقیقت است.

هرچند حال ممکن است سخنان او را نپذیرید. ممکن است کلام او را کاملاً رد کنید. اما در مورد سخنان مسیح فکر کنید: درست نیست که آن را به سرعت رد کنید. قبل از رد کردن تمامی سخنان این مرد، قدری بیشتر او را بشناسیم. اگر این کتاب را برای شروع انتخاب کرده اید، اجازه دهید با شما صریح صحبت کنم و خواهش خود را اینگونه مطرح سازم، به عیسی فرصتی دهید. این گونه متوجه خواهید شد که دلایل حقیقی زیادی وجود دارد تا سخنانی که او در مورد خودش، خدا و شما زده را بیشتر درک کرده و او را بیشتر خواهید شناخت.

عیسی کیست؟

برای شناخت و یادگیری درباره عیسی مسیح، کجا رویم؟

بنابراین، چگونه می توان با شخصی که دو هزار سال پیش زندگی می کرد آشنا شویم؟ حتی اگر با رستاخیز از مردگان شروع کنیم، به این معنی نیست که درب ملکوت را زده و در کنار عیسی با فنجانی از قهوه بنشینیم! پس برای شناخت عیسی به کجا باید رجوع کنیم؟ کتب تاریخی متعددی به موجودیت، زندگی، مرگ و حتی قیام عیسی اشاره می کند و ممکن است شما بتوانید به دو مورد در مورد عیسی در آنها بیابید. اکثر این اسناد حداقل دارای چند مشکل می باشند. اولین مشکل این است که بسیاری با از آنها در فاصله زمانی دوری نوشته شدند - صدها سال بعد از عیسی - فاصله زمانی آن بسیار است و بنابراین کمک شایانی به ما در شناخت هویت حقیقی عیسی نمی کنند. گذشته از آن، در بسیاری از موارد، بهترین اسناد هم، مطالب زیادی برای گفتن ندارند. آنها به مسائل غیرضروری پرداخته و به جای شناخت هویت او، موارد دیگری را بررسی کرده اند. بنابراین آنها فقط از عیسی یاد می کنند یا به او اشاره می کنند تا اینکه جزئیاتی را درباره او به ما بگویند.

تنها گنجینه غنی از اطلاعات درباره عیسی وجود دارد که: جزئیات و شخصیت، شاهد عینی، جزئیات آنچه او گفت، آنچه او انجام داد و اینکه او چه کسی می باشد، نوشته های کتاب مقدس است.

اما قبل از منصرف شدن از ادامه خواندن این کتاب، قدری مکث کنید. کسانی را می شناسم که تا حرفی از انجیل به میان می آید، منصرف می شوند؛ زیرا تصور می کنند انجیل، فقط کتاب مسیحیت است. بیایید کمی تعصب را کنار بگذاریم تا بتوانیم با ذهنی بازتر، هویت حقیقی عیسی را بشناسیم. اگر در افکارتان تعصب داشته باشید، انجیل فقط کتابی برای مسیحیان است، فارغ از اینکه حرفم را می پذیرید یا نه، باید بگویم حق با شماست؛ انجیل حقیقتاً کتاب مسیحیت است. بی شک، عهد جدید نشان می دهد که بخش دوم کتاب مقدس را شکل می دهد؛ کتابی که توسط مردمی نوشته شد که به آنچه عیسی

شما چه فکر می کنید؟

می گفت باور داشتند، آنها همچنین ایمان داشتند که کتب عهد عتیق در انتظار آمدن او می باشند. آنها ایماندار بودند. این موضوع واقعاً غیر قابل انکار است. اما به این معنا نیست که آنها دستورالعمل های حیل گرانه در دست داشتند. به این موضوع فکر کنید: آنها از نوشتن انجیل حقیقتاً چه هدفی داشتند؟ آیا فقط برای اینکه برای خود اسمی دست و پا کنند؟ به خاطر پول؟ رسیدن به ریاست کلیساهای بزرگ؟ البته که می توانید در این باره تحقیق کنید. اما اگر این موارد هدف آنها بود، مطمئن باشید که نقشه آنها با شکست مواجه می شد. بسیاری از کسانی کتب عهد جدید را نوشته اند، می دانستند که به خاطر چیزهایی که درباره عیسی نقل کرده اند کشته خواهند شد، اما باز ادامه دادند.

آیا به این نکته پی برده اید؟ که اگر هدف شما از نوشتن در مورد چیزی، جلب توجه یا به دست آوردن قدرت یا ثروت باشد، آنجایی که جانتان به خطر بیفتد، از این کار منصرف می شوید؟ اما وقتی مرگ را عاقبت کار خود بدانید و باز هم ادامه دهید؛ یقین داشته باشید که چیزی جز حقیقت را بیان نخواهید کرد. آنچه ما در انجیل می خوانیم، مجموعه ای برگرفته شده از مشاهدات اشخاصی می باشد که به سخنان عیسی ایمان داشتند. سپس دست به نگارش برده تا توصیف دقیقی از اینکه او چه کسی بود، چه گفت و چه کرد. بنابراین عیسی را چگونه بشناسیم؟ بهترین راه خواندن کتاب مقدس است.

اکنون مسیحیان معتقدند که کتاب مقدس کتابی فراتر از جمع آوری مشاهدات و اطلاعات درباره مسیح می باشد؛ بلکه در حقیقت، کتاب مقدس سخن خدا است؛ به این معنا که خود خدا، نویسندگان آن را مسح کرده تا سخنان او را بنویسند. پس آنچه را که آنها نوشتند، حقیقت محض است. ممکن است احتمالاً شما پی ببرید که من فردی مسیحی هستم. آری، مسیحی هستم و به آنچه در کتاب مقدس آمده، ایمان دارم.

ممکن است این پل ارتباطی برای شما دور از دسترس باشد. ایرادی هم ندارد، حتی اگر شما به اینکه کتاب مقدس سخن خداست، ایمان نداشته باشید، آن متون هنوز دارای اهمیت تاریخی می باشند. اما هنوز دست نوشته های افرادی

عیسی کیست؟

هستند که نیت آنها شرح دقیقی برای شناخت عیسی ارائه دهند. در غیر اینصورت، آنها را همانگونه که هستند، مطالعه کنید. سوالاتی مطرح کنید، آنها را با همان دقتی که اسناد مهم تاریخی را مطالعه می کنید منتقدانه و به دقت بخوانید و بررسی کنید.

از خود پرسید: «آیا به این متون باور دارم یا نه؟» خواسته من از شما تنها این است منصفانه آنها را بررسی کنید. همانند افراد متعصب، این متون را درون جعبه‌هایی، با برجسب «مزخرفات مذهبی»، جای ندهید و از روی ظاهرشان چنین قضاوت نکنید که جاهلانه، ابتدایی و اشتباه هستند.

توجه کنید. انسانهایی که متون عهد جدید را نوشته‌اند، انسان‌های باهوشی بودند. آنها خود، ساکنین و حتی شهروندان قویترین امپراطوری روی زمین آن زمان بودند؛ یعنی امپراطوری روم.

آنها فلسفه و ادبیات که ما هنوز در مدارس خود می‌خوانیم را می‌دانستند. می‌خواهم بگویم که آنها دقیق‌تر از ما این کتاب‌ها را مطالعه می‌کردند. علاوه بر آن، فرق بین واقعیت و تخیل را می‌دانستند؛ می‌دانستند که چه چیزی توهم و حیل است و چه چیزی حقیقت محض. آنها برای اثبات حقیقت، بسیار دقیق‌تر و قاطع‌تر از ما بودند، و آنچه از نوشته‌های آنها می‌توان دریافت، این است که حقیقتاً مسیح را شناخته و به او ایمان داشتند. آنها از آشنایی با او شگفت زده شده بودند و به او ایمان آورده‌اند. آنها تلاش می‌کردند که دیگران نیز این شناخت را درک کرده و این ایمان را تجربه کنند. بنابراین، به این امید دست به قلم بردند، تا دیگران آنچه را که آنها نوشته‌اند را در آینده بخوانند، و آنگونه که آنها عیسی را شناختند، آنها نیز او را بشناسند و به این نتیجه برسند که عیسی در واقع شایسته ایمان و قابل اعتماد است.

این همان چیزی است که امیدوارم این کتاب کوچک به شما کمک کند تا عیسی را از طریق نوشته‌های آن مسیحیان اولیه بشناسید. ما در هیچ یک از اسناد عهد جدید صفحه به صفحه کار نمی‌کنیم. در عوض، ما از همه آن منابع

شما چه فکر می کنید؟

استفاده خواهیم کرد تا سعی کنیم عیسی را به همان شکلی که کسی که از او پیروی می کرد، او را تجربه کرده باشد، بشناسیم - ابتدا به عنوان یک مرد خارق العاده که کارهای کاملاً غیرمنتظره انجام داد، اما سپس به سرعت متوجه شد که واژه «فوق العاده» حتی شروع به توصیف او نمی کند.

اینجا کسی را می بینیم، که ادعا می کرد پیامبر، منجی، پادشاه و حتی خودش خدا است؛ و او مردی بود که اگر طرفدارانش، با ادامه ندادن او در محقق کردن درخواست هایشان، قانع و توجیه نمی شدند، بی درنگ او را دیوانه یا حقه باز می خواندند! سپس رفتار او با مردم به شیوه های غیرمنتظره ای بود - شفقت به رانده شدگان، خشم نسبت به قدرتمندان، و محبت به افرادی نمی توان به هیچوجه آنها را دوست داشت. علاوه بر همه اینها، علیرغم ادعاهایش، عیسی مانند پادشاه یا خدا عمل نکرد. هنگامی که به او پیشنهاد تاج داده شد، او آن را رد کرد، به پیروانش گفت که در مورد اینکه او واقعاً چه کسی است خاموش بمانند، و در عوض درباره اینکه چگونه مقامات به زودی او را مانند یک جنایتکار معمولی مصلوب خواهند کرد، صحبت کرد. اما دوباره طوری صحبت کرد که انگار همه اینها به نوعی بخشی از برنامه او بود. پیروان عیسی کم کم وقتی او را تماشا کردند و او را شنیدند، به این باور رسیدند که او چیزی بیش از یک مرد خارق العاده است. او بیش از یک معلم، بیش از یک پیامبر، بیش از یک انقلابی، حتی بیشتر از یک پادشاه بود. همانطور که یکی از آنها یک شب به او گفت: «تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.» (متی ۱۶ آیه ۱۶)

مهمترین سوال در ذهن شما:

عیسی کیست؟ همیشه این سوال مطرح بوده است؛ از لحظه ای که شبانان این ادعای فرشتگان در مورد خبر میلادش را اعلام کردند، تا روزی که شاگردان از آرام کردن دریا شگفت زده شدند، تا آن لحظه ای که خورشید در روز مرگش بر روی صلیب، از تابش بازایستاد، این سوال همچنان در اذهان ما ماند که «عیسی کیست؟»

عیسی کیست؟

البته هدف شناخت، فقط شناختن سطحی و یا یک چهره دینی نیست؛ بلکه شناخت فردی است که مسیحیان اولیه، شخصیت او را مانند یک دوست شناخته بودند و با او رابطه عمیق و صمیمی داشتند. کارهای حیرت انگیز او را دیده بودند. امیدوارم شما نیز به همان شناختی برسید که میلیون‌ها تن اینگونه شهادت می‌دهند: «این شخصی ست که من با تمام وجودم به او اطمینان دارم».

و امید است این کتاب اندکی شما را برای جدی گرفتن سخنان عیسی به چالش بکشد. وقتی شخصی ادعای خدایی می‌کند شما دو تصمیم درباره او می‌گیرید؛ یا باید او را رد کنید و یا بپذیرید. اگر او را رد کنید، نمی‌توانید سوالات ذهن خود را برای مدت طولانی بی‌جواب بگذارید. عیسی مطالب بسیار شگفت انگیزی در مورد خودش و نیز درباره شما ادعا کرد. چه بخواهید و چه نخواهید او در زندگی شما تاثیر گذار خواهد بود. امیدوارم این کتاب ذهن شما را به چالش بکشد، تا بتوانید شناختی عمیق‌تر نسبت به عیسی داشته باشید و شما را به سوی جواب سوال که عیسی کیست هدایت نماید.

براستی که این مهم‌ترین سوالی است که با آن روبرو هستید.

فصل ۲

انسانی فوق العاده و فراتر از آن

ساعت ۷:۵۰ دقیقه صبح روز جمعه بود. شخصی با ظاهر معمولی، از یک پله برقی ایستگاه مترو در شهر واشنگتن دی.سی، بالا آمد و کیف ویولون خود را باز کرد. ویولون قدیمی به نظر می‌رسید. روکش رنگ روغن آن در قسمتهای زیادی از بین رفته بود. در کیف ویولون را برگرداند و همچون نوازنده‌های دوره گرد منتظر کمک مالی بود. سپس شروع به نواختن کرد. ۴۵ دقیقه قطعه‌ای از موسیقی کلاسیک را نواخت. افراد زیادی با سرعت از او، بدون آنکه به او توجهی داشته باشند، عبور می‌کردند. تنها یک یا دو تن به موسیقی توجه می‌کردند و از شنیدن صدا لذت می‌بردند. جمعیتی دور او جمع نشده بودند.

فردی که آن روز به اندازه ۳ دقیقه وقت اضافی داشت تا سر کار خود برسد، به ستونی تکیه داده و تنها برای سه دقیقه به آن موسیقی گوش داد. اما بسیاری از مردم در تکاپو برای کار خودشان بودند؛ روزنامه می‌خواندند، و به اپید خود نگاه کرده و برنامه‌های روزانه خود را چک می‌کردند؛ به موسیقی توجهی نداشتند.

موسیقی زیبایی بود. همان عده کمی را که به موسیقی توجه می‌کردند، به فکر فرو برده بود؛ به راستی آن موسیقی حقیقتاً خاص بود. هر چند نوازنده لباس ساده‌ای بر تن داشت و کلاه تیم بیس بال واشنگتن را بر سر داشت. اصلاً خاص به نظر نمی‌رسید. با این حال، اگر افراد هم برای گوش دادن، لحظه‌ای درنگ می‌کردند، در می‌یافتند که این نوازنده با یک نوازنده دوره گرد

عیسی کیست؟

معمولی کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد. به عنوان نوازنده، این شخص بسیار خاص به نظر می‌رسید. خیلی‌ها حتی در زمان نواختن موسیقی آن را درک نمی‌کنند؛ اما آن شخص موسیقی را کاملاً درک می‌کرد، با موسیقی حرکت می‌کرد و در واقع ارتباط خاصی با موسیقی برقرار می‌کرد و باید گفت که موسیقی او عالی بود.

در حقیقت، در خواهید یافت که او یک نوازنده معمولی که صبح روز جمعه، در ایستگاه مترو موسیقی اجرا می‌کند، نیست و نمی‌توان او را نوازنده‌ای خارق العاده توصیف کرد. او جاشوا بل Joshua Bell، هنرمند ۳۹ ساله‌ای بود که در بسیاری از افتتاحیه‌های معتبر جهان برای جمعیتی کثیر اجرا کرده و برای او احترام زیادی قائل بودند. به طوری که در زمان اجرای او، تماشاگران حتی سرفه نمی‌کنند. این تمام ماجرا نبود؛ بلکه در آن روز صبح، بهترین قطعه موسیقی را که نوشته بود آن هم با ویولونی با قدمت ۳۰۰ سال، که سه و نیم میلیون دلار ارزش داشت، اجرا می‌کرد.

با این توصیفات، می‌توان دریافت که صحنه بسیار زیبایی بوده است. بهترین قطعه موسیقی به وسیله قدیمی‌ترین آلت موسیقی ساخته شده و بسیار هم دقیق و کوک شده آن هم توسط با استعدادترین موسیقی دانان زمان اجرا می‌شد و تنها کاری که باید افراد می‌کردند این بود که بایستند و توجه کنند.

فرا تر از خارق العاده

بسیاری از لحظات زندگی ما نیز همین گونه است؛ لحظاتی که سرشار از زیبایی و برکت هستند، اما آن قدر درگیر خود و مشغله‌های کاری هستیم که از آنها غفلت می‌کنیم؛ چرا که برای درک زیبایی‌ها باید اندکی مکث کرد و به چیزهای که در ظاهر ضروری نیستند، توجه تفکر و تعمق داشت.

همین موضوع درباره عیسی صدق می‌کند. بسیاری از ما، اگر با او آشنایی داشته باشیم، فقط او را در ظاهر می‌شناسیم. شاید چندین ماجرای معروف

انسانی فوق العاده و فراتر از آن

درباره او بدانیم، یا بتوانیم برخی از معروف ترین گفته های او را نقل کنیم. بدون شک، در زمان او چیزی در مورد عیسی وجود داشت که توجه مردم را به خود جلب می کرد. او مرد خارق العاده ای بود. اما اگر واقعاً می خواهید عیسی را بشناسید - او را درک کنید و متوجه اهمیت واقعی او شوید - باید کمی بیشتر دقت کنید. باید از بحث های رایج و داستان های آشنا جلوتر روید تا آنچه که فراتر از دید شماست ببینید. زیرا مانند نوازنده ویولن در مترو، اشتباه غم انگیزی خواهد بود که عیسی را صرفاً به عنوان یک مرد خارق العاده کنار بگذاریم.

بایاید با هم صادق باشیم. حتی اگر انسان مذهبی ای نیستید و قبول نمی کنید که عیسی پسر خدا، منجی جهان است، حداقل می توان پذیرفت که او شخصیت او انسان ها را به خود جذب می کرد. بارها و بارها اعمال او مردم زمانه خود را حیرت زده نموده و حکمتش آنها را شگفت زده ساخت. حتی به گونه ای با آنها مقابله کرد که آنها را در جستجوی راهی برای فهمیدن همه چیز قرار داد.

در نگاه اول، آسان است که عیسی را با یکی دیگر از صدها معلم دینی قرن اول در شهر اورشلیم اشتباه گرفته شود. معلمینی با سرعت سرشناس شدند، سقوط کردند و بعد نامشان از صفحه روزگار ناپدید شد. تعلیمات دینی در آن روزها به شکل امروزی نبود. بله، مردم گوش فرامی دادند تا بصیرت به دست آورند، کتاب مقدس را بهتر درک کنند، و بیاموزید که چگونه عادلانه تر زندگی کنند. باور کنید که در آن زمان مردم به تعلیمات مذهبی نیز گوش می دادند تا سرگرمی داشته باشند. به هر حال، اگر فیلم، تلویزیون و گوشی هوشمند ندارید، برای سرگرمی چه کاری در دنیا انجام می دهید؟ وسایل پیک نیک را جمع می کنید و می روید تا به واعظ گوش دهید!

اگرچه ممکن است برای ما عجیب باشد، ولی کمک می کند تا درک کنیم که عیسی چه معلم خوبی بوده است؛ چرا که مردمان قرن اول در اسرائیل، معلمان زیادی را دیده بودند و اغلب آنها همانند ما که بازیگران سینما دوره

عیسی کیست؟

خود را می‌شناسیم، آنها نیز نسبت به این افراد شناخت کافی داشتند. اگر بخواهیم ملایم سخن بگوییم، مردم آن زمان به سادگی تحت تاثیر قرار نمی‌گرفتند. پس مسیح چگونه تعلیم می‌داد که بارها در انجیل شهادت داده شده که مردم از تعلیم مسیح، «متحیر» می‌شدند؟

این سخنان باورنکردنی در چهار روایت انجیل نوشته شده که ده بار به این موضوع اشاره کرده شده است.^۲ متی درباره موعظه سر کوه مسیح این گونه نقل کرده است: «وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید مردم از تعلیم او متحیر شدند. زیرا او بر خلاف روش علما، با اختیار و اقتدار به آنها تعلیم می‌داد» (متی ۷ آیات ۲۸ الی ۲۹) (ترجمه از مژده)

و همچنین به اولین سخنان او در زادگاهش توجه کنید: «همه حاضران او را تحسین می‌کردند و از کلمات فیض بخشی که می‌گفت، تعجب مینمودند. آنها می‌گفتند: «مگر این مرد پسر یوسف نیست؟» (لوقا ۴ آیه ۲۲)

عیسی در دهکده کوچکی به نام کفرناحوم به دنیا آمد. مردم از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا با اقتدار تعلیم می‌داد، نه همچون علمای دین. (مرقس ۱ آیه ۲۲)

چون روز شَبَّات فرا رسید، به تعلیم دادن در کنیسه پرداخت. بسیاری با شنیدن سخنان او در شگفت شدند. آنها می‌گفتند: «این مرد همه اینها را از کجا کسب کرده است؟ این چه حکمتی است که به او عطا شده؟ و این چه معجزاتی است که به دست او انجام می‌شود؟ (مرقس ۶ آیه ۲)

چون به اورشلیم رسیدند، عیسی به معبد درآمد و به بیرون راندن کسانی آغاز کرد که در آنجا داد و ستد می‌کردند. او تخته‌های صرافان و بساط کبوترفروشان را واژگون کرد. (مرقس ۱۱ آیه ۱۵)

۲. Matt. 7:28; 13:54; 19:25; 22:33; Mark 1:22; 6:2; 7:37; 10:26; 11:18; Luke 4:32²

انسانی فوق العاده و فراتر از آن

در کلام آمده که آنها از تعالیم مسیح حیرت زده شدند و می گفتند این سخنان را از کجا آورده است و چه کسی چنین حکمتی را به او داده است؟

در روز به عموم بشارت می داد. در معبد اورشلیم کاهن اعظم و معلمین شریعت سخنانش را می شنیدند و... او را تهدید می کردند. به این دلیل که همه جمعیت از تعالیم او متحیر بودند.

بارها و بارها واکنش نسبت به مسیح، نوعی شک و تردید همراه با سردرگمی به همراه داشت. در فرهنگی که آموزش را به عنوان یک سرگرمی فکری می دانستند، نشان می داد که مخاطبین مسیحی افراد بسیار معمولی و ساده ای بودند.

چرا تعالیم عیسی تا این اندازه حیرت آور بود؟

به راستی چرا؟ چه چیزی در مورد تعالیم مسیح تا این حد حیرت آور بود؟ بخشی، به این مربوط می شود که بسیاری با سوال هایشان او را به چالش می کشیدند، مسیح اثبات کرد که شخص با حکمتی است و به سادگی از گیر افتادن در دام های زبانی و فکری اجتناب می کرد. در واقع، بحث را به گونه ای مدیریت می کرد که چالش را به خود طراح سوال باز می گرداند، حتی در این حالت نه تنها مناظره را به نفع خود به پایان می برد؛ بلکه به صورت ضمنی، شنوندگان را هم به چالش میکشید.

در متی باب ۲۲ آمده است وقتی مسیح در معبد اورشلیم در حال تعلیم بود، گروهی از سران یهود برای مناظره و به چالش کشیدن نزد او آمدند. آن یک جلسه تصادفی نبود. آن یهودیان توطئه ای در سر داشتند؛ داستان آن گونه با این گفته شروع می شود که: فریسیان «نقشه کشیدند که چطور عیسی را با سخنان خودش به دام اندازند» (متی ۲۲ آیه ۱۵). آنها حتی می خواستند مردم

عیسی کیست؟

هم شاهد ماجرا باشند، بنابراین زمانی که عیسی در معبد در حال تعلیم بود، به سراغش رفتند تا سخنانش را مختل سازند.

ابتدا با چاپلوسی شروع کردند و گفتند:

«ای استاد، ما می دانیم که تو مرد راستگویی هستی. چون به ظاهر انسان توجه نداری، و راه خدا را بدون بیم و هراس از انسان، با راستی تعلیم می دهی. پس به ما بگو عقیده تو در این باره چیست؟ آیا دادن مالیات به امپراتور روم جایز است یا نه؟» (متی ۲۲ آیات ۱۶ الی ۱۷)

هدف آنها اینجا کاملاً مشخص است – که با چاپلوسی در تلاش هستند تا مسیح را وادار به پاسخ کنند – و در غیر این صورت، او را دروغگو و شاید بخوانند. ضربه نهایی آنها به این گونه بود که گفتند: «به ما بگو که نظرت چیست آیا مالیات را به قیصر بدهیم یا نه؟»

مشخص است که روی این سوال وقت و انرژی زیادی صرف شده؛ زیرا دارای ظرافت بسیاری است. به این معنی که این سوال مسیح را در تنگنا قرار داده، و در نتیجه نفوذ او را از بین می برد و حتی می تواند به دستگیری او بیانجامد. در آن روزگاران مسئله این بود، و ذهن مردم را مشغول کرده بود که آیا به راستی هر نوع اطاعت از یک حکومت خارجی مثلاً پرداخت مالیات گناه محسوب می شود یا نه؟ در این صورت، یک بی احترامی به خداوند تلقی می شد. حال، توجه کنید که سران یهود انتظار چه پاسخی را داشتند. آیا او هم با آنها برای پرداخت مالیات موافقت خواهد کرد، یا آن را یک گناه و یک بی احترامی به خداوند خواهد دانست؟

در حقیقت، برای آنها مهم نبود که پاسخ مسیح چیست. در هر صورت، آنها تصور می کردند که او را به دام انداخته اند. به گونه ای که اگر مسیح می گفت: «آری؛ باید مالیات را پرداخت»، جمعیت خشمگین میشدند و اعتبار مسیح زیر سوال می رفت. و از طرفی دیگر، اگر می گفت: «نه، مالیات را

انسانی فوق العاده و فراتر از آن

نپردازید»، خشم رومیان را به دلیل ایجاد فتنه به جان می خرید، حتی به احتمال زیاد دستگیر می شد و جاننش به خطر می افتاد. در هر دو صورت، به نفع سران یهود بود؛ چرا که در ذهن خود تصور می کردند که مسیح را به دام خواهند انداخت؛ اما عیسی توطئه ها را خنثی کرده و سوال را به خود طراح سوال منعکس کرد و مثل همیشه، مردم را متحیر ساخت.

عیسی گفت: «سکه ای را که با آن مالیات میپردازید، به من نشان دهید» سپس آنها سکه ای به او دادند، و آن را به جمعیت نشان داد و پرسید: «این تصویر و عنوان مال کیست؟» سوال ساده ای بود. آنها پاسخ دادند: «مال قیصر». درست گفتند. سکه متعلق به قیصر بود. سکه ها با نام و نشان و چهره قیصر و برای مردم یهود ساخته شده بودند. بطور مشخص، آنها از اینکه از آن سکه ها به سود خود استفاده میشد، خشنود و راضی بودند. پس، چرا نباید آنها را به خود قیصر باز گردانند؟ بنابراین، عیسی به آنان گفت: «پس آنچه را که مال قیصر است به قیصر، و آنچه را که مال خداست به خدا بدهید.» (متی ۲۲ آیات ۱۸ الی ۲۲)

جوابی بسیار سریع و قاطع به سران یهود داد. غیر از این است؟ این سکه قیصر است. به این معنی است که مالیات را بدهید. برای همین در انتها مردم از شنیدن پاسخ او شگفت زده شدند. چرا؟ به این دلیل که مسیح دیدگاه مردم یهود را نسبت به رومیان از نو تعریف کرد، و در عین حال، تعالیم سران یهود را بی اعتبار نمود. در واقع، گفت چیزی را که متعلق به قیصر است اگر به او بدهید، به خدا بی احترامی نخواهد شد.

اما سخنان مسیح قدری عمیق تر می باشد، که موجب تحیر مردم شد. یک بار دیگر به سوالی که مسیح در هنگام نشان دادن سکه به مردم می پرسد، توجه کنید:

عیسی کیست؟

«نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟» و وقتی پاسخ دادند «از آن قیصر است»

مسیح از آن به عنوان تایید حق مالکیت استفاده کرد. تصویر قیصر روی آن سکه بود. پس همانا مالکش قیصر می‌باشد. پس باید به قیصر چیزی را که متعلق به اوست، بازگرداند - نکته مهم اینجاست -

همانا شما می‌بایست آنچه تصویر خدا روی آن است را به او بازگردانید. این به چه معناست؟

البته که مردم (پاسخ را) می‌دانستند.

مسیح در مورد پیدایش فصل ۱ آیه ۲۶ سخن می‌گفت؛ آنجایی که خداوند طرح خود را برای خلقت بشر اینگونه اعلام می‌کند:

«اینک انسان را بسازیم. ایشان مثل ما و شبیه ما باشند و بر ماهیان دریان و پرندگان آسمان و همه حیوانات اهلی و وحشی، بزرگ و کوچک و بر تمام زمین حکومت کنند. پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. ایشان را زن و مرد آفرید.» (پیدایش ۱ آیات ۲۶ تا ۲۷)

در تصویری از خود، خداوند انسان را خلق کرد. آیا می‌بینید؟ و مسیح با مردم از چیزی فراتر از فلسفه بافی سیاسی صحبت می‌کند. حرف این بود که همانگونه که تصویر قیصر روی هر سکه نقش بسته، تصویر خداوند نیز روی سکه وجود شما نمایان است؛ پس متعلق به او هستید. بله، بسی جای مباهات است، آنگاه که تصویر قیصر را بر روی سکه تشخیص داده‌اید، آن را به او بازگردانید. اما بزرگترین افتخار و احترام این است که وقتی تصویر خداوند را در خود دریافتید، خودتان، قلبتان، ذهنتان و توان خود را به او بازگردانید.

انسانی فوق‌العاده و فراتر از آن

امیدوارم منظور مسیح را درک کرده باشید. سوال در مورد اهمیت رابطه انسان با خدا و اولویت آن بر هر چیز دیگری می‌باشد

مسیح به ما می‌گوید که همه ما مخلوق خداوند هستیم همه ما به شباهت تصویر او خلق شده‌ایم، پس به او تعلق داریم. آری، مسیح می‌گوید ما متعلق به خدا هستیم. پس آنچه را که متعلق به اوست به خود او بازگردانید.

اعمال منحصر به فرد او

در این شکی نیست که مردم از تعالیم مسیح شگفت زده می‌شدند. تنها با بیان چند جمله، او توانست مخالفان خود را شکست دهد، بینش دینی قالب روزگار خود را دوباره تعریف کند، و در عین حال. به اساسی‌ترین حقیقت وجود انسان پردازد. این نوع از تعلیم، برای جذب مردم به تنهایی کافی بود.

معجزاتی هم وجود داشتند. صدها انسان به چشم خود شاهد معجزاتی از او بودند که از عهدۀ هیچ انسان معمولی بر نمی‌آمد. مریض‌ها شفا داد، آب را به شراب تبدیل کرد، به فرد فلجی گفت برخیز و راه برو و چنان شد. به دیوانگان عقل و هوش را باز می‌گرداند. او حتی مردگان را هم زنده می‌کرد.

این به این معنی نیست که انسان‌های آن زمان درباره این مسائل بسیار ساده لوح بودند. درست است که در زمان بسیار قدیم می‌زیستند، ولی به این معنا نمی‌باشد که آنها احمق و یا انسان‌های اولیه بودند. معجزه چیزی نیست که هر روز بتوان شاهد آن شد. به همین دلیل است که وقتی شما پاراگرافی از کتاب مقدس را می‌خوانید، متوجه میشوید که شخصی دیگری با دیدن آنچه اتفاق افتاده متحیر می‌شود. این افراد با دیدن آن چه عیسی انجام می‌داد، متعجب می‌شدند. همچنین، از آنجایی که افراد زیادی، در تلاش بودند تا اسم و رسمی برای خود به عنوان معلمان مذهبی کسب کنند، یهودیان قرن اول در تشخیص افراد شیاد و دروغگو بسیار مهارت پیدا کرده بودند. آنها استادانه توهمات جادوگران را تشخیص می‌دادند و با خنده، از کنار شخصی که تلاش

عیسی کیست؟

داشت حقه و شعبده بازی را «معجزه» معرفی کند، به آرامی می گذشتند. تنها صفتی که می توانستید به این مردم نسبت دهید، ساده لوح بود.

مسیح آنها را شگفت زده کرده بود. بر خلاف دیگران، او واقعاً انسان خارق العاده ای بود. شعبده بازان خرگوش را از کلاه خارج می کردند، اما این مرد، صدها تن را شفا می داد. حتی در حالتی که خسته بود، ماهی صید کرد و ۵ قرص نان داشت و برای پنج هزار تنی که شاهد این ماجرا بودند، خوراک آماده کرد.

مردی که سالها فلج بود، ایستاد و به او گفت برخیز و راه برو و این چنین شد. در میان قایق، طوفان را آرام کرد. کنار قبر شخصی که چهار روز بود فوت شده بود، ایستاد و به او گفت به زندگی برگرد. مرد صدای او را شنید و از گور برخاست.

آیا فرد عادی چنین کارهایی را می تواند انجام دهد؟ هرگز!

و مردم با دیدن همین کارها متحیر می شدند.

هدف از همه این کارها

مسائل مهم تری هم وجود داشت. اگر دقت کرده باشید و اگر اندکی پایتان را از تحیر فراتر بگذارید، سوال مهم تری در ذهن شما ایجاد می شود؛ که چرا مسیح این کارها را انجام می داد؟ هدف او از انجام این کارها چه بود؟

همانگونه که می بینید عیسی با هر یک از معجزاتش و در هر یک از موعظه هایش که ارائه می دهد، خود را به طوری معرفی می کند و به گونه ای ادعا می کند که هیچ انسانی تا کنون ارائه نداده است.

برای مثال، میتوان موعظه سر کوه متی فصل ۵ تا فصل باب ۷ را مورد بررسی قرار داد.

انسانی فوق العاده و فراتر از آن

با نگاهی اجمالی، ممکن است این تعالیم را عادی و اندرزگونه و پر از بایدها و نبایدها در نظر بگیریم؛ قسم دروغ نخورید، زنا نکنید، حریص نباشید. خشمگین نشوید و.....

اما دقت کنید که منظور چگونه رفتار کردن نیست.

در واقع، موعظه سر کوه، ابتدا درباره ادعای جسورانه عیسی است که تنها او می تواند قوانین عهد عتیق اسرائیل را تفسیر کند - و معنا و چرایی آنها را بیان کند. به این دلیل است که عیسی در آن موعظه بارها و بارها اینگونه میگوید: «..شنیده اید که در قدیم به مردم گفته شد...، اما من به شما می گویم..» ۱۲ (متی ۵ آیات ۲۱ الی ۴۴)

تاکید بر روی کلمه من. عیسی این ادعای بنیادی را می کند که او قانونگذار بر حق قوم یهود است. با اندکی دقت بیشتر، در می یابیم که تعلیم او بسیار آزادانه و بر بلندی کوه بیان می شود؛ همان گونه که یهوه شریعت را بالای کوه سینا به قوم یهود داد.

در واقع ادعای بزرگی می کند، به طوری که هیچ کس تا به حال جرات انجام چنین کاری را نداشته است.

پس اینجا چیزی وجود داشت که او بر سر گور آن مرد مرده، به خواهرش، مریم گفت: «برادرت زنده خواهد شد» مریم از یادآورنده این جملات قدردانی نمود. و پاسخ داد: «می دانم». مریم به او گفت می دانم که در روز قیامت بر خواهد خاست. به عبارتی دیگر، میگوید بله این را خود نیز میدانم؛ از احساسات و بیان محبت آمیزتان متشکرم. در این شرایط سخت، بسیار برایم مسرت بخش بود. اما او منظور مسیح را متوجه نشد. اگر عیسی به او می گفت: «نه منظور من این است که هرگاه از او بخواهم، در دم بر می خیزد»، حقیقتاً او

عیسی کیست؟

حیرت می کرد. اما او پا را فراتر گذاشت. گفت: «من قیامت و حیات هستم» (یوحنا ۱۱ آیات ۲۳ الی ۲۵)

به این نکته دقت کنید. منظور از گفتن «من قیامت و حیات هستم» این نبود که من فقط می توانم به او زندگی دهم؛ بلکه من «خود زندگی» هستم!

واقعاً، چه کسی چنین سخن میگوید؟ چه کسی می تواند چنین از دوست خود بشنود که «تو مسیح هستی، پسر خدای زنده» و به او به ضرورت پاسخ دهد: «خوشا به حال تو! چون این را از انسان نیاموختی بلکه پدر آسمانی من آن را بر تو مکشوف ساخته است»؟ (متی ۱۶ آیه ۱۶) و از چه کسی چنین سوالی توسط حاکمان قومش می شود که: «به ما بگو، آیا تو مسیح، پسر خدای زنده هستی؟» و چنین پاسخ دهد: «همان است که تو می گویی. اما همه شما بدانید که بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می آید.» (متی ۲۶ آیات ۶۳ الی ۶۴)

مطمئناً این سخنان، سخنان فرد معمولی یا کسی که می خواست صرفاً او را به عنوان معلم بزرگ، یا به عنوان انسان محترم و خوبی بشناسند، و یا به عنوان فیلسوف تاثیرگذاری در ذهن ها بماند، نیستند؛ نه؛ بلکه سخنان فردی است که ادعا می کند من بیش تر و بزرگ تر و بسیار عمیق تر از یک فرد معمولی هستم. این دقیقاً همان کاری است که مسیح انجام می داد، دست کم برای کسانی که به او توجه و دقت می کردند. او ادعا می کرد که نه تنها پادشاه اسرائیل، بلکه نجات دهنده تمامی بشریت است.

فصل ۳

پادشاه اسرائیل، شاه شاهان

در سال ۱۵۹۷ در زمانی که شکسپیر می زیسته، پادشاه مقتدری وجود داشت؛ با خود می گفت: «در همین لحظه هزاران رعیت در سرزمین پهناور من در خوابی ناز و راحت خوابیده‌اند»^۳، سپس ناله سر می داد که «ای خواب راحت، چرا در خانه‌های ویران و در کلبه‌های محقق آرام گرفته‌ای و این قصر زیبا و باشکوه را رها کرده‌ای؟» «ای خواب ناز که در دریای طوفانی در بالین پسر ماهیگیر خسته از طوفان و دست نوازش بر او می کشی و از تخت گرم و نرم شاهانه من روی گردانیده‌ای، گویی تمام غم و غصه جهان سراغ سر بی‌دردوسر می رود؛ به قول معروف هر چه سنگ است برای پای لنگ است!»^۴

این نقل قول از شکسپیر بسیار جالب است چون مطلب را بصورت کنایه آمیز بیان می کند.

همه ما می دانیم که پادشاهان متمدن و قدرتمند هستند. آنها از ارتش برای محافظت از خود و حرمسراها دارند کمک می گیرند. آیا کسی کیست که آرزوی این چنین زندگی را نمی کند نداشته باشد؟ اما دلیل این گونه افراد این است که هرگز شاد نخواهد بود.

تاریخ دانان این پادشاهان را درک می کنند. آنها غوطه‌ور در زرق و برق دنیا و زندگی شاهانه، اغلب اوقات با ناآسودگی بی‌قراری و ترس و حتی هذیان و پریشانی دست و پنجه نرم می کنند. اگر کسی صاحب تاج و تخت شد، باید

۳. William Shakespeare, The History of Henry IV, Part 2, act 3, scene 1.

۴. همان اثر

عیسی کیست؟

فوت و فن حفظ آن را نیز بدانند، کم نیستند پادشاهانی که بسیار دیر متوجه می‌شوند که حفظ تاج و تخت چقدر خطرناک است و سخت می‌باشد!

با این حال، اگر بگوییم شخصی بی‌نام و نشان که کسی او را نمی‌شناسد، اکنون ادعای پادشاهی کرده، چه تصویری خواهید کرد؟ آیا نمی‌گویید که او آدمی خوش خیال است؟ تاریخ در مورد کسانی که ادعای تاج و تخت می‌کنند؛ در حالی که قبلاً پادشاه نبودند، بسیار نامهربان می‌باشد. چرا که شانس بسیار کمی برای پیروزی دارند و اگر هم شکست بخورند و نتوانند تاج و تخت را تصاحب کنند مرگ در انتظار آنهاست. در واقع، اگر ترس به خود راه دهند و جا بزنند دیگر راه بازگشتی نخواهند داشت و نه تنها صاحب سلطنت نخواهند بود بلکه جانشان را نیز از دست خواهند داد!

داستان زندگی عیسی به این دلیل خواندنی و حیرت انگیز است که او با مقامات حاکم زمان خود برخورد سختی داشت. او که یک نجار فقیر در یک روستای دور افتاده در شمال اسرائیل بود، که در نهایت نه تنها با حاکمان قوم خود، بلکه با مقامات رومی مسلط بر جامعه، مخالف بود. همین نکته کافی است تا بدانیم که او صرفاً معلم دینی، کسی که فقط چند داستان زیبا در مورد زندگی و نحوه زندگی کردن می‌داند، و یا یک فیلسوف اخلاقی یا حکیمی دانا رو به رو نیستیم. نه، زمانی که او با اهانت تمام بر صلیب رومیان می‌خکوب شد و جان داد. اتهامی که رومیان بالای سر او آویزان کرده بودند - به تمسخر و حشیانه هم او و هم کل ملت ستم‌دیده - «این است عیسی، پادشاه یهود» (متی ۲۷ آیه ۳۷)

در واقع داستان او داستان یک مرد نیکوکار نیست؛ بلکه داستان کسی است که ادعای سلطنت و تاج و تخت می‌کند.

پادشاه اسرائیل، شاه شاهان

تاج و تخت اسرائیل خالی نخواهد ماند

با توجه به کتاب مقدس، عیسی خدمت علنی خود را بعد از تعمید در رودخانه اردن توسط یحیی تعمید دهنده آغاز نمود. یحیی ماه‌ها بود که مردم را موعظه می‌کرد که باید از گناه خود توبه کرده و به سوی خدا بازگشت کنند چرا که «پادشاهی آسمان نزدیک است» (متی ۳ آیه ۲). و مردم ناامید باید خود را برای آمدن منجی آماده سازند. گاهی از مردم می‌خواست تا به نشانه توبه و پشیمانی از گناه در آب رودخانه تعمید بگیرند که نشانه پاک شدن از گناهان و عدم عدالت ایشان بود. در حقیقت، تعمید گرفتن عیسی به آن روش، دارای معنی و مفهوم عمیقی است که ما در مورد آن در آینده صحبت خواهیم کرد. ولی در هر حال توجه به این نکته کافی است که وقتی یحیی تعمیددهنده عیسی را دید که به سوی او می‌آید، او فوراً باور کرد که او همان است که برای مدتی طولانی نوید آمدنش داده شده بود و درباره او موعظه می‌کرد.

روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می‌آید، گفت: «نگاه کنید!، این است آن بره خدا که گناه جهان را برمی دارد. این است آن کسی که درباره‌اش گفته‌ام، که بعد از من مردی می‌آید که بر من تقدم و برتری دارد، زیرا پیش از تولد من او وجود داشته است» (یوحنا ۱ آیات ۲۹ الی ۳۰) (ترجمه مؤده)

نکته اینجاست: که یحیی می‌دانست که پادشاهی خداوند بر روی زمین خواهد آمد. این تمامی رسالت او بود. حالا او مسیح را به عنوان پادشاه یهود معرفی می‌کند. حتی مهمتر از همه، این فراتر از باورهای شخصی از جانب یحیی بود. به گفته خود عیسی، یحیی آخرین نسل از پیامبران عهد عتیق بود، پایان یک سلسله‌ی چند قرنی از مردان بزرگی که مهمترین هدف و رسالت آنها، چشمان قوم را به سمت پادشاه حقیقی که خدا در نهایت برای نجات آنها

عیسی کیست؟

از گناهانشان می‌فرستند، معطوف کند. اکنون یحیی، اعلام می‌کند که آن لحظه موعود فرا رسیده است و پادشاه اینجاست.

شاید شنیده باشید که بعد از آن چه اتفاقی رخ داد. در کتاب مقدس آمده «چون عیسی تعمید گرفت بی‌درنگ از آب برآمد همان دم آسمان گشوده شد و روح خدا را دید که همچون کبوتری فرود آمد و بروی قرار گرفت و سپس ندایی از آسمان در رسید که این است پسر محبوبم که از او خوشنودم». (متی ۳ آیه ۱۶ الی ۱۷)

اهمیت این موضوع تنها در کبوتر یا در صدایی که همگان شنیدند و باور کردند که یقیناً این صدای خداوند است، نیست. اهمیت این موضوع بیشتر در مطلبی است که آن صدا گفته است. به طور معمول کلمات در کتاب مقدس، عمدتاً دارای معنی و مفهوم خاصی است، حتی در بعضی اوقات دارای مفاهیم و معانی متعددی می‌باشد. اما برخی جزئیات، بسیار ویژه و برجسته‌اند. با کلمات این جمله «این است پسر محبوبم»، خداوند به عیسی مسیح تاج باستانی قوم اسرائیل را اعطا کرده بود. عیسی مسیح به طور رسمی پادشاه یهودیان شد.

چطور به این نتیجه رسیدیم؟ عبارت «پسر خدا» یک عبارت شناخته شده برای پادشاهان قوم اسرائیل بود. حتی این عبارت از عهد عتیق مانده بود. این عبارت ریشه در خروج قوم اسرائیل از مصر دارد؛ زمانی که خدا دعای قوم اسرائیل را برای رهایی از چنگ مصریان شنید، خدا فرعون مصر را با جمله «قوم اسرائیل فرزند اول من است» تهدید کرد و گفت، آنگاه به فرعون بگو: به تو گفتم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت کند». (خروج ۴ آیه ۲۲ الی ۲۳)

این یک اعلام خشم آلود و یک ابراز محبت آشکار نسبت به قوم اسرائیل بود. آنها را از تمام قوم‌های جهان جدا ساخت. خداوند به فرعون نشان داد که حتی حاضر است برای قوم اسرائیل بجنگد چرا که آنها را دوست دارد، و به عنوان فرزند ارشد خود می‌داند. سال‌ها بعد این نامگذاری، «پسر خدا»، باز هم به پادشاهان اسرائیل داده شد. که خداوند درباره پادشاه داوود بزرگ و

پادشاه اسرائیل، شاه شاهان

وارثانش نیز فرمود، «من برای او پدر خواهم بود و او برای من پسر خواهد بود».
(دوم سموئیل ۷ آیه ۱۴)

در کتاب مقدس سمبل ها و نمادها بسیار مهم هستند: پادشاه اسرائیل به نام «پسر خدا» خوانده می شود — همانطور که ملت اسرائیل هم خوانده می شود — چرا که او از جانب خود تمام قومش را نمایندگی می کند. او بعنوان نماینده آنها، حتی به عنوان جانشین شان در برابر خدا مشخص می شود، پس هر حکمی که در مورد خودش به تنهایی صادر شود، در واقع برای تمامی قوم است و باید به آنان گفته شود.

اگر این نکته را درک کنید، آنگاه به اهمیت حیاتی این که خدا در تعمید عیسی چه گفت، پی خواهید برد. بله، او رابطه پدر و پسر را بین او و عیسی بود را تشریح می کرد (چیزی فراتر از آن را)، اما همچنین خدا، شروع خدمت عیسی را تحت عنوان نماینده و پادشاه قوم اسرائیل، اعلام می کرد. از این پس، او به عنوان جانشین و نماینده، و چه بسا به عنوان قهرمان قوم اسرائیل در برابر خدا حاضر می شد.

عیسی همیشه می دانست که پادشاهی از آن اوست. بله، او اغلب از مردم می خواست تا این حقیقت را پوشیده نگاه دارند. حتی یک بار اجازه نداد مردم او را به عنوان پادشاه تاجگذاری نمایند. اما این، به این معنی نبود که او در کل این سمت را رد کرده باشد؛ بلکه او می دانست این پادشاهی بسیار متفاوت تر از آن نوع پادشاهی است که مردم انتظارش را داشتند. تاجی را بر سر خواهد نهاد؛ اما در وقت مناسب؛ نه با شرایط اشتباه مانند انقلابی.

در حقیقت، این تحسین شاهانه را زمانی خواهد پذیرفت که نخست مردم درک کنند که پادشاه حقیقی قوم اسرائیل چه کسی است. متی ۱۶ در مورد شبی می گوید که عیسی تازه از دیدار با سران قوم یهود برگشته بود و از پیروان نزدیکش پرسید: «مردم مرا که می دانند؟»، شاگردان جواب های متعددی دادند، «برخی تو را یحیای تعمید دهنده می دانند، برخی دیگر تو را الیاس و دیگری

عیسی کیست؟

ایلیا و یا یکی از پیامبران می‌دانند». ظاهراً عیسی بسیار متعجب شد که مردم او را که کسی می‌دانند که باید از گور بیرون آمده باشد! به هر حال مردم هر گونه که فکر می‌کنند، بگذار فکر کنند. عیسی بیشتر مشتاق این بود تا بداند که شاگردانش او را که می‌دانند، بنابراین پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟»

عیسی آنها را در موقعیت جوابگویی قرار داد. اولین کسی که جواب داد، پطرس بود که گفت، «تو مسیح پسر خدای زنده هستی».

من فکر می‌کنم در کلام پطرس معانی بیشتری نهفته است؛ از کلامش معلوم است که او حداقل دریافت کرده است که عیسی مسیح، پادشاه مسح شده قوم اسرائیل است، (معنی مسیح به زبان یونانی مسح شد) پسر خدا و پادشاه می‌باشد. واکنش عیسی چه بود؟ او پطرس را تحسین کرد و خطاب به او گفت «برکت بر تو باد ای شمعون، پسر یونا!» زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد بلکه پدر من که در آسمان است و نیز می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم. او شمعون را بلافاصله پطرس نامید، کسی که عیسی مسیح را همانگونه که عیسی خود را معرفی کرده بود، درک کرده بود. این است که پادشاه حقیقی اسرائیل.» (متی ۱۶ آیه ۱۳ الی ۲۰)

در لوقا ۱۹، داستان دیگری است — درست یک هفته قبل از اعدام مسیح بر روی صلیب — ادعای سلطنت خود را به شیوه عمومی و بسیار شگفت انگیز مطرح کرد. عیسی و شاگردانش برای شرکت در مراسم سالانه عید پسخ راهی اورشلیم می‌شدند — عید یاد بود رهایی قوم اسرائیل از اسارت مصر). اتفاقاً هزاران تن از مردم در آن هفته در شهر جمع شده بودند، چون این یکی از مهمترین مراسم سالانه یهودیان بود. وقتی آنها به شهر نزدیک شدند، عیسی چند تن از شاگردانش را پیشتر به سوی دهکده کوچکی به نام بیت فاجی فرستاد و به آنان فرمود بروید آنجا و کره الاغی را که به درختی بسته شده است بیاورید. در کتاب مقدس آمده که او بر آن الاغ می‌نشاند و سفر کوتاهی از

پادشاه اسرائیل، شاه شاهان

بیت فاجی تا اورشلیم را طی می کند، این در حالی است که جمعیت انبوهی او را همراهی می کردند. حال ببینید بعد از این چه اتفاقی رخ می دهد:

همانطور که آنها به دامنه کوه زیتون نزدیک می شدند، تمامی شاگردان با خوشی و شادی به خاطر تمامی معجزاتی که از وی دیده بودند با صدای بلند شروع به حمد و سپاس خداوند کردند. و می گفتند: «مبارک باد آن پادشاهی که به نام خداوند می آید! و سلامتی در آسمان و جلال در عرش برین باد» (لوقا ۱۹ آیه ۳۷ تا ۳۸)

«جمعیت زیادی جاده ها را با ردهای خود فرش کردند و بعضی شاخه های درختان را می بریدند و در راه می گسترانیدند آنگاه جمعیتی که از جلو می رفتند و آنها که از عقب می آمدند فریاد می زدند و می گفتند: «سپاس باد بر پسر داوود! مبارک باد آن کسی که به نام خداوند می آید! خدای متعال او را مبارک سازد!» (متی ۲۱ آیه ۸ تا ۹)

تمام این ها مملو از نکات بسیار مهمی بود. زمانی که مردم لباس های خود را زیر پایش پهن می کردند، شاخ و برگ درختان را در پیش پای او می انداختند - نه تنها واکنش نمادین خود را از تسلیم شدن به حق نشان می دادند؛ بلکه آنها او را پادشاه می خواندند و او را وارث داوود اعلام می کردند! و مهمتر از همه، سرود باستانی قوم یهود را می خواندند که معمولاً پادشاهان برای تقدیم قربانی خود به خداوند- زمانی که وارد معبد می شدند- می خواندند. مردم آن سرود را فقط برای گرامی داشت پادشاه خود می سرایند. (اشاره به مزمو ۱۱۸ آیه ۲۶)

نجوای این سرود همه جا را فرا گرفته بود، عیسی به فریاد و غوغای مردم گوش می داد تا درک کنند که چه می گویند، به چند تن فریسی تهمت ناروا زده بودند و آنها نزد او شکایت کردند. که «ای استاد به شاگردانت امر کن که خاموش شوند»، آیا می بینید که سران یهود چه می کنند؟ آنها می خواهند مسیح با آنها همراهی کند تا فریاد عدالت خواهی و تحسین و تمجید پادشاهی

عیسی کیست؟

خداوند را بی مورد و نامناسب جلوه دهند. آنها از او می خواستند تا سلطنت خداوند را انکار نمایند. اما مسیح این کار را نکرد و به آنها اینچنین جواب داد: «به شما می گویم اگر آنها خاموش شوند و بدانید که سنگ ها به فریاد خواهند آمد» (لوقا ۱۹ آیه ۴۰ الی ۴۰). درنگ جایز نیست، و وقت آن رسیده که پادشاه به سلطنت خود برسد. تاج و تخت اسرائیل، که برای بیش از ششصد سال خالی بود، دیگر بیش از این خالی نخواهد ماند.

زمان پادشاهی و تخت سلطنتی حقیقی خدا فرا رسیده است

البته امروزه برای ما سخت است که دقیقاً تمام نکات سفر آن روز عیسی مسیح به اورشلیم را درک کنیم. فکر می کنم ما بسیار مایلیم اینگونه فرض کنیم که انبوه جمعیت گرد او جمع شده بودند و او هم یک نمایش مذهبی فوق العاده هیجان انگیز برای ایشان اجرا کرد، همه را مات و مبهوت خود کرد؛ چنانکه از یاد بردند چه موقع به خود آمدند و چه زمانی به خانه هایشان باز گشتند. اما این مردم یک پادشاه مذهبی را تمجید نمی کردند؛ آنها پادشاهی واقعی را اعلام می کردند که بر تخت سلطنت حقیقی با تاریخی حقیقی تکیه خواهد زد؛ چرا که قوم اسرائیل زمانی زیادی بود که پادشاه نداشت.

در اوایل تاریخ، زمانی که جمعیت آنها کوچکتر بود توسط ریش سفیدان و بزرگان قوم رهبری می شدند. سپس توسط پیامبران آن دوران و کتاب هایشان که توسط خداوند برای حفاظت و هدایت شان برانگیخته شده بودند، رهبری می شدند. تا اینکه سرانجام قوم اسرائیل از پیامبر خود سموئیل خواست تا از خدا بخواهد پادشاهی برایشان انتخاب کند؛ اما سموئیل مخالف بود، و به آنها اخطار داد که پادشاه با خود فساد و تباهی می آورد ولی مردم باز هم اصرار ورزیدند. سرانجام پادشاه تعیین شد و تاجگذاری نمود.

سلطنت قوم اسرائیل در زمان پادشاهی داوود به اوج قدرت خود رسیده بود، یک پسر بچه چوپان از روستای بیت لحم از سوی خدا انتخاب شد تا بر مردم حکومت کند. توسط سموئیل برکت داده شد و توسط خود خدا

پادشاه اسرائیل، شاه شاهان

راهنمایی شد. داوود از یک رشد بسیار سریع برخوردار بود، به طوری که تاج و تخت اسرائیل را سرانجام در حدود سال هزار قبل از میلاد بدست آورد. او دوازده قبیله اسرائیل را زیر یک تاج و تخت متحد گردانید، تمام دشمنانش را تابع خود ساخت و اورشلیم را فتح نمود، و آنجا را پایتخت سلطنت خود قرار داد. بالاتر از همه اینها، خدا وعده داد که دودمان داوود را برای همیشه برقرار خواهد داشت.

داوود به عنوان بزرگترین پادشاه قوم اسرائیل یاد می‌شد، بنابراین از دوران سلطنت او به نام دوران «پادشاهی داوودی» یاد می‌گردد و حکومتی که او بنا نهاد به نام «سلطنت داوودیان» خوانده می‌شد. داوود خودش جنگجوی قهار بود، که عطیۀ الهی در نواختن موسیقی نیز برخوردار بود، انسانی فرهیخته که حتی شعر هم می‌سرایید. بیشتر از نصف اشعار کتاب مزبور را او سروده است و هنوز از او به عنوان مظهر ایمان و نیکوکاری یاد می‌گردد. اما این بدین معنا نیست او انسان کاملی بود - نه اصلاً اینطور نیست - اما او یک محبت عمیق به خدا داشت، اعتراف به گناهانش و باور به نیازمندی به خدا و ایمان قوی به رحمت و شفقت خدا که گناهانش را می‌بخشد، نشان دهنده حسی عمیق میان او و خدا بود. در کتاب مقدس آمده است که خدا داوود را چنین توصیف می‌کند، «..شخص دلخواه خود (خدا)». (اول سموئیل ۱۳ آیه ۱۴)

زمانی که داوود در سال ۹۷۰ قبل از میلاد، وفات یافت، او در تاج و تخت اسرائیل توسط پسرش سلیمان به موفقیت رسید همچنین سلیمان پسرش حکومتی بسیار گسترده داشت و حتی در اوایل سلطنتش حکومت او با شکوه‌تر از دوران پدرش بود. اسرائیل غرق در شکوه و ثروت و عظمت بود، گویا که دوران طلایی خود را سپری می‌کرد. سلیمان بعد از چهل سال حکمرانی فوت نمود، و پس از دوران سلطنت او قوم اسرائیل دچار هرج و مرج و افول گشت. خیلی زود جنگ داخلی، اسرائیل را به دو قسمت تقسیم کرد. دو حکومت جدا شده شمالی (اسرائیل) و جنوبی (یهودیه). بعد از چند قرن ملت هر دو حکومت به سرعت به سوی تباهی و بت‌پرستی سقوط کردند.

عیسی کیست؟

تا جایی که یکی از پادشاهان شمال به نام آهاز، پسر خودش را با زنده سوزاندن به بت‌ها قربانی کرد.

در این بین خداوند پیامبران را فرستاد تا به هر دو حکومت اسرائیل و یهودیه اخطار دهد تا از گناهانشان توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند. خدا فرمود اگر آنها توبه کنند، آنها را خواهد بخشید و دوباره یک ملت یکپارچه خواهد ساخت. و اگر توبه نکنند، با داوری روبرو خواهند شد و عاقبت‌شان مرگ و تباهی خواهد بود. هیچ یک از آن دو حکومت توبه نکرده و عاقبت در سال ۷۰۰ قبل از میلاد حکومت اسرائیل در شمال مورد هجوم و تاخت و تاز امپراتوری قدرتمند آشوریان قرار گرفت و قوم اسرائیل مجبور به تبعید و ترک وطن گشتند. حکومت جنوب، یهودیه، کمی بیشتر از یک قرن پابرجا ماند، تا زمانی که نبوکدنصر از بابل در سال ۵۸۶ قبل از میلاد به آنها هجوم آورد، اورشلیم را با خاک یکسان کرد، معبد آن را ویران ساخت و مردمش را به بابل تبعید نمود.

پادشاه سلسله داوودیان در جریان حملهٔ بابلیان دستگیر شد و چشمانش از حدقه بیرون کشیده شد. با حلقه‌ای در بینی در حالی که با گاری به بابل بردند، و به او گفته شد تا برای باقیمانده عمرش، خوراکش را از پس ماندهٔ خوراک میز نبوکدنصر تهیه کند. هرچقدر که خوراک پادشاه لذیذ باشد این حرکتی بسیار تحقیرآمیز بود. حال پادشاه نسل داوود جز فردی نابینا و ضعیفی که وابسته به امپراتوری بابل باشد، چیز دیگری نبود.

سال‌ها گذشت، حتی بعدها امپراطوری پارسیان بابلیان را شکست دادند، و بعد از آن یونانی‌ها آمدند و پارسیان را در هم کوبیدند، و سپس رومیان، یونانی‌ها را بلعیدند، ولی قوم اسرائیل هرگز نتوانست استقلال و تاج و تخت خود را به دست آورد. همچنان متکی به ملت‌های دیگر بسر برد. برای ششصد سال تاج و تخت داوود خالی ماند.

پادشاه اسرائیل، شاه شاهان

البته نه خالی از امید. به این خاطر که با تمام این اتفاقات که برای اسرائیل رخ داده بود؛ از قبیل تفرقه، شکست، سقوط، و پیامبران همواره به مردم امید می دادند و پیشگویی می کردند که روزگاری پادشاهی داوودیان بازسازی خواهد شد. در حقیقت، آنها به مردم اسرائیل می گفتند که خداوند یک روزی برای قوم اسرائیل پادشاهی خواهد فرستاد که از تخت داوود با پرهیزکاری و عدالت حکومت خواهد کرد و خدا او را با روح خود مسح خواهد کرد، قلب های مردم را به سوی یکتاپرستی هدایت خواهد کرد و برای همیشه با حکمت، مهربانی و محبت حکومت خواهد نمود. نه تنها همه این ها به وقوع خواهد پیوست؛ بلکه خدا وعده داد که تاج و تخت داوود بر تمامی ملت ها گسترده خواهد شد.

او قدرت و نفوذ خود را جهانی خواهد ساخت، تمام ملت ها از سراسر دنیا به سوی اورشلیم روانه خواهند شد تا پادشاه اسرائیل را ستایش کرده، و او شاه شاهان خوانده خواهد شد. (رجوع کنید به اشعیا ۹: ۱۱ ؛ میکا ۵)

تمام این پیشگویی ها که توسط پیامبران انجام می شد از نظر مردم اسرائیل مضحک می آمد، چرا که آنها یک به یک پادشاهان خود را می دیدند که به تاریکی سقوط می کنند و گرفتار خشم و داوری خداوند قرار می گیرند؛ همچنان که آخرین پادشاه سلسله داوودیان را دیدند که چگونه با بی رحمی توسط بابلیان مورد شتمت قرار گرفت و پیش از آنکه چشمانش را از حدقه بیرون بکشند چطور ناله و زاری می کرد. حال، اگر مردم به دقت به سخنان پیامبران گوش می دادند، در می یافتند که این پادشاه با دیگر پادشاهان قوم اسرائیل کاملاً متفاوت است. او پادشاهی است که تا ابد الابد زنده خواهد بود و هرگز مرگ او را فراموشی گیرد. اگر به دقت گوش می دادند درمی یافتند که خدا وعده نداده که فقط پادشاهی را برای اسرائیل می فرستد؛ بلکه او (خدا) خود به عنوان پادشاه شان خواهد آمد. ببینید اشعیا پیامبر در مورد تولد این پادشاه بزرگ چه گفته است:

عیسی کیست؟

«زیرا که برای ما کودکی زاده و پسری به ما بخشیده شد؛ سلطنت بر دوش او خواهد بود و «مشاور شگفت‌انگیز» و «خدای غدیر» و «پدر سرمدی» و «سرور صلح» خوانده خواهد شد. افزونی فرمانروایی و صلح او را پایانی نخواهد بود، و بر تخت داوود و به قلمرو او حکمرانی خواهد کرد، و آن را به انصاف و عدالت، از حال تا به ابد، استوار خواهد ساخت و پایدار نگاه خواهد داشت. غیرت خداوند لشکرها این را به انجام خواهد رسانید. (اشعیا ۹ آیه ۶-۷)

حال این پادشاه، پادشاهی معمولی نیست. پادشاه معمولی «تا به ابد سلطنت نمی‌کند؛ او همچون: مشاور شگفت‌انگیز، پدری جاودان، فرمانروای مطلق صلح، گذشته از این، هیچ کسی چه پادشاه و غیر پادشاه، مجاز نیست تا خود را به نام خداوند قادر و توانا بخواند، هیچ کس به جز خدا.

چشمها گشاده و ذهن پر از خدا ترسی

من همیشه شمعون پطرس را تصور می‌کنم که این جملات را تکرار می‌کرد، — «تو مسیح هستی، پسر خدای زنده» — به صورت نجوا گونه، با چشمانی گشوده و ذهنی پر از خدا ترسی این جملات را تکرار می‌کند. همانگونه که می‌بینید، فکر می‌کنم اینها همه به این دلیل است. در قدیم، تمامی پادشاهان را به نام «پسر خدا» می‌خواندند، همه فکر می‌کردند که این فقط عنوان ساده است. اما اینطور نبود. خدا به این روش به آینده اشاره می‌کرد، که زمانی که قصد داشت خود بر تاج و تخت داوود بنشیند.

همانطور که پیامبران گفته بودند، پادشاه بزرگ «پسر خدا» خواهد بود این نه فقط نمادین، بلکه به عنوان حقیقتی است که خود خدا به عنوان پادشاه خوانده می‌شود. این همان چیزی است که پطرس آن را درک کرده بود. مردی که در مقابل او بود همان پادشاه بود، همان مسیح، همان کسی قوم اسرائیل را رهبری خواهد کرد. بنابراین او لقب «پسر خدا» را خواهد داشت، نه تنها این لقب را، بلکه او در حقیقت «پسر خدا» می‌باشد. نه تنها پادشاه اسرائیل

پادشاه اسراییل، شاه شاهان

بلکه پادشاه تمامی جهان خوانده خواهد شد. آری، همانی که پطرس آن را شناخته بود، خود خدا بود.

عیسی کیست؟

فصل ۴

هستم «آن که هشتم» ...

این اندیشه که عیسی دارای الوهیت است به طور سطحی به ذهن پطرس خطور نکرد. به یاد بیاورید، وی ماه‌ها با عیسی بوده و معجزات او را با چشم دیده است، چگونه مریض‌ها را شفا می‌داد، و حتی مردگان را نیز زنده می‌کرد. تمام این رخدادها کافی است تا هر بیننده‌ای را مات و مبهوت خود سازد. برای همین پطرس به این شناخت رسیده بود. زمانی فرا خواهد رسید که ذهن ما متحول شده - این جهان طبیعت درونش را به ما نشان می‌دهد؛ طبیعتی که سر تعظیم بر عیسی فرود می‌آورد.

در چنین موقعیتی بود که عیسی خدمت خود را تازه شروع کرده بود. خبر به همه جا پخش شده بود که مردی آمده و مریضان را شفا می‌دهد و ارواح پلید را از بدن‌ها بیرون می‌کند، جمعیت انبوهی دور او را احاطه کرده بودند. عیسی با صبر و شکیبایی و مهربانی با آنان برخورد می‌نمود. سخت مشغول شفا دادن مریضان و بیرون راندن ارواح خبیثه از بدن‌ها بود و در آن روز عیسی بسیار خسته شد. ساعت‌ها بود که مشغول شفا دادن بیماران و بیرون راندن ارواح خبیثه در سواحل دریای جلیل بود که جمعیت عظیمی تازه از راه رسیدند. آنها سعی داشتند خود را به او برسانند. او مجبور شد همراه شاگردانش بر قایق بادبانی خود سوار شده و به آن سوی دریا برود.

دریای جلیل برای عیسی و شاگردانش بسیار آشنا بود. بخش قابل ملاحظه‌ای از تعلیمات عیسی و خدمت شفا دادن او در چنین جایی اتفاق افتاد؛ منطقه‌ای که دو تا دور آن روستاهای کوچک ماهیگیری قرار داشت، و بعضی از شاگردانش - از جمله پطرس - قبل از آنکه عیسی او را بخواند تا به دنبال او

عیسی کیست؟

بیاید، زندگیشان را با ماهیگیری در آنجا سپری می کردند. دریای جلیل یا بهتر بگوییم دریاچه جلیل با آب شیرین است و مساحت آن ۱۶۶ مترمربع چندان بزرگ نیست.

اما نکته ای که باید در مورد خصوصیات این دریاچه گفت، این است که این دریا حدود ۲۰۰ متر پایین تر از سطح آبهای آزاد قرار گرفته که توسط دره های عمیق با بادهای فوق العاده خطرناک احاطه شده است. در آن ماهی های فراوان برای ماهیگیری وجود داشت، اما معروفیتش به خاطر طوفان های بسیار سخت و مهیب شب بود که بدون هشدار قربانی می گرفت.

این همان چیزی بود که در آن روز خاص اتفاق افتاد، ساعاتی چند پس از آنکه عیسی و همراهانش در قایق بادبانی نشستند. و به راه خود به سوی میانه دریاچه ادامه دادند، و زمانی که از ساحل فاصله زیادی داشتند طوفان سهمگینی شروع به وزیدن کرد. این طوفان به نظر طوفان معمولی نبود. متی یکی از شاگردانش در آنجا بود و قبلاً هم شاهد این طوفان ها بوده از آن بعنوان «طوفانی سهمگین» یاد می کند: «ناگاه طوفانی سهمگین در گرفت آن گونه که نزدیک بود امواج قایق را غرق کند». (متی ۸ آیه ۲۴)

این طوفان آنقدر سهمگین بود که پطرس از کلمه زلزله استفاده کرد؛ زلزله درون دریا بود، همراه با بادهای شدید که همچون شلاقی از درون دره های تنگ و عمیق به سوی دریاچه زده می شد. در این میان، شاگردان خود را درون قایقی ناچیز که دچار امواج پر تلاطم و در حال بلعیده شدن در مرداب توسط امواج عظیم بود، در میان دریایی به شدت خشمگین می دیدند.

مسلماً همه ترسیده بودند و هوش از سرشان پریده بود، چرا که آنها در قایق کوچک و ضعیفی که هر لحظه امکان داشت در هم بشکند و واژگون شود و هیچ اثری از آن باقی نماند، بسر می بردند. بنابراین همگی ترسیده بودند، اما عیسی آنجا نبود، چرا که او در انتهای قایق خوابیده بود. بدون درنگ شاگردان به سوی او رفتند تا او را از خواب بیدار نموده و طلب کمک کند. پس فریاد

هستم، آن که هستم...

زدند: «سرور ما، چیزی نمانده غرق شویم؛ نجاتمان ده!». اینها نوشته‌های ثبت شده توسط متی می‌باشد. در مرقس آمده: «استاد توراً باکی نیست که غرق شویم؟» (مرقس ۴ آیه ۳۸). در واقع، ممکن است که در آن لحظه خیلی مطالب دیگری گفته باشند؛ اما واضح است که شاگردان خود را در خطر یافتند و می‌خواستند که او برایشان کاری انجام دهد.

برای لحظه‌ای مکث کنید، بسیار جالب است که آنها برای رفع مشکل‌شان به عیسی مراجعه کردند. منظور این است که آنها دقیقاً از عیسی توقع نجات داشتند. من تا حدی شک دارم که آنها واقعاً برنامه واقعی برای حل این مشکل برای خود طرح ریزی کرده باشند. این نشان می‌دهد که شاگردان آنقدر به عیسی ایمان داشتند که می‌دانستند او حتماً برای آنها کاری انجام خواهد داد؛ اما کاملاً مطمئن هستم که کسی از آنها نگفت که باید خونسردی خود را حفظ کنیم و آرام باشیم، چرا که خداوند آنجا خوابیده است و آرامشی را که باید داشته باشند تبدیل به هیاهو شد. شاید آنها فقط انتظار داشتند که او به طریقی از آنها در مقابل طوفان خشمگین محافظت کند، حرکت قایق را سریع کند و یا در یک لحظه آنها را به آن سوی دریا ببرد؛ اما چیزی که هرگز انکار ناپذیر است، این است که هنگامی که آنان از عیسی توقع داشتند که کاری انجام دهد، هرگز حتی یک لحظه هم به فکرشان خطور نکرد که عیسی واقعاً بتواند طوفان را آرام سازد.

به ماجرای خود برگردیم، زمانی که شاگردان با اضطراب به نزد او در عقب قایق هجوم بردند تا او را بیدار کنند، حرکت خارق العاده‌ای را انجام داد؛ از جای برخاست، شاید هم چشمانش کمی خواب آلود بود. که به آنان گفت چرا این چنین هراسانید آیا هنوز ایمان ندارید؟ (مرقس ۴ آیه ۴۰)

دور از ذهن نیست که چند تن از شاگردان بخصوص پطرس وسوسه شده و گفته باشد چرا ترسیده‌ایم؟ آیا شما ما را مسخره می‌کنید؟ اما کسی چیزی نگفت. در کتاب مقدس آمده: عیسی با آرامشی حیرت انگیز برخاست و باد را

عیسی کیست؟

نهییب زد و به دریا فرمود: «ساکت شو!»، «آرام باش!»؛ آنگاه باد فرونشست و آرامش کامل حکم فرما شد. (مرقس ۴ آیه ۳۹)

چه کلماتی شگفت انگیزی! او بر طوفان و دریا «نهییب زد!»، همانند پدری که فرزندش را تأدیب می کند.

تا به حال سعی کرده اید باد را نهیب زنید یا به طوفان اعتراض کنید؟ شما ممکن است به سواحل دریا بروید و به دنبال دلیل و برهان برای همه کارهایی که از دریا سر می زند فقط نگاه کنید، با اینحال کتاب مقدس می گوید زمانی که او به طوفان گفت خاموش باش، خاموش شد. باد از حرکت باز ایستاد و آرامش همه جا را فرا گرفت. همه شاگردان دیدند که چگونه طوفان به یکبارگی و سریع آرام شد. چنین چیزی قبلاً سابقه نداشته است؛ حتی به طور طبیعی زمانی که باد به یکبارگی از وزیدن باز ایستاد، تلاطم آب تا مدتی ادامه دارد تا کاملاً آرام شود. شاگردان حیرت زده ایستاده و در حالی که خیس شده بودند و آب از تمام بدنشان چکه می کرد، با حیرت، خیره به همدیگر و به عیسی می نگریستند. البته در کتاب مقدس نیامده که چه کسی این سوال را پرسید، اما من شرط می بندم که آنها در سکوت و سردرگمی سرهای خود را تکان می دادند، و این صحنه شگفت انگیز را برای یکدیگر تعریف می کردند. آنها بسیار هراسان شده به یکدیگر می گفتند: این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می برند.

شخصی فراتر از پادشاه

من کنجکاوم بدانم که منظور پطرس چه بود؛ زمانی که به عیسی گفت: تو مسیح پسر خدای زنده هستی. بعضی ها فکر می کنند که سخن پطرس سطحی بوده و عیسی را تنها پادشاه بر حق اسرائیل شناخته بود. آنها می گویند این یک اظهار سیاسی بوده و نه چیز دیگر؛ اما من اینگونه فکر نمی کنم؛ چرا که شاگردان وقتی آخرین بار او را به نام پسر خدا می خوانند، زمانی بود که کارها

هستم، آن که هستم...

و معجزات او را دیده بودند و دریافتند که او بسیار فراتر از صرفاً پادشاه می‌باشد. کارهایی بود که برای خود پطرس بسیار ماندگار بود.

بار دیگر شرایط بسیار شبیه به زمانی بود که عیسی طوفان را آرام ساخت. شاگردان مانند دفعه قبل درون قایق در مسیر دریاچه بودند، باد دوباره شروع به وزیدن کرد و امواج بر بدن قایق می‌کوبید. شرایط کاملاً شبیه به دفعه قبل با تفاوتی بزرگ بود؛ آن هم این که این بار دیگر عیسی همراه آنان نبود.

در آن روز مشخص، عیسی بیش از پنج هزار تن را با پنج نان و دو ماهی خوراک داد، و سپس او شاگردان خود را به آن سوی دریای جلیل فرستاده بود. شاید عیسی در زمانی دیگر به آنها ملحق می‌شد و شاید هم راه خشکی دریاچه را دور می‌زد، در هر حال، شاگردان سوار بر قایق بادبانی خود به سوی دیگر دریاچه حرکت کردند. عیسی همان جا ماند تا مأموریت خود را به اتمام برساند. سپس برای استراحت و عبادت به بالای کوهی در نزدیکی همان جا رفت.

شاگردان در درون قایق شب سختی را گذراندند. قایق دوباره دچار دردرس شده بود؛ باز هم امواج در حال شدید شدن بود و آنها بسیار پریشان خاطر بودند. در کتاب مقدس آمده است که در پاس چهارم، یعنی بین ساعت ۳ و ۶ بامداد - وقتی شاگردان به دریا نگاه کردند و دیدند کسی بر روی آب قدم‌زنان به سوی آنها می‌آید، ترس دوباره وجودشان را فرا گرفت و فریاد زدند که، «شیب است».

چیزی که در صحنه بعدی اتفاق افتاد، به یقین نه تنها یکی از صحنه‌های بسیار مشهور و زندگی مسیح است؛ که یکی از پر معنی‌ترین و عمیق‌ترین نکات را نیز در بردارد. وقتی عیسی صدای فریاد و ناله‌های شاگردانش را شنید، رو به آنان گفت: «دل قوی دارید؛ من هستم. نترسید!» حال صبر کنید و خوب به این جمله دقت کنید، چرا که در این چند کلمه مختصر، ظاهراً پطرس چیزی را شنید که باعث تقویت ایمان و اعتمادش شد. کمی بعد او را صدا زد، «سرور

عیسی کیست؟

من، اگر تویی، مرا بفرما تا روی آب نزد تو بیایم». چه درخواست حیرت آوری!

شما حق دارید متعجب شوید اگر با خود فکر کنید که شاگردان چگونه با حیرت و تعجب به سوی پطرس می‌نگریستند. که شاید عقلش را از دست داده باشد؛ اما باید گفت که عقل او سر جایش بود. در مکالمه بین او و عیسی نکات عمیقی بود. او می‌خواست راه رفتن با خدا را تجربه کند؛ عیسی نیز می‌خواست قلب او را بیازماید. بنابراین عیسی او را دعوت کرد و گفت: «بیا»؛ سپس پطرس پاهایش را آرام آرام یکی یکی بیرون از قایق گذاشت و بر روی آب ایستاد و قدم برداشت. در کتاب مقدس چیزی از مقدار مسافت طی شده نیامده است؛ اما قبل از این که به عیسی برسد پطرس حس کرد باد به شدت بر او فشار می‌آورد و فکر کرد که تا زانو در آب فرو رفته است. همین که چشمش را از چشمان عیسی برگرداند، وحشت وجودش را فرا گرفت و شروع به فرو رفتن در آب کرد. او هراسان فریاد زد و از عیسی کمک خواست تا نجاتش دهد. در کلام آمده، عیسی بی‌درنگ دست خود را دراز کرد و او را گرفت و گفت: «ای کم ایمان چرا شک کردی؟ چون به قایق برآمدند باد فرو نشست.» (متی ۱۴ آیه ۳۱ الی ۳۲)

این بار عیسی حتی به دریا دستور نداد تا آرام شود. زمانی که او و پطرس به قایق بازگشتند، طوفان به خودی خود به آهستگی آرام گرفت. اینجا همان زمانی است که متی به ما می‌گوید، «کسانی که در قایق بودند همه به پای او افتادند و گفتند: «براستی که تو پسر خدا هستی.» (متی ۱۴ آیه ۳۳)

حال، منظور آنها از اینکه عیسی را «پسر خدا» می‌خواندند، چه بود؟ آیا منظورشان این بود که او پادشاه بر حق اسرائیل بود؟ آیا این فقط لقب پادشاهی بود که ده‌ها پادشاه قبل از او این لقب را برای خود استفاده می‌نمودند؟ به هیچ وجه! شاگردان با چشمان خود دیدند که این مرد نه تنها روی آب راه رفت؛ بلکه حتی یکی از شاگردانش را هم به سوی خود خواند تا او نیز همان کار را انجام دهد، و طوفان را آرام ساخت بدون اینکه کلامی بگوید. حقیقتاً چه

هستم، آن که هستم...

چیزی پطرس را وادار کرد که از قایق خارج شود و با او همراه شود؟ از سخنان عیسی چه چیزی را درک کرد؟ «آسوده خاطر باشید این من هستم» و چه چیزی باعث شد تا نگویند که ما دیگر مضطرب نیستیم؛ او عیسی است. چه چیزی باعث شد تا پطرس قدم بر دریای خروشان بگذارد؟ چرا ناگهان پطرس چنین ایمانی به عیسی پیدا کرد که همه چیز را تحت کنترل او می دانست؟

پاسخ در پی بردن عمیق از جمله «این من هستم» می باشد. گرچه، ممکن است از نظر دستور زبان، این جمله دقیقاً منظور عیسی را نرساند (در واقع)، عیسی کلمه به کلمه چنین گفت، «دل قوی دارید، من هستم!». این همان جمله ای است که وقتی پطرس آن را شنید، باور عمیقی نسبت به عیسی در وی به وجود آمد. از خدای خود این را نشنید که «منم، عیسی!»؛ بلکه او یکی از القاب کهن و معروف به خدای قادر مطلق اسرائیل را شنید.

اینها همه برمی گردد به زمانی که خدا قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورد. یکی از جالب ترین قسمت های داستان خروج قوم اسرائیل از مصر، گفتگوی بین موسی و خداوند بود، زمانی که خدا او را برای خدمت به قوم برگزید. او چندین بار بهانه آورد — من به قدر کافی مهم نیستم، و آنان مرا باور نخواهند کرد، من سخنور خوبی نیستم — و هر بار خدا بهانه های او را رد می نمود. یکی از سوالاتی که موسی از خدا پرسید، این بود که من به چه نامی تو را به قوم اسرائیل معرفی کنم و به آنها باید چه بگویم، زمانی که از من نام تو را پرسند؟

«خداوند به موسی گفت «من هستم همان که هستم» به قوم اسرائیل بگو او که «من هستم» نامیده می شود، مرا نزد شما فرستاده است». (خروج ۳ آیه ۱۴)

بنابراین، خدا اینگونه خود را معرفی کرد؛ بالاتر از همه، خدای خدایان جهان، منشا کل هستی، که باعث و بانی هر چیزی می باشد، تبدیل کننده نیستی به هستی، خالق و فرمانروا، حاکم تمام جهان، کسی که همیشه بوده، هست و خواهد بود — «من هستم» اعظم کلمه ها بود.

عیسی کیست؟

پطرس با شنیدن آن ایمان خود را به دست آورد. اولین باری که عیسی نام «هستم» را برای خود استفاده نمود، زمانی بود که بر روی آب راه می‌رفت. دریا قوی‌ترین و ترسناک‌ترین نیروی آفرینش بود. سمبل کهن آشوب و شرارت، خانه اساطیری خدایان رقیب! اینجاست که عیسی همه چیز را تابع خود ساخت، بر همه چیز غلبه یافت، حکم راند و همه چیز را، هر جزء هستی را زیر پای خویش افکند.

خداوند که در آسمانها حکومت می‌کند، قوی‌تر از امواج خروشان اقیانوسها و طغیان دریاها می‌باشد. (مزمور ۹۳ آیه ۴)

حال درمی‌یابید؟ زمانی که شاگردان او را به نام «پسر خدا» نامیدند، در واقع آنها اظهار داشتند که او چیزی فراتر از یک پادشاه محض است. آنها گفتند که او خدا است. او خالق است. او هست «آنکه هست»، یعنی هستم اعظم.

مردی که ادعای خدایی می‌کند

گاه مردم می‌گویند که ایده خدا دانستن مسیح، فقط تعصب و جهل شاگردان بوده و بس؛ فرض کنید که عیسی هیچ وقت این ادعا را برای خودش نکرده باشد و بعد از مرگش، شاگردان این داستان را از خودشان درآورده باشند. اصلاً خاطرات و اتفاقاتی را که آنها با مسیح تجربه کردند را نادیده بگیریم. با تمام اینها، حتی اگر همه کتاب مقدس را با دقت نخوانیم در می‌یابیم که در حقیقت خود عیسی ادعای خدایی کرده است بارها و بارها به صورت علنی اعلام کرده است که خداست.

زمانی که عیسی گفت «من و پدر یکی هستیم». وقتی فیلیس ناشکیبا شد و تمام نشانه‌ها را نادیده گرفت و به عیسی گفت، «سرورم خدای پدر را به ما نشان بده» او در جواب گفت، «ای فیلیس در این مدت طولانی من با شما بوده‌ام و تو هنوز مرا نشناخته‌ای؟ هر که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه است

هستم، آن که هستم...

که می‌گویید پدر را به ما بنما؟» (یوحنا ۱۴ آیه ۸ الی ۹). جوابی که در آخرین محاکمه خود به سران یهود می‌دهد

عیسی پاسخ داد «تو خود چنین می‌گویی و به شما می‌گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک کرد و گفت دیگر چه نیاز به شاهد است حال که کفر او را شنیدید حکم شما چیست». (متی ۲۶ آیه ۶۴)

او ادعای خود را در بالاترین سطح مطرح کرد؛ آن چنان که حاکمان یهودی سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند و به قتل برسانند. کتاب مقدس می‌گوید شرایط بسیار خطرناک بود و عیسی می‌بایست از نظرها پنهان می‌شد تا نجات می‌یافت. این زمانی به وقوع پیوست که فریسیان آمدند و به او توهین کرده و گفتند «آیا درست نگفتیم که سامری هستی و دیو داری؟» این دیگر بی‌حرمتی است. عیسی جواب داد، «نه دیوی ندارم بلکه پدر خود را حرمت می‌نهم، اما شما به من بی‌حرمتی می‌کنید. من در پی جلال خودم نیستم، ولی کسی هست که در پی آن است و داوری با اوست. آمین! آمین! به شما می‌گویم اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، مرگ را تا به ابد نخواهد دید». یهودیان به او گفتند اکنون دیگر یقین دانستیم که دیوزده‌ای ابراهیم و پیامبران مردند، و حال تو می‌گویی «اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، طعم مرگ را تا به ابد نخواهد چشید! آیا تو از پدر ما ابراهیم هم بزرگتری؟ او مرد و پیامبران نیز مردند. خود را که می‌پنداری؟». (یوحنا ۸ آیه ۴۸ الی ۵۳)

حاکمان یهود تهمت ناروا زدند و او را به گستاخی عظیم متهم کردند؛ چرا که او گفت هر که از او پیروی کند مرگ را نخواهد کشید.

عیسی گفت، «پدر شما ابراهیم شادی می‌کرد که روز مرا ببیند و آن را دید و شادمان شد. یهودیان به او گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌اید؟» عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم پیش از آنکه

عیسی کیست؟

ابراهیم باشد، من هستم!» پس سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند، اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطه معبد بیرون رفت». (یوحنا ۸ آیه ۵۶ الی ۵۸)

طبق این ادعا، ابراهیم می دانست که خدا وعده داده است که نجات دهنده ای را می فرستد و به این امید او شاد بود. در این حین حاکمان یهود بسیار خشمگین و گیج شدند؛ چرا که عیسی ادعا می کرد که ابراهیم درباره او مطلع بوده است و حتی او درباره احساس ابراهیم آگاهی داشت. این موضوع برای فریسیان بسیار سنگین بود؛ چرا که به او می گفتند تو هنوز پنجاه سال را هم نداری، چگونه ادعا می کنی که ابراهیم را دیده ای؟، و در جواب این سوال، خود را من هستم معرفی می کند.

به این جمله کمی دقت کنید. در اینجا باز هم این نام تکرار شد؛ «من هستم»، منظور عیسی چه بوده است؟ این چه ادعایی است؟ آیا دستور زبان عیسی ضعیف بوده است؟ اگر منظور از گفتن این عبارت این بود که من قبل از ابراهیم وجود داشتم، می توانست به راحتی بگوید قبل از اینکه ابراهیم باشد، من بودم. اما چرا جمله حال ساده «من هستم» را به کار برد؟ عیسی کاملاً به صورت شفاف نام انحصاری و مخصوص خدای عهد عتیق را به کار می برد؛ «من هستم». به همین خاطر آنها مجبور شدند تا سنگ بردارند و او را سنگسار کنند. اگر او الوهیت نداشت و این ادعا را نمی کرد، پس او بدترین کفرگویی و توهین به مقدسات را مرتکب شده بود.

رو در رو با تثلیث

این گفتار او کفر نیست؛ بلکه حقیقت است. عیسی بارها الوهیت خود را ثابت کرده است. اگر این را درک کنید، آگاه خواهید شد. و می توانید دریابید که عیسی کیست. این تنها یک عنوان سلطنتی نیست؛ بلکه ادعایی است، که ایشان را در شأن و شوکت و منش، نسبت به خدا برابری می کند. یوحنا اینگونه شرح می دهد: «از همین رو، یهودیان بیش از پیش در صدد قتل او

هستم، آن که هستم...

برآمدند، زیرا نه تنها شبات را می شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود می خواند و خود را با خدا برابر می ساخت». (یوحنا ۵ آیه ۱۸)

عبارت خود را با خدا یکی دانستن، به معنی رابطه یگانه و منحصر به فرد او و خدای پدر است؛ «پدرم همه چیز را به من سپرده است، هیچ کس پسر را نمی شناسد جز پدر، و هیچ که پدر را نمی شناسد جز پسر، و آنان که پسر بخواهد او را بر ایشان آشکار سازد» (متی ۱۱ آیه ۲۷). «آمین آمین به شما می گویم که پسر از خود کاری نمی تواند کرد مگر کارهایی که می بیند، پدرش انجام می دهد؛ زیرا هرچه پدر می کند، پسر نیز می کند، زیرا پدر، پسر را دوست می دارد و هر آنچه می کند به او می نمایاند و کارهای بزرگتر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید». (یوحنا ۵ آیه ۱۹ الی ۲۳)

تمام این آیات نشان می دهد که عیسی بطور واضح الوهیت خود را اعلام می کند که خود از خداست و همزمان خود را در یک رابطه یگانه و منحصر به فرد و کاملاً همتراز با خدای پدر می داند. اما چگونه ممکن است؟ چطور ممکن است که او خود را خدا بنامد و در عین حال با خدا رابطه خویشاوندی داشته باشد (خدا را پدر خود می نامد)؟

اینجاست که ما با اصل تثلیث واحد در مسیحیت روبرو می شویم؛ تثلیث واحد از نظر زبانشناسی، ترکیب دو کلمه سه و یگانگی است. شاید شما این کلمه را شنیده باشید و یا شنیده باشید که مسیحیان درباره خدای پدر و خدای پسر و روح القدس به طور جداگانه صحبت می کنند و معتقدند که تمامی این ها خدای واحد هستند. و در عین حال، که هر کدام دارای شخصیتی مجزا اما در عین حال واحد می باشند و یگانگی آنها غیر قابل انکار است.

البته امیدوارم که شما متوجه شده باشید که مسیحیان نظریه یا اصل تثلیث را از خود نساخته اند؛ آنها آن را معنی و تعریف کردند، شرحش دادند، درباره اش فکر کردند، از آن دفاع کردند؛ چرا که آن را در کتاب مقدس دیده اند. آنها

عیسی کیست؟

شنیدند که عیسی، چگونه در مورد خود و رابطه او با خدای پدر و همچنین روح القدس، صحبت می کند.

۱. آنها شنیده اند که عیسی اظهار داشته است که تنها یک خدای واحد وجود دارد.

۲. آنها شنیده اند پدر آسمانی، عیسی مسیح و روح القدس، هر سه شخص، خدا هستند.

۳. و در پایان، پدر آسمانی، عیسی مسیح و روح القدس، هر سه، دارای شخصیتی متمایز، اما ذاتی واحد هستند.

حال شما اگر به این سه نکته توجه کنید؛ ممکن است قدری سردرگم شوید، چطور ممکن است هر سه این گفتارها در یک زمان و از یک طریق درست باشد! اگر من هم بخواهم صادق باشم نه تنها برای من، بلکه هنوز هم برای بسیاری از مسیحیان چندان واضح نیست. درک این مسئله برای هر فرد مسیحی که به مسیح ایمان دارد، قدری مشکل است. اما از آنجایی که من به عیسی ایمان دارم به تعالیم او نیز ایمان دارم، حتی اگر تعالیم او با عقل محدود من جور در نمی آید.

لازم به ذکر است که بدانید، هیچ تناقض منطقی در این سه گفتار وجود ندارد. از آن گذشته، من می دانم که ظرفیت ذهن من محدود است و چیزهای بی شماری در این دنیا هستند که هنوز هم برای خیلی از انسان ها قابل درک نمی باشند؛ چرا که ادراک برخی موضوع ها با ذهن محدود من به طور کامل غیر ممکن است. تنها ادراکی که بی نهایت خداوند می تواند به ما کمک کند و راه حقیقت را نشان دهد. اما من از یک چیز مطمئن هستم؛ و آن هم این است که عیسی به من تعلیم داده که خدا ذاتی واحد دارد. او و پدرش و روح القدس همه خدا هستند. او و پدرش و روح القدس یک فرد نیستند (از هم متمایز

هستم، آن که هستم...

می‌باشند؟ اما با یکدیگر در ارتباط می‌باشند. من هم مانند تمامی مسیحیان در طول تمام قرون، این تعالیم را باور دارم و به تثلیث واحد اقدس ایمان دارم.

تنها راه

نکته اینجا است که وقتی شما درک کردید که عیسی مسیح خداست؛ و دانستید که رابطه منحصر به فردی میان او و خدای پدر وجود دارد، شما درخواهید یافت که اگر بخواهید خدایی را که شما را آفریده است بشناسید؛ باید ابتدا عیسی را بشناسید، که تنها راه و راستی و حیات است.

به همین دلیل است که این نکته خبر خوبی برای ما دارد؛ که مسیح تنها «من هستم» اعظم نیست؛ بلکه هم شکل ما نیز می‌باشد.

عیسی کیست؟

فصل ۵

...یکی از ماست.

در ابتدا بسیاری از مردم جنبهٔ انسان بودن عیسی را رد می‌کردند. آنها دلایل الوهیت عیسی را بسیار قوی می‌دانستند و بر این باور بودند که امکان ندارد فردی در آن واحد، هم دارای الوهیت و هم دارای انسانیت باشد. و برای آنها هرگز قابل تصور نبود که عیسی می‌تواند مانند یکی از ما باشد. این افراد که انسان بودن عیسی را رد می‌کردند، سرانجام دوستیزم Docetists نامیده شدند. این واژه به معنی «به نظر آمدن» است و این نام خوبی برای این افراد می‌باشد؛ چراکه آنها بر این باورند که عیسی انسان نبود بلکه فقط به نظر می‌آمد که انسان می‌باشد.

دیگر مسیحیان به سرعت اعلام کردند که دوستیزم اشتباه است. ۳۷

آنها کتاب مقدس را خوانده و درک کردند که عیسی یک وهم و یا یک خیال باطل و یا شبح نیست که فقط به نظر انسان بیاید، و یا اینکه فقط خدایی است که در نگاه ما به شکل انسان است؛ ولی در حقیقت اینگونه نیست. در واقع، اگر ما به کتاب مقدس ایمان داشته باشیم، متوجه می‌شویم که عیسی از جهات بسیاری انسان بود. البته لازم به ذکر است، که گروه فوق هرگز الوهیت عیسی را رد نمی‌کنند؛ آنها نیز معتقدند که عیسی پسر خداست. آفرینندهٔ هستی و «من هستم» اعظم می‌باشد. آنها تنها باور ندارند که او یکی از ما شده است.

عیسی کیست؟

نه فقط تماشاگر

ماجرای زندگی عیسی مالا مال از شواهد و دلایلی است که ثابت می کند انسان بوده است، درست مثل همه ما. در کتاب مقدس آمده او همانند ما گرسنه شد، همانند ما تشنه شد، خسته می شد، حتی به خواب نیاز داشت (صحنه چرت زدن عیسی در قایق). او چیزی شبیه خدایان یونانی و رومی نبود؛ او همانند برخی از قهرمانان که گاهی اوقات صورت انسانی به خود می گرفته و گاهی خدایی نبود؛ بلکه عیسی واقعاً یک انسان بود و مجبور بود تا با همه مشکلات و ضعف هایی که مختص انسان است زندگی کند، همانطور که من و شما زندگی می کنیم.

یعنی اگر او چیزی به قدر کافی نمی خورد، گرسنه می شد. اگر او به اندازه کافی استراحت نمی کرد، خسته می شد. و زمانی که سربازان تاج خار را بر فرق سرش فشار دادند و میخ را بر میجستان او فرو کردند، او درد کشید. وقتی دوستش ایلعازر فوت کرد، سوگواری کرد و اشک ریخت. در کتاب مقدس آمده است بعد از آن که رومی ها او را با تازیانه زدند، کسی را که مشغول تماشا بود، مجبور ساختند تا صلیب عیسی را تا محل اعدام حمل کند. و بعد از آن، مهمترین و بزرگترین گواه این بود: عیسی مُرد. او تنها فقط به نظر نمرد، یا این که نیمه مُرده باشد، یا اینکه فقط از نظر حسی و احساسی مُرده باشد؛ بلکه در کلام آمده است: «اما چون به عیسی رسیدند و دیدند مُرده است، از این رو، ساق های او را نشکستند.» (متی ۲۷: ۴۸؛ ۲۷: ۵۰؛ (یوحنا ۱۹: ۳۳؛ ۱۹: ۳۵؛ ۱۹: ۳۳)

این نکته بسیار مهم است که ما ایمان داشته باشیم که عیسی یک انسان کامل بود، به این معنا که او فقط تنها تماشاگر دنیای ما نبود. آیا این به خودی خود زیبا نیست که فردی متفاوت از آسمان برای بازدید و ملاقات ما بیاید؟ فردی که در حقیقت یکی از ما بود.

... یکی از ماست

اما این تمام چیزی نبود که در آن زمان اتفاق افتاد. آنچه روی داد بسیار پرشکوه بود که خداوند خالق، «من هستم» اعظم به شکل انسان ظاهر شد.

مسیحیان نام این اتفاق را «تجسد یا جسم پوشیدن»، به این معنی که خدا در قالب عیسی مجسم شد. البته باید دقت کنیم؛ چرا که ممکن است این کلمه برای بسیاری گمراه کننده باشد؛ افراد ممکن است از آن برداشت اشتباهی داشته باشند. و فقط فکر کنند جنبه بشری عیسی تنها برای یک پوشش است که خدا این پوشش را بر تن می کند، همانند لباس و جنبه دیگری برای عیسی ندارد. اما اینها ما را به سمت دیدگاه دوستیزم سوق می دهد، که باور داشتند مسیح فقط به نظر، جسم بشری پوشیده است.

اما ما ایمان داریم که این جسم بشری تنها در ظاهر نیست، و بسیار فراتر از این سخنان است؛ چرا که کتاب مقدس می فرماید که مسیح در همه ابعاد و تا عمق وجودش بشر می باشد، صد در صد انسان و صد در صد الهی بوده است. به همین دلیل است که مسیحیان در طول قرن ها عیسی را این گونه توصیف می کردند که تماماً خدا و تماماً بشر می باشد. بخشی خدا و بخشی انسان یا ترکیبی از خدا و انسان و یا نیمه خدا و نیمه انسان نیست؛ او خدا است. او انسان است؛ این حقیقتی موقتی و گذرا نیست.

اکنون، عیسی انسان است، و هرگز چیز دیگری به جز انسان هم نخواهد بود. چند سال پیش، با دوستی مشغول خوردن صبحانه بودیم، و این حقیقت کاملاً طی مکالمه ای روحانی در مورد شکل زندگی یک موجود بیگانه و فرازمینی به ذهنم خطور کرد. من و دوستم مدتی در این مورد به مباحثه پرداختیم که دیگر زندگی های هوشمند می توانست در این هستی وجود داشته باشد، چه کتاب مقدس چیزی در این مورد برای گفته باشد چه نگفته باشد؛ اگر آنها وجود دارند، چه فرقی در زندگی خواهد داشت و از این قبیل پرسش ها. وقتی این سوال پیش آمد: اگر موجودات بیگانه وجود داشته باشند، و اگر آنها

عیسی کیست؟

همچون ما گناهکار باشند، آیا خدا می‌توانست آنها را نجات دهد و چگونه این کار انجام می‌شد؟

پاسخ آنی من چنین بود، «البته که او می‌توانست انجام دهد! عیسی در قامت یک مرد مریخی تجسد می‌یافت، به جای همه گناهکاران جان می‌سپرد، و همیشه چنین می‌شد! سپس می‌توانست تصمیمی برای (کلینگون‌ها) موجودات فضایی بگیرد». پاسخی که در آن زمان منطقی به نظر می‌رسید، اما می‌دانید چرا اشتباه بود؟ دوستم گفت: «نه، گرگ عزیز. عیسی انسان است. همیشه و برای همیشه هم انسان است و هرگز هم چیزی غیر از انسان نخواهد بود» هرگز در این مورد چنین نیندیشیده بودم.

در یک کلام، او محبت می‌ورزید

قطعاً مکالمه‌ای عجیب بود، اما درک نتیجه حاصل از آن برای من شگفت آور بود: مسیح یک انسان است، و همیشه نیز خواهد بود. درست هم اکنون، که بر تخت پادشاهی جهان تکیه زده است، یک انسان است. زمانی که او همه جهان را قضاوت می‌کند، او همیشه انسان خواهد بود. چرا که فقط انسان بودن را همچون لباس بر تن نکرده است که وقتی به ملکوت وارد شود آن را از تن بیرون کند. او انسان شده و دارای قلب و روح و ذهن و نیروی انسانی است – درست همانند هر انسان عادی!

برای لحظه‌ای تصور کنید که پسر خدا چقدر نسبت به انسان محبت داشته باشد، که چنین تصمیمی بگیرد. تصمیم به انسان ماندن برای همیشه. از ازل تا به ابد زنده خواهد بود، در دومین مقام تثلیث در رابطه‌ای کامل و هماهنگ و زیبا با خدای پدر و روح القدس؛ چه زیباست که هرگز از این تصمیم باز نمی‌گردد. تنها یک دلیل وجود دارد که پسر خدا تصمیم گرفت انسان شود؛ او به شدت به ما عشق می‌ورزد و شما این حقیقت را در تمامی جزئیات زندگی او مشاهده می‌کنید.

... یکی از ماست

بارها و بارها، در کلام به ما گفتند که عیسی با اطرافیان خود بسیار با دلسوزی رفتار می کرد. متی به ما اینگونه عنوان می کند که دلیل این که بیشتر با مردم می ماند و آنان را شفا می داد به خاطر محبت و دلسوزی اش بر آنان بود. و دلیل اینکه مردم را تعلیم می داد، به گفته مرقس، به خاطر محبت و شفقتی بود که بر آنان داشت. زمانی که جمعیتی در حدود چهار هزار تن را دید که خوراکی برای خوردن نداشتند، رو به شاگردانش چنین گفت: «دلم بر حال این مردم می سوزد، زیرا اکنون سه روز است که با منند و چیزی برای خوردن ندارند. نمی خواهم آنها را گرسنه روانه کنم، بسا که در راه از پا در افتند.» وقتی به ساحل رسید با انبوهی از جماعت مشتاق مواجه شد که تشنه تعالیمش بودند، «زیرا همچون گوسفندانی بی شبان بودند. پس به تعلیم آنان پرداخت و چیزهای بسیار به ایشان آموخت.» (متی ۱۵ آیه ۳۲؛ مرقس ۶ آیه ۳۴؛ هم چنین ببینید متی ۶ آیه ۳۴؛ ۱۴ آیه ۱)

یکبار در تشییع جنازه جوانی آمد — که تک فرزند بیوه زنی تنها بود، که اکنون هیچ حامی ای نداشت. آنچه رخ داد این است: «خداوند چون او را دید، دلش بر او به سوخت و گفت: گریه مکن. سپس نزدیک رفت و تابوت را لمس کرد. کسانی که آن را حمل می کردند، ایستادند. عیسی گفت: ای جوان، تو را می گویم، برخیز! مرده راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد! عیسی او را به مادرش سپرد.» (لوقا ۷ آیه ۱۳ الی ۱۵)

وقتی عیسی به خانه دوستش، ایلعازر، آمد و خواهرش را دید که برای مرگ برادرش می گرید، «در روح برآشف و سخت منقلب گشت. پرسید: او را کجا گذاشته اید؟ او را بر سر گور بردند. کلام در اینجا می گوید که، در مقابل گور دوستش، اشک از چشمان عیسی سرازیر شد. کسی تحت تاثیر این خیال باطل نبود که این بیان عاطفی چیزی غیر از اندوه و محبت عیسی باشد. یهودیانی که آنجا بودند، گفتند: بنگرید چقدر او را دوست می داشت!». (یوحنا ۱۱ آیه ۳۳ الی ۳۶)

عیسی کیست؟

آیا اکنون متوجه شدید که عیسی چگونه انسانیت؟ از آن دسته آدم‌های جدی و مغرور، که فقط ادعای پادشاهی و خدایی می‌کنند، نبود. نه، عیسی، کسی بود که قلبش برای اطرافیانش با عشق و محبتی عمیق می‌تپید. از معاشرت با طردشدگان جامعه لذت می‌برد، با آنها خوراک می‌خورد و در جشن‌هایشان شرکت می‌کرد، به این دلیل، فرمود: «بیمارانند که به طبیب نیاز دارند، نه تندرستان. من نیامده‌ام تا عادلان بلکه گناهکاران را به توبه دعوت کنم» (لوقا ۵: ۳۱ الی ۳۲)

او کودکان را در آغوش می‌کشید، آنها را نوازش می‌کرد و با آنها بازی می‌کرد. به دلیل مشغولیت، او وقتی شاگردانش می‌خواستند که بچه‌ها را از او دور نگه دارند، او مانع آنها می‌شد. شاگردانش را در آغوش می‌گرفت، با آنها شوخی می‌کرد و به آنها لطیفه می‌گفت، آنان را به نام می‌خواند، مردم را تشویق می‌کرد و می‌بخشید، روحیه می‌داد، قوت قلب می‌داد، دلجویی می‌کرد و در یک کلام محبت و مهر می‌ورزید.

حال متوجه می‌شوید؟ که حتی وقتی اعمال خارق‌العاده انجام می‌داد — اعمالی که فقط خدا خود می‌توانست انجام دهد — آنها را با ملاطفت و محبت و مهربانی عمیق انجام می‌داد. او نه تنها یک انسان بود؛ بلکه به ما نشان داد آنچه را که خدا از انسانیت، انتظار دارد که همیشه و همه جا حضور داشته باشد.

چرا پسر خدا در هیبت یک انسان ظاهر شد؟

چرا که نیاز ما چنین بود

با تمام اینها، اگر چه، مهم است بدانیم که عیسی نیامد تا به ما فقط پرهیزکاری را بیاموزد؛ یا تمایل خدا برای انسان شدن را نشان دهد؛ بلکه عیسی به انسان تبدیل شد؛ چرا که ما نیاز داریم تا برای درک و شناخت خدا با ذهن محدود خود او را همچون هم‌نوع خود تصور کنیم. ما نیاز داریم تا شخصی نماینده ما نزد خدا باشد. این دلیل اصلی آمدن عیسی است تا همچون

... یکی از ماست

پادشاهی قدرتمند مردمانی را که از صمیم قلب آنها را محبت می نماید نجات بخشد.

او همچون انسان به روی زمین آمد تا هم هویت با ما شود، یکی از ما شده تا بتواند نماینده ما با خدا باشد. این همان دلیلی بود که در ابتدای خدمت خود از یحیی تعمید دهنده خواست تا او را غسل تعمید دهد. یحیی ابتدا قبول نکرد، چرا که می دانست غسل تعمید برای توبه است - یا به طور واضح برای اشخاص گناهکار است که می خواهند از گناه پاک شوند - و می دانست که عیسی پسر خداست و نیازی به آن ندارد.

عیسی یحیی را به خاطر مخالفت سرزنش نکرد. او مانند یحیی به خوبی می دانست که او نیازی به توبه ندارد، و غسل تعمید او به خاطر توبه از گناه نبود؛ بلکه به یحیی گفت بگذار اکنون چنین شود زیرا شایسته است که ما عدالت را به کمال تحقق بخشیم پس یحیی رضایت داد. (متی ۳ آیه ۱۵) به عبارت دیگر، عیسی می گفت، «کاملاً حق با توست، یحیی. من نیازی به تعمید توبه ندارم، اما هدف دیگری از این موضوع دارم، و برای ما خوب است که چنین کنیم». می بینید، عیسی تعمید گرفت نه به این علت که به توبه از هر گونه گناه نیاز داشت تا از گناهان پاک شود؛ بلکه به این دلیل که او در قامت انسان گناهکار بود.

او ما را با تمامی ضعف هایمان ملاقات کرد، پاهایش را در جای پاهای ما گذاشت، در واقع گناه ما را بر خود گرفت، محل زندگی اش را در بین ما انتخاب کرد و با انسانیت گناهکار ضعیف - باخوشی ها و سختی هایش - هم نشین شد. او در واقع همه چیز و همه کس شد.

و بعد از تعمید ادامه ماجرا را می دانید. آن صدایی که از آسمان آمد و عیسی را پسر آسمانی خدا معرفی کرد و او را به مقام پسر ملوکانه خداوند

عیسی کیست؟

منصوب نمود. همانا پادشاه قوم اسرائیل تنها و تنها عیسی بود، مسیح آمد تا جانشین آنها، پادشاه و حتی قهرمان ایمان قوم خدا باشد.

نبرد آغاز می شود

در مرقس آمده که، «روح القدس است که بعد از تعمید او را به بیابان برد و ۴۰ روز در بیابان شیطان او را وسوسه نمود» (مرقس ۱ آیه ۱۲ الی ۱۳). این دومین گام بود. پادشاه قوم اسرائیل با هم سطح شدن تغییرناپذیر با گناهکاران برخاسته تا از طرف آنها به نبرد ابلیس برود، تا چیزی را که ابلیس از انسان‌ها ربود، از او بازستاند؛ تا با دشمن خونخوار مردم روبرو شود. نبردی که تاریخ را مجذوب خواهد کرد - نبردی بین شیطان، بزرگترین وسوسه کننده و عیسی، شاه شاهان.

به درستی که جزئیات به ظاهر کوچک ماجرا این واقعیت را نشان می دهد که عیسی جنگی را آغاز کرده بود که مردم او همان قوم اسرائیل قومی گمشده بودند. حال شما در ذهن خود وسوسه‌ها را در بیابان تصور کنید؛ همانند شما که در این دنیا بارها و بارها وسوسه می شوید، همان بیابانی که قوم اسرائیل برای یک نسل در آن حضور داشتند، و به صورت فاجعه آمیزی شکست خوردند؛ اما چهل روز روزه، نماد چهل سال سرگردانی قوم اسرائیل در آن بیابان بود. بنابراین عیسی به صورت نمادین هر روز را برای هر سال تحمل کرد. آنچه در اینجا اتفاق افتاد، انکار ناپذیر است. که تاج پادشاهی را بر سر داشت و برای قومش می جنگید.

انجیل متی پیشتر در مورد وسوسه شدن عیسی توسط ابلیس سخن گفته است. در واقع ابلیس به عیسی سه وسوسه را سر راه عیسی قرار داد. حجم فشار آن وسوسه‌ها سر به فلک می کشد. اولین وسوسه در زمین بیابان رویداد، دومین وسوسه در بالای معبد و آخرین وسوسه بر روی کوهی بلند؛ گویی که با زیاد شدن ارتفاع وسوسه‌ها شدیدتر می شد.

... یکی از ماست

اولین وسوسه شیطان هیچ شباهتی به آزمایش نداشت. شیطان گفت اگر «پسر خدا» هستی، به این سنگ بگو تا نان شود. در نظر داشته باشید که عیسی نزدیک به یک ماه بود که روزه گرفته بود. و فقط به اندازه زنده ماندن خوراک می خورد. بسیار گرسنه بود. افزون بر این، عیسی، به زودی می توانست معجزاتی به مراتب عجیب تر از تبدیل سنگ به نان را انجام دهد. پس این کار برایش آسان بود. سوال اینجاست چرا این کار به ضرر او بود؟ پاسخ این است:

«انسان تنها به نان زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه ای از کلام خدا» نکته این نیست که عیسی، می توانست آنچه را که شیطان می خواست انجام می داد. موضوع از این قرار است که آیا عیسی مانند قوم اسرائیل رفاه خود را می طلبد یا راه پررنجی را که خدا برایش مقدر فرموده انتخاب می کند. از آنجایی که انسان با خواستن رفاه، بارها مرتکب گناه شده؛ عیسی پادشاه قوم اسرائیل به خدا ایمان داشت و خود را حفظ کرد.

در دومین وسوسه، شیطان او را به اورشلیم برد و به بالاترین نقطه هیکل (خانه مقدس، معبد)؛ که سرگیجه آور است، برد. وی گفت اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به پایین بینداز؛ چرا که نوشته شده است خدا به فرشتگان خود دستور خواهد داد و آنان تو را به روی دست خواهند برد مبادا پایت به سنگی بخورد. بار دیگر سخن شیطان بسیار معنی دار بود؛ او از خود کتاب مقدس استفاده کرده بود. در این وسوسه هدف این بود تا عیسی نظر خود را اعمال کند آیا مانند قوم اسرائیل عمل خواهد کرد و یا نظر خدا برای او مهم بود؟ دقت کنید؛ شیطان عیسی را وسوسه می کرد تا با رو در رو قرار دادن کلام خدا و قدرت او، باعث شود عیسی از خود تمجید کند، اما او نپذیرف. سپس عیسی به شیطان گفت، «مکتوب است خداوند خدای خود را امتحان نکن».

عیسی کیست؟

به عبارت دیگر یعنی نباید به حمایت خداوند شک کرده و او را آزمایش کنیم. به خدا ایمان بیاورید و کلامش را بپذیرید و او در زمان و مکانی که نیاز باشد از شما حمایت خواهد کرد.

سومین وسوسه، گستاخانه‌ترین بود؛ شیطان عیسی را به بالای کوه برد، شکوه و عظمت جهان را به او نشان داد. سپس پیشنهاد خود را به او گفت: «اگر در برابرم به خاک افتی و مرا سجده کنی این همه را به تو خواهم بخشید»، عیسی گفت: «دور شو ای شیطان زیرا مکتوب است خداوند خدای خود را پرست و تنها او را عبادت نما».

چه پیشنهاد گستاخانه و توطئه برانگیزی! مخلوق از خالق می‌خواهد زانو بزند و او را پرستش کند و در عوض، او آنچه پدرش به او قول داده بود را پیشنهاد می‌کند. قوم اسرائیل بارها و بارها با این وسوسه آزمایش شدند، تا به همسایگان خود پیوندند و توطئه کرده نافرمانی کنند. تمام اینها به این دلیل بود تا شکوه و امنیت را که خدا به آنها هدیه داده بود از دست کس دیگری طلب کنند؛ اما مسیح راه پر پیچ و خمی که پدر برای او در نظر داشت را پذیرفت.

قوم اسرائیل بارها فریب خوردند اما. نه عیسی. عیسی به او گفت: «دور شو ای شیطان! خداوند، خدای خود را پرست و تنها او را عبادت کن». (متی ۴ آیه ۳ الی ۱۰)

آیا می‌توانید رفتار عیسی را وقتی که در بیابان با شیطان روبرو شد، ببینید؟ او نبرد برای درستکاری و اطاعت را برگزید؛ چیزی که قوم اسرائیل سال‌ها و سال‌ها آن را گم کرده بودند. سه وسوسه‌ای که شیطان برای عیسی انتخاب کرده بود – بی‌اعتمادی به خدا، قدرت خدا و عدم پرستیدن خدا – که مشهورترین شکست‌های قوم اسرائیل بود. آنها برگ برنده شیطان بودند، که اینک برای پادشاه قوم اسرائیل مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ با این تفاوت که

... یکی از ماست

این بار شیطان شکست خورد و عیسی مرحله به مرحله او را به چالش کشید. آری، قهرمان قوم اسرائیل به جای قومش بار دیگر جنگید و پیروز شد.

در لوقا آمده است: «چون ابلیس همه این وسوسه‌ها را به پایان رسانید، او را تا فرصتی دیگر ترک گفت» (لوقا ۴ آیه ۱۳) اما هنوز به پایان نرسیده است، اما نزاع بر سر روح انسانیت – که سالها در حال شکل‌گیری بود – اینک تمام و کمال آغاز شده است.

عیسی کیست؟

فصل ۶

پیروزی آخرین آدم

منازعات اغلب ریشه در دل تاریخ دارند. اگر به جنگ‌ها و نبردها و دلیل وقوع آنها بنگریم خواهیم دید که هیچ کدام بی دلیل اتفاق نیفتاده‌اند. گاهی خاستگاه جنگ‌ها به قرون قبل تر و حتی قبل تر از آن برمی گردد.

بنابراین، این بار این نبرد بین عیسی و شیطان بود. هنگامی که عیسی، شیطان و سوسه گر را در بیابان ملاقات کرد و او را شکست داد؛ نقطه اوج نبرد هزاران ساله بود، که سرنوشت تمام بشر در آن دخیل بود. در واقع، سرآغازی برای پایان بخشیدن به شکست‌های انسان بود.

برای قرن‌ها شیطان ساز مخالف با خدا را کوک کرده بود، اما حالا با عیسی روبرو شده بود که توانسته بود او را قاطعانه شکست دهد. او می دانست که عیسی کیست؛ چرا که دو امتحان را پشت سر گذاشته بود و برای او مکشوف شده بود که او پسر خداست. اما با این وجود، شیطان بر این باور بود که عیسی می تواند هنوز در دام گناه افتد. هر بشری در تاریخ به دام و سوسه‌های شریر افتاده بود حال چرا عیسی نیفتد؟ او بر این باور بود که خدا نیز می تواند دچار اشتباه باشد؛ چرا که در هیئت انسان ظاهر شده است، انسانی که نفس ضعیفی دارد و دارای محدودیت‌های بسیاری است. از کجا معلوم شاید توانست خدا را در ... شکست بدهد.

در پایان اولین برخورد شیطان با عیسی، شیطان متوجه می شود که امید به پیروزی او بیهوده است. در حقیقت، شیطان با دیدن اینکه بهترین ترفندهایش به کار نیآمده است، بسیار مایوس شده و پایان کار خویش را پیش بینی می کند.

عیسی کیست؟

این را تصور کنید که هزاران سال پیش زمان فریب آدم و حوا در باغ عدن خدا به او وعده داده بود که شخصی از نسل زن به دنیا خواهد آمد که سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه یا او را خواهی گزید. (پیدایش ۳ آیه ۱۵)

او حالا می‌خواست که خدا را از تخت پادشاهی به زیر بکشد

کتاب مقدس دربارهٔ ابلیس بسیار سخن نمی‌گوید. تمرکز آن بیشتر روی خدا، ارتباط او با بشر، نافرمانی بشر و گناه علیه او، و برنامه نجات بشر و بخشش آنها می‌باشد. اما متأسفانه ابلیس همیشه در داستان وجود دارد، و بزرگترین دشمن و سوسه‌گر و فریبکار برای بشر، دشمن خدا و برنامه‌های خدا می‌باشد. کتاب مقدس درباره منشأ شیطان مطالب زیادی به ما نمی‌گوید، اما حاوی نکاتی بصورت پراکنده در مورد اینکه او از کجا آمده است، بیان می‌کند. مهمتر از همه، واضح است که شیطان به هیچ وجه یک نوع ضد خدا که با قدرت خدا برابری می‌کند نیست، بلکه در تضاد با شخصیت خود خداست. به عبارت دیگر، او قطب متضاد خدا نیست.

در واقع کتب انبیا و عهد عتیق، نشان می‌دهند که خاستگاه شیطان به عنوان فرشته‌ای مخلوق خدا بود و به خدا همانند دیگر فرشتگان خدمت می‌کرد. کتاب حزقیال، ابلیس را اینگونه توصیف می‌کند:

«...تو الگوی کمال بودی، آکنده از حکمت و کمال در زیبایی، تو در عدن بودی، در باغ خدا، و هرگونه سنگ گرانها زینت تو بود: لعل و یاقوت زرد و الماس، زبرجد و عقیق و یشم، یاقوت کبود و فیروزه و زمرد. نگین دانه‌ها و کنده کاری‌هایت از صنعت طلا بود؛ اینها همه، در روز آفرینشت مهیا شده بود. تو کروی مسطح شده سایه گستر بودی، و من تو را بر قرار داشته بودم؛ تو بر کوه مقدس خدا بودی، و در میان سنگ‌های آتشین می‌خرامیدی. از روزی که آفریده شدی، تا روزی که شرارت در تو یافت شد، در طریق‌هایت کامل بودی.» (حزقیال ۲۸ آیه ۱۲ الی ۱۵)

پیروزی آدم آخر

وقتی شما کتاب حزقیال را می‌خوانید، واضح است که این مطلب درباره پادشاه شهری به نام صور صحبت می‌کند. همه چیزها توسط خود خدا پیشگویی شده بود. زمانی که به حزقیال می‌گوید؛ «ای پسر انسان بر پادشاه صور مرثیه‌ای بسرا...» (حزقیال ۲۸ آیه ۱۲). اما پیشگویی‌های عهد عتیق پیام‌های بسیار اعجاب انگیزی دارد. در همان نخستین جملات پیام فهمیده می‌شود که حزقیال فقط درباره یک پادشاه در شهری به نام صور صحبت نمی‌کند؛ بلکه به این معنی خواهد بود که این پادشاه حاکم شهری ثروتمند، اما نامشخص در کنار دریا در خاور نزدیک باستان، در باغ عدن بوده است. و این که نقش او به عنوان فرشته نگهبان و همچنین در کوه مقدس بوده، به هیچوجه منطقی به نظر نمی‌رسد، حتی اگر از دید یک شاعر هم به آن نگاه کنیم، این فکر به ذهنش خطور نمی‌کرد و تا حدی تخیلی و ناممکن به نظر می‌رسید.

بطور قطعی این ماجرا چیز دیگری است، گویی که چهره شیطانی پادشاه صور در هر لحظه، در صورت و شمایل دیگری بروز می‌کند. چهره‌ای که نقابی پشت چهره شیطانی آن پادشاه می‌باشد، شخصیت اصلی او را انعکاس می‌دهد. آن چهره پس پرده، همان شیطان است؛ بنابراین حزقیال شرح می‌دهد که او چگونه از جایگاهش سقوط کرد: «دلت از زیبایی مغرور گشت، و به سبب فرّ و شکوه، تخت حکومت خویش را فاسد گردانیدی، پس او را بر زمین افکندم و در معرض تماشای پادشاهان نهادم». (حزقیال ۲۸ آیه ۱۷)

در اشعیا نیز چنین آمده است و عصیان شیطان را چنین توصیف می‌کند: «ای ستاره صبح! ای پسر فجر! چگونه از آسمان فرو افتاده‌ای، ای که ملت‌ها را ذلیل می‌ساختی، چگونه خود بر زمین افکنده شده در دل خود می‌گفتی به آسمان صعود خواهم کرد و تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت؛ بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد، بر بلندترین نقطه کوه مقدس؛ به فراز بلندی‌های ابرها صعود خواهم کرد، و خود را مانند آن متعال خواهم ساخت اما به هاویه پایین آورده شدی، و به اعماق گودال فرود آمدی». (اشعیا ۱۴ آیه ۱۲ الی ۱۵)

عیسی کیست؟

غرور بزرگترین گناه شیطان بود و به خاطر آن شکوه و زیبایی که خدا به او داده بود راضی و قانع نبود. خواسته او بیش از این بود. او می‌خواست، بنا به گفته اشعیا، همانند اعلا علین باشد او می‌خواست تا خدا را از تخت سلطنت به زیر کشد.

جای تعجب نیست که اگر به سوی انسان حمله برد و او را وسوسه کرده تا به خدا طغیان ورزد، و انسان را وادارد که راه خویش را برود، او این کار را با دادن وسوسه و دادن وعده انجام داد، که اگر آنان نیز اقتدار خدا را نادیده بگیرند، می‌توانند شبیه خدا شوند.

یادآوری زنده که خدا پادشاه و حاکم است

در ابتدای کتاب مقدس کاملاً شرح داده شده که چرا بشر برای نجات خود به نجات دهنده نیاز دارد؛ چرا که با اولین وسوسه انسان با گناه آمیخته شد. اولین بشر به خدا ناطاعتی کرد. شریر ضربه‌ای زد که بر این باور بود که دیگر هرگز راه نجاتی برای انسان وجود ندارد. نه تنها این ضربه بر قلب خدا فرود آمده بود؛ بلکه بر اساس تخت سلطنت خداوند و نقشه خدا برای انسان را تحت تاثیر قرار داده بود.

کتاب پیدایش، به معنای آغاز است، و این کتاب دقیقاً درباره آغاز دنیا، زمین، دریا، پرندگان، حیوانات و ماهی‌ها که با فرمان خدا همگی آفریده شدند. و در نهایت به وضوح دیده می‌شود که کار خلقت با آفرینش بشر به پایان می‌رسد. آفرینشی که نقطه اوج تمام خلقت او بود؛ اولین انسان خلق شد، و کتاب مقدس بیان می‌کند که او حیوان دیگری نبود و بشر را «همشکل خود» آفرید؛ «پس خدا انسان را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را مرد و زن آفرید» (پیدایش ۱ آیه ۲۷) «آنگاه یهوه خدا آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او نفس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد»

پیروزی آدم آخر

(پیدایش ۲ آیه ۷). کلمه عبری معادل بشر در واقع آدم است که طبیعتاً نام اولین بشر یعنی، «آدم»، باشد.

خداوند از اول نسبت به انسان مهربان بود. آدم را در مکان مخصوصی به نام باغ عدن؛ باغی که خود خدا نیز در آنجا ساکن بود، نهاد. در آن نهری جاری بود و تمامی درختان و گیاهان که چشم انداز زیبایی داشتند، کاشته شده بود. علاوه بر آن، در وسط باغ دو درخت مخصوص دیگری بود؛ یکی درخت حیات و دیگری درخت شناخت نیک و بد. زندگی آدم در باغ عدن خوب بود و تا اما کامل نبود.

آدم نیازمند به یک هم نشین و همراه بود، و خدا این را می دانست: «یهوه خدا فرمود نیکو نیست آدم تنها باشد پس یاورى مناسب برای او می سازم». (پیدایش ۲ آیه ۱۸)

حال اگر تعجب می کنید که چه اتفاقی در حال وقوع است، شما تنها نیستید! این پیچ و خم در ماجرا باعث تعجب بسیاری شود. بیشتر مردم، حتی مسیحیان این ماجرا را داستانی کودکانه می دانند که همچنین میان پرده در وسط داستان اصلی، قبل از به اوج رسیدن ماجراست. اگر می خواهید که کتاب مقدس را درک کنید یک اصل مهم را باید به خاطر بسپارید که هیچ چیزی در کتاب مقدس تصادفی نیست. داستان نامگذاری حیوانات توسط آدم چند امر مهم را در خود نهفته دارد. اول اینکه خدا یک درس مهم به آدم می دهد؛ هنگامی که حیوانات و پرندگان و ماهی ها و حشرات از جلوی آدم رژه می روند، و آدم نام آنها را می برد- ببر، کرگردن و پشه! در واقع این را می خواهد بگوید که هیچ کدام از این مخلوقات برای او همدم مناسبی نخواهد بود که هیچ کدامشان شبیه به او نیستند.

وقتی این کار به پایان رسید، خدا آدم را به خواب عمیقی می برد، و یکی از استخوان های پهلوی او را برگرفته اولین زن را می آفریند تا همدم آدم باشد. هیجان آدم را تصور کنید که آن زمان از خواب بیدار شده و زنی را پیش روی

عیسی کیست؟

خود دیده است. و چقدر او را کامل یافت؛ چرا که قبلاً تمامی حیوانات را دیده بود که برای همدم بودن با او کامل نیستند!

«آدم گفت: این است اکنون استخوانی از استخوان هایم، و گوشتی از گوشتم؛ او زن نامیده شود». (پیدایش ۲ آیه ۲۳)

این بخش مربوط به این است که چرا خدا از آدم خواست تا حیوانات را به نام بخواند؛ چرا که خدا می خواست آدم بداند زنی را که در کنار او ایستاده بود، به طور مخصوص برای او آفریده شده است و بی نهایت شبیه خود آدم ساخته شده بود.

در مورد نامگذاری حیوانات نیز اتفاق دیگری افتاد. خدا باید از تماشای آدم در حال انجام کارش خوشنود شده باشد، اما این کار او سرگرمی و بازی نبود. همچنین این روش خدا برای برقراری ارتباط با آدم بود که او باید در دنیا کاری انجام دهد. آدم به عنوان سنگ بنای خلقت - تنها مخلوقی که به شکل خدا ساخته شده است - باید فرمانروای جهان خدا باشد. نامگذاری چیزی راهی برای اعمال قدرت بر آن است، همانطور که مادر و پدر از امتیاز نامگذاری فرزندان برخوردارند. بنابراین در نامگذاری حیوانات، آدم در واقع بر آنها قدرت اعمال می کند. او وظیفه خود را به عنوان نایب السلطنه خلق خدا، زیر نظر خود خدا انجام می داد.

این واقعیت نیز قابل توجه است، زمانی که متوجه می شویم به محض اینکه آدم آن زن را می بیند، نام او را می گذارد - «او را زن نامید» - و بعداً کتاب مقدس می گوید که او دوباره او را نامگذاری کرد - «مرد نام همسرش را حوا گذاشت». می توانید ببینید خدا در اینجا چه می کند. او در حال ایجاد یک نظام کامل از اقتدار است که در آن به آدم بر حوا اقتدار داده می شود، و به هر دوی آنها به عنوان زن و شوهر اختیار بر خلقت داده می شود، و همه آنها به معنای منعکس کننده این واقعیت است که خداوند بر تخت خود نشسته است. این حداقل بخشی از معنای خداست وقتی گفت که مرد و زن را «به شکل خود»

پیروزی آدم آخر

آفرید. اغلب اوقات تصویر یا مجسمه‌ای توسط پادشاهان فاتح استفاده می‌شد تا به کسانی که تسخیر شده بودند یادآوری کنند که اکنون چه کسی بر آنها حکومت می‌کند. آن را در مکانی بلند قرار می‌دهند تا تقریباً از هر مکانی قابل مشاهده باشد، به مردم این را بیان کند که: «این پادشاه شماست.» آدم و حوا در خلقت خدا همینطور بود. ایده آفریده شدن به شکل خدا شامل این موضوع نیز می‌گردد، به این معنی که انسان‌ها باید در جهان قایم ایستاده تا یادآوری برای همه جهان باشد که خدا پادشاه است. حتی از آنجایی که آنها باید بر خلقت اقتدار داشته باشند، باید به عنوان نمایندگان پادشاه بزرگ، خود خدا، این کار را انجام دهند.

هر یک از اینها بدون شک شیطان را خشمگین ساخت.

ویرانی در حال کامل شدن بود

حمله شیطان به انسان‌ها برای براندازی تمام کارهایی که خدا در باغ عدن انجام داده بود، حساب شده بود. می‌بینید، او فقط علاقهمند نبود که انسانی کوچک مرتکب گناهی کوچک به ضد خدا شود. او می‌خواست هر ساختار اقتدار، هر نماد پادشاهی و حکومتی را که خدا داشت، ویران سازد. او می‌خواست تمام ساختار خلقت - از پایین به بالا - واژگون شود و می‌خواست خدا تحقیر نماید.

کتاب مقدس می‌فرماید خدا به آدم و حوا گفت که آنها آزادند از هر درختی در باغ بخورند به جز یک درخت، درخت شناخت نیک و بد که نباید بخورند. این درخت به چند دلیل مهم است. حاکمیت و تسلط بشر بر مخلوقات مطلق نیست؛ بلکه محدودیت‌هایی دارد. وقتی خدا به آدم می‌گوید از آن درخت نخورید، به این معنا نبود که خدا دمدمی مزاج است و بدون دلیل چیزی را منع کرده است! خدا به درستی به آدم و حوا یادآوری می‌کرد که او پادشاه آنهاست، اگرچه آنها به عنوان نماینده آفرینش مفتخر شده بودند، اما این خداست که خالق و پروردگار است. برای همین است که مجازات سرپیچی از

عیسی کیست؟

این کار را بسیار شدید وضع کرد؛ «روزی که از این درخت بخورید یقیناً خواهید مرد» (پیدایش ۲ آیه ۱۷) - در اصل، اعلان جنگ علیه پادشاهشان است.

درخت به دلیل دیگری نیز مهم بود. اولین خوانندگان کتاب پیدایش بلافاصله متوجه می شدند که «شناخت نیک و بد» وظیفه داوران در اسرائیل است. این بدان معناست که داور خوب را از بد تشخیص می دهد و سپس تصمیماتی را صادر می کند که منعکس کننده این واقعیت ها باشد. بنابراین درخت شناخت نیک و بد محل داوری بود. آنجا بود که آدم باید قدرت خود را به عنوان محافظ باغ خدا اعمال می کرد و مطمئن می شد که هیچ چیز بدی وارد آن نشود و اگر وارد شد، اطمینان حاصل کند که شرارت داوری شده و بیرون رانده می شود.

درست در اینجا - در درخت داوری، یادآوری حاکمیت نهایی خدا به آدم - بود که شیطان حمله خود را انجام داد. او که به شکل مار درآمده بود، حوا را با این پیشنهاد مواجه کرد که فرمان خدا را شکسته و از میوه درخت بخورد. در اینجا کتاب پیدایش این برخورد را توصیف می کند:

و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: «آیا خدا برآستی گفته است که از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟» زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم، اما خدا گفته است، "از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزنید، مبادا بمیرید."» مار به زن گفت: «به یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود.» چون زن دید که آن درخت خوش خوراکی است و چشم نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه

پیروزی آدم آخر

آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد،
و او خورد. (پیدایش ۳ آیات ۱-۶)

این نتیجه مصیبت باری را در بر داشت؛ حداقل در آن لحظه، پیروزی کامل برای شیطان محسوب می‌شد. نه تنها او مخلوق محبوب خدا را وادار کرد که نافرمانی او را بکند؛ بلکه با وعده دادن به آنها که مانند خدا خواهند شد - چیزی که خود شیطان هم آرزوی آن را داشت، ساختار نظام سلسله مراتب حاکمیت و قدرت را تغییر داد.

آیا تا به حال فکر کرده‌اید که چرا شیطان سراغ حواریت و او را وسوسه کرد؟ چرا به سراغ آدم نرفت؟ هرچند که آدم کسی بود که مقام حاکمیت و نمایندگی را اول دریافت کرده بود. و حتی در ادامه کتاب مقدس نشان داده می‌شود که این آدم بود که به خاطر نافرمانی سرزنش شد. باز هم شیطان اول به سراغ حواریت رفت. چرا؟ به این دلیل نبود که شیطان فکر می‌کرد حوا طعمه آسانتری است. نه، بلکه او می‌خواست تمامی نظام ترتیب حاکمیت و قدرت را سرنگون کند و خدا را تحقیر نماید. و او می‌خواست این کار را تا حد امکان متقاعد کننده و عمیق انجام دهد. او بر این نبود که فقط آدم خدا را نافرمانی کند؛ بلکه او از حوا می‌خواست آدم را وادار کند تا علیه خدا عصیان ورزد. آیا تا بحال فکر کرده‌اید که چرا شیطان در هیئت مار ظاهر شد؟ چرا به شکل یک انسان دیگر نرفت؟ یا چرا به صورت یک حیوان دیگر مثل زرافه یا یک سگ صحرایی در نیامد؟ به همان دلیل قبلی، شیطان می‌خواست مراتب حاکمیت و قدرت خدا را، تماماً فرو بریزد. پس، او به صورت حیوان ظاهر شد که آدم و حوا بر آن حاکمیت داشت و همچنین به عنوان یک سمبل کمترین درجه از حیوانات یعنی مار را انتخاب کرد. آیا درک می‌کنید سلسله مراتب قدرت مانند بازی دومینو فرو می‌ریخت؟ نازل‌ترین حیوانات زن را فریب داد و آن زن مرد را سرنگون ساخت. و مرد بر علیه خدا اعلام جنگ نمود.

ویرانی تقریباً کامل شد. آدم در انجام وظیفه به طور تمام شکست خورد و به جای تشخیص دادن بد بودن مار در کنار درخت نیک و بد، او با شیطان برای

عیسی کیست؟

طغیان علیه خدا شریک شد. به جای مراقبت از باغ عدن و بیرون انداختن مار، او باغ را در اختیار مار قرار داد. به جای ایمان به سخنان خدا و عمل نمودن به گفتار او، آدم به خدا و گفته‌هایش شک نمود و به شیطان اعتماد کرد. و به جای فرمانبرداری از خدا و عمل نمودن به نقش خود به عنوان نماینده خدا، او تصمیم می‌گیرد که تاج پادشاهی را از آن خود سازد، درست مانند شریر که قبل از این، تصمیم داشت تخت خود را بالای تخت کبرایی خداوند قرار دهد.

کابوسی برای جهان

نتیجه گناه آدم ویرانگر بود. اکنون ما با جهانی طغیان‌گر علیه خدا رو به رو هستیم، خدا حکم عادلانه‌اش را اجرا می‌کند. آدم و حوا و کسی که این دو را فریفته بود را نفرین می‌کند. برای این مرد و زن حکم خدا رانده شدن از باغ عدن بود. زندگی شاهانه که در باغ عدن داشتند، تبدیل به زندگی سخت، طاقت فرسا و دردناک شد. برای زن هم تولد فرزند دردناک خواهد بود. زمین برای آدم خسیس خواهد بود. بدتر از همه اینکه رابطه صمیمانه میان خدا و انسان قطع شده بود. آنها برای همیشه از باغ عدن رانده شده بودند. در راه بازگشت فرشته‌ای با شمشیرهای آتشین بسته و محافظت می‌کرد. این عمیق‌ترین معنای مرگی بود که خدا برای نافرمانی وعده داده بود. بله آدم و حوا روزی از نظر جسمی خواهند مُرد. اما مرگ مهم‌تری که متحملش شدند، مرگ روحانی بود. رابطه آنها با خدا منشأ حیات، قطع شد و جانشان زیر بار سنگین نافرمانی‌شان مُرده بود.

این بسیار مهم است که بدانیم گناه آدم و حوا تنها دامگیر آنها نبود. همه فرزندان آنها نیز تحت تأثیر قرار گرفتند. در فصل‌های بعدی، کتاب مقدس نشان می‌دهد که چگونه این گناه در میان بشر با گذشت زمان پیشرفت نمود. به خاطر غرور و حسادت، برادر، برادرش را می‌کشد و از آنجا گناه در قلب بشریت قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود. نوادگان قابیل از نظر فرهنگی پیشرفت می‌کنند - شهری می‌سازند و از نظر مهارت و هنر پیشرفت می‌کنند - اما داستان کتاب مقدس روشن است که انسان‌ها روز به روز در گناه خود سخت‌تر

پیروزی آدم آخر

می شوند، و هر چه بیشتر متعهد به طغیان علیه خدا، معیارهای بد، و خشونت بار می گردند. یکی از نوادگان قابیل حتی به خود می بالد که مردی را به خاطر زخمی کردنش کشته است و به خود می بالد که هفتاد و هفت برابر از کسی که جرأت کند به او آسیب برساند انتقام خواهد گرفت. گناه برای جهان کابوسی را به ارمغان آورده بود. (پیدایش ۴ آیات ۱۷-۲۴)

در عین حال، تأثیرات جسمانی حکم مرگ از جانب خداوند بر علیه آدم و حوا - که بدن هایشان به زمین به صورت خاک برخورد گشت - نه تنها برای آدم و حوا عملی می شد، بلکه برای همه بشریت اتفاق افتاد. در کتاب مقدس فصل شگفت انگیزی وجود دارد که لیستی از فرزندان آدم و سال های عمرشان را ارائه می دهد. نکته جالب اینجاست که هر کدامشان چگونه زندگی شان خاتمه می یابد؛ بارها و بارها در کتاب پیدایش با این جمله روبه رو می شوید، «و مُرد». آدم ۹۳۰ سال زندگی کرد و مُرد. شیث ۹۱۲ سال زندگی کرد و مُرد. انوش ... و مُرد ... قینان ..مُرد، مهللئیل و یارد و متوشالاح ... همگی مُردند. دقیقاً همان گونه که خدا وعده داده بود، مرگ همیشه در میان نسل بشر حکم فرما خواهد بود. (پیدایش ۵)

آیا اهمیت آن را می بینید؟ زمانی که آدم مرتکب گناه شد، صرفاً بطور فردی گناه نکرد و بار گناهش را به تنهایی به دوش نکشید؛ بلکه وقتی او این گناه را انجام داد در واقع او به عنوان نماینده تمام کسانی که بعد از او می آیند، این نا اطاعتی را انتقال داد. به همین خاطر است که پولس در کتاب مقدس عهد جدید می گوید: یک عهد شکنی باعث محکومیت همه بشر شد و با نافرمانی یک تن تمامی بشر گناهکار شدند» (رومیان ۵ آیه ۱۸ الی ۱۹). آدم بجای همه ما قذعلم کرد، بجای همه ما عمل نمود و در نهایت به جای همه ما عصیان نمود.

اغلب مردم این موضوع را ناعادلانه می بینند و می گویند «ما ترجیح می دهیم که از خود نمایندگی کنیم و نمی خواهیم که کسی نماینده ما باشد»؛ هر چند به نظر نمی رسد این نظر در ذهن هیچ یک از نسل های بعد از آدم خطور کرده

عیسی کیست؟

باشد. احتمالاً به این دلیل که حداقل تا جایی که به نظر آنها می‌رسید، اگر خدا هر کدامان را به جای آدم قرار داده بود، ما نیز همین گناه را مرتکب می‌شدیم. دیگر اینکه آنها می‌دانستند که تنها راه نجات آن است که فرستاده دیگری از طرف خدا بیايد نماینده دیگری، یا به اصطلاح آدم دیگر، - و به جای آنها قرار بگیرد و همه آنها را نجات دهد. آدم انسانیت را در تسلیم شدن در برابر شیطان و عصیان به ضد خدا نشان داده بود. حالا لازم است که شخص دیگر بیايد و این بار به جای مغلوب شدن در برابر شیطان، از خدا اطاعت کرده و بر شیطان پیروزی یابد.

همه چیز به این موضوع ختم می‌شود

مشخص شده که خدا نیز همین وعده را داده است. بلافاصله پس از گناه آدم و حوا، خدا وعده داد تا برای نجات انسان وارد عمل شود، و نماینده دیگری را خواهد فرستاد که نجات را برای آنها بدست آورد و به جای آنها عمل کند و رستگاری را به جای گناه، برایشان به ارمغان می‌آورد. زمانی که خدا این وعده را داد، لحظه‌ای شگفت‌انگیزی از امید است. زیرا در تاریک‌ترین لحظه ممکن، زمانی می‌رسد که خدا علیه ماری که در وهله اول آدم و حوا را به گناه وسوسه کرد، قضاوت می‌کند. در اینجا آمده است که پیدایش چگونه گفته خدا را ثبت می‌کند:

پس یهوه خدا به مار گفت: «چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعونتری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگی‌ات خاک خواهی خورد. میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد».

(پیدایش ۳ آیات ۱۴-۱۵)

آیا وعده‌ای که در آخر داده شده را ملاحظه می‌کنید؟ روزی، خدا انسانی را خواهد فرستاد تا سر شیطان را یک بار برای همیشه بکوبد. و یا به عبارتی

پیروزی آدم آخر

دیگر، او می آید تا کاری را که آدم به نمایندگی از دیگران باید انجام می داد را انجام خواهد داد. او آنها را از فاجعه گناهانشان که بر سر خود و کل جهان آورده بود، نجات می بخشد.

از اینجا به بعد، وعده آمدن نماینده دیگر- آدمی دیگر- بزرگترین امید بشریت است. نسل به نسل منتظر آن روز بودند که خدا به وعده خود عمل نماید. هر از گاهی مردم به افراد مختلف نظر انداخته و با خود فکر می کردند که شاید او همان موعود رهایی بخش وعده باشد. بنابراین وقتی نوح متولد شد، پدرش لمک با امید فریاد زد: «این پسر ما را از کار و محنت دست هایمان به سبب زمینی که خداوند لعنت کرد، آسودگی خواهد بخشید» (پیدایش ۵ آیه ۲۹). اما او همان شخص نبود، ولی همانند آدم، نوح نیز نماینده نسل بشر شد؛ اما به محض این که از کشتی بیرون آمد، ثابت کرد که او هم گناهکار است. این آدم دوم خطا کار هم شکست خورد، درست همانند اولین آدم، و بسیار واضح بود که نجات دهنده کبیر هنوز نیامده است.

در طول اعصار، و در نهایت در طول تاریخ اسرائیل، امیدهای مردم برای تحقق وعده های خدا بر نمایندگانی پس از دیگری بود. موسی، یوشع، داوود، سلیمان، داوران، پادشاهان - هر نسل امیدوار بودند که شاید این فرد همان باشد. اما هر بار، امیدهای آنها دود شده به هوا رفت.

تا اینکه عیسی آمد، آخرین آدم و که به عنوان نماینده بشر است، آنچه آدم اول در آن ناکام ماند، به انجام رساند. به این خاطر است که برخورد عیسی و شیطان در آن بیابان آنقدر مهم بود. عیسی نه فقط به عنوان قهرمان اسرائیل - پادشاه داوودیان - قائم ایستاد، بلکه به عنوان قهرمان تمامی بشر ظاهر گشت، کسی که آمده است تا پیروزی را که آدم نخست در آن شکست خورده بود، به دست آورد.

آن سه وسوسه هایی که در بیابان شیطان به عیسی پیشنهاد کرد، همان وسوسه هایی بودند که قوم اسرائیل، همیشه در آن شکست خورده بود؛ اما با

عیسی کیست؟

نگاهی عمیق تر، می توانیم دریابیم که همین وسوسه ها نیز در باغ عدن برای آدم و حوا صورت گرفت. می توان پژواک آن را شنید:

ای عیسی سنگ ها را به نان تبدیل کن، تو گرسنه ای
خود را هم اکنون سیر بساز و لذت ببر. به آن میوه
نگاه کن چه خوش نما هستند، اکنون یکی از آنان را
بچین.

عیسی! آیا خدا واقعاً به وعده های خود عمل می کند؟
خب، من می گویم نه! او عمل نمی کند. چرا
مجبور ش نمی کنی ثابت کند؟

آدم! آیا واقعاً خدا گفته که تو می میری، خب من
می گویم تو نخواهی مُرد. بیاید او را مورد آزمایش
قرار دهیم و ببینیم.

عیسی! سجده کن و مرا پرستش نما، و من تمام
پادشاهی های جهان را به تو خواهم داد.

نبرد آن روز عیسی با شیطان، نبردی انفرادی فقط از جانب خودش نبود؛ بلکه تنها با آن وسوسه ها با قومش همدردی کرده است؛ اما او همچنین کاری را انجام می داد که قومش هرگز قادر به انجام آن نبودند - تا پایان در برابر وسوسه مقاومت کرد، وسوسه را از پا درآورد، شکستش داد. و در این روند، در حالی که او به نمایندگی از طرف قومش در برابر دشمن فانی جنگید، همان کاری را که آنها باید از همان ابتدا انجام می دادند، به جای انجام می داد. او به عنوان قهرمان نماینده قومش، خدا را به عنوان پادشاه تکریم، اطاعت و پرستش نمود.

اما این پایان ماجرا نبود. هر چند شیطان شکست خورده بود؛ اما این حکم و عذاب الهی که قطعاً مرگ به سراغتان خواهد آمد همچون شمشیری در بالای

پیروزی آدم آخر

سر بشر قرار دارد. با وجود اینکه عیسای پادشاه، شیطان را شکست داده بود و در برابر وسوسه‌ها تا به آخر مقاومت نمود، در واقع او با یک زندگی عادلانه و کامل در برابر خدا زندگی می‌کرد. عدالت همچنان فریاد می‌زد که گناه قوم نمی‌تواند به سادگی نادیده گرفته شود. آنها بر علیه خدا دست به طغیان زده بودند و عدالت مطلق که حکم بر علیه آنها صادر شود - مرگ معنوی، جدایی از خدا، حتی خشم الهی - بطور کامل اجرا شود. هر حرکتی کمتر از این، می‌تواند شخصیت خدا (عدالت) را زیر سوال ببرد.

همانطوری مشاهده می‌کنید اگر عیسای پادشاه قصد داشت تا قومش را از گناهانشان نجات دهد، این به سادگی برای شکست بزرگترین دشمن‌شان کافی نمی‌بود. با همه اینها، شیطان آنها را فقط به انجام گناه وسوسه کرده بود؛ آنها تصمیم گرفته بودند که علیه خدا عصیان کنند. به این معنی بود که حکم مرگ مناسب بود، و هم چنان پا بر جا؛ در نتیجه عیسی، به منظور نجات قومش، مجبور بود که این لعن و نفرین مرگ را از پای درآورد. و می‌بایست اجازه دهد که حکم مرگ - خشم برحق او علیه گناهکاران - بر او نیز، به جای همه گناهکاران، وارد گردد، همچنین، او می‌بایست به عنوان جایگزین همه گناهکاران نه تنها در زندگی؛ که در مرگ نیز، انتخاب می‌شد.

خلاصه کلام اینکه: برای زنده ماندن بشر، باید قهرمان به جای آنها بمیرد.

عیسی کیست؟

فصل ۷

بره خدا، قربانی به جای انسان

یحیی تعمیددهنده می دانست که عیسی برای چه آمده است و می دانست عیسی برای نجات مردمش باید چه کاری انجام دهد. وقتی دید که عیسی به سوی رود اردن می رود تا تعمید بگیرد، به او اشاره کرد و چیزی گفت که هم جمعیت را هیجان زده و هم گیج کرد: «اینک، بره خدا که گناه جهان را برمی دارد!» (یوحنا ۱ آیه ۲۹). مفهوم قربانی کردن یک بره برای بخشش گناهان برای یهودیان کاملاً آشنا بود. اما چرا یحیی این اصطلاح را برای یک شخص به کار برد؟ این موضوع تهدیدآمیز به نظر می رسید. همه می دانستند که وقتی بره ای به عنوان قربانی به خدا داده می شود، چه اتفاقی می افتد: گلایش بریده می شود و با خونریزی جان می سپارد.

شخصی باید بمیرد

قوانین قربانی یهودی گاهی گفته می شود که ریشه های آن از فرار اسرائیل از بردگی در مصر نشأت می گیرد، اما عمیق ترین ریشه های آن در واقع به باغ عدن بازمی گردد، جایی که خدا حکم مرگ را برای آدم و حوا صادر کرد، وقتی که آنها تصمیم گرفتند علیه او عصیان کنند. اگر می خواهید قربانی های یهودی و در نهایت معنای عیسی را درک نمایید، باید درک کنید که وقتی خدا گفت آدم و حوا در صورت گناه خواهند مُرد، این تصمیمی خودسرانه نبود. گویی خدا می توانست بگوید: «در روزی که از آن می خورید، شما حتماً به یک قورباغه تبدیل خواهید شد» یا چیز دیگری.

عیسی کیست؟

دلیل اینکه خدا مرگ را به عنوان پیامد گناه اعلام کرد این بود که این کار کاملاً مناسب و درست بود. همان‌طور که پولس بعدها در عهد جدید بیان می‌کند، «مزد گناه مرگ است» (رومان ۶ آیه ۲۳). درک این موضوع چندان دشوار نیست، چرا؟ نخست، وقتی آدم و حوا گناه کردند، آنها یک قانون غیرمهمی را که خداوند وضع کرده بود، زیر پا نگذاشتند. همان‌طور که قبلاً دیدیم، آنها در حال تلاش برای کنار زدن اقتدار او بر خود بودند. در واقع، آنها با این کار استقلال خود از خدای خود را اعلام کردند. اما مشکل این بود که همان خدایی که آنها از او استقلال می‌خواستند، همان منبع و نگهدارنده زندگی‌شان بود. او کسی بود که نفَس زندگی را در ریه‌هایشان دمیده و به آنها موجودیت بخشید، بنابراین وقتی رابطه‌شان با او شکسته شد، یعنی وقتی از او جدا و قطع شدند، اتصالشان با تنها منبع زندگی نیز شکسته شد.

نه تنها این، بلکه همچنین کاری درست است که خدا نسبت به شورشیان خشمگین باشد. کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا در ذات خود کاملاً نیکو، عادل و درستکار است. بنابراین، تعجب‌آور نیست که او نسبت به گناه که به خودی خود پذیرفتن شر و رد کردن نیکی و راستی است، با نفرت واکنش نشان می‌دهد. البته خشم خدا مثل خشم ما نیست؛ خشم او انفجاری و خارج از کنترل نیست. برعکس، خشم او یک مخالفت شدید و ثابت با گناه است و تعهد به نابودی آن دارد. به همین دلیل است که خدا به آدم و حوا گفت که وقتی گناه کردند خواهند مُرد، و به همین دلیل است که اکنون هر انسانی زیر این حکم مرگ زندگی می‌کند: ما با گناهانمان - با جایگزینی نیکی خدا با شرارت خودخواهانه - خشم خدا را به کسب کرده‌ایم و خودمان را از تنها منبع حیات قطع نمودیم.

این عمیق‌ترین ریشه آیین قربانی اسرائیل است. خدا به قوم خود آموزش می‌داد که گناه به طبیعت خود مستحق و طالب مرگ به عنوان مجازات آن است. اما خدا در میان این ناامیدی و یأس مطلق یک اصل دیگر را هم به

برهٔ خدا، قربانی بجای انسان

قومش آموزش می‌داد: مجازات مرگ لازم نبود که توسط خود گناهکار پرداخت شود!

آری، جزای مرگ باید توسط شخصی پرداخت می‌شد، چرا که جزای گناه مرگ بود – اما خدا از روی محبت و رحمت خود اجازه داد که مجازات مرگ را روی موجود دیگری که جایگزین این مجازات شده اجرا نماید. اگر دقت کنید، درمی‌یابید که این طرح چگونه به ترتیب هم زیبایی عدالت و هم رحمت خدا را اجرا می‌کند؛ چرا که مجازاتی که گناه می‌طلبید پرداخت می‌شود و عدالت اجرا می‌شود، در عین حال گناهکار نمی‌میرد.

شاید تلخ‌ترین نمونه این اصل عید پسخ باشد. جشنی که چگونه خدا قوم اسرائیل را از بردگی فرعون نجات داد. شب خاصی که در آن خدا به طرز چشمگیر و وحشتناکی حکم مرگ را بر روی مردم مصر اجرا کرد. بارها و بارها در طی چند هفته خدا به فرعون هشدار داد که عدم آزادی قوم اسرائیل عاقبت خوشی نخواهد داشت. خدا نُه بار قدرت اعجاز و قدرت خشم خود را با نزول بلاهای متعدد و گریبانگیر به فرعون نشان داد. با نزول این بلاها خدا به مردم مصر نشان داد که او تنها خدای واحد و قادر مطلق است و خدایان مصریان را به زانو در خواهد آورد.

وحشت و ترس در دهمین بلا به نقطهٔ اوج خود رسید. پس موسی گفت خداوند چنین می‌فرماید:

نیمه‌های شب در سرتاسر مصر بیرون خواهم آمد. هر نخست زاده که در مصر باشد خواهد مرد. از نخست زاده فرعون که بر تخت می‌نشیند تا نخست زاده کنیزی که کنار آسیاب نشسته و نیز نخست زاده تمامی چارپایان همه خواهند مُرد. در سرتاسر مصر چنان گریه و شیونی برپا خواهد شد که نظیر آن را هرگز شنیده نشده و نخواهد شد؛ ولی در میان قوم اسرائیل حتی سگ با

عیسی کیست؟

انسان یا چارپا دندان تیز نخواهد کرد و آنگاه خواهی دانست که خداوند میان مصر و اسرائیل فرق می‌گذارد» (خروج ۱۱ آیه ۱، و آیات ۴ تا ۷)

این عذاب ویرانگر از جانب خدا بود که باید نازل می‌شد، اما خدا به موسی وعده داد که اگر قوم اسرائیل از خدا اطاعت کنند و به سخنانش گوش فرادهند، جان سالم بدر خواهند برد آنچه خدا امر کرده بود، به خودی خود ترسناک و وهم‌آور بود.

خداوند در سرزمین مصر به موسی و هارون گفت: این ماه برای شما سر ماهها یعنی اولین ماه سال باشد. به همهٔ جماعت اسرائیل بگویید در روز دهم این ماه، هر مرد باید بره برای اهل خانه‌اش برگزینند، برای هر خانوار یک بره. اگر شمار افراد خانواری برای یک بره کم باشد، بره را با همسایه مجاور خود قسمت کنند، و تعداد افراد را در نظر بگیرند. برحسب مقداری که هر کس می‌خورد باید بره را حساب کنید. بره شما باید بی‌عیب باشد و نرینهٔ یک ساله. از گوسفندان یا بزها آن را بگیرید. تا روز چهاردهم این ماه از آن نگهداری کنید، و هنگام عصر تمام جماعت اسرائیل بره‌های خود را ذبح کنند. آنگاه مقداری از خون را گرفته، آن را بر دو تیر عمودی و بر سردر خانه‌هایی که در آن به خوردن آنها مشغولند، بمالند. گوشت را همان شب بر آتش کباب کنند و بانان بی‌خمیرمایه و سبزیجات تلخ بخورند. گوشت را خام یا آب‌پز نخورید، بلکه آن را با کله، پاچه و درون شکمش روی آتش کباب کنید. چیزی از آن را تا صبح نگاه مدارید و اگر چیزی تا صبح باقی ماند، بر آتش بسوزانید. آن را بدینگونه بخورید: کمربندهای خود را ببندید، کفش به پا کنید و عصا به دست بگیرید. شتابان بخورید که این پسخ خداوند است. در همان شب، من از سرزمین مصر عبور خواهم کرد و هر نخست زاده را در سرزمین مصر، اعم از انسان و چارپا، خواهم زد و بر همهٔ خدایان مصر داوری خواهم کرد. من خداوند هستم. آن خون نشانه‌ای خواهد بود برای شما بر خانه‌هایی که در آن به سر می‌برید: خون را که ببینم از شما خواهم گذشت، و آنگاه که

بره خدا، قربانی بجای انسان

مصر را بزنم، کوچکترین بلایی بر شما نخواهد آمد. (خروج ۱۲ آیات ۱ الی ۱۳)

حال، لحظه‌ای درنگ کنید و برای ثانیه‌ای به فکر فرو روید: شما هم به این نتیجه می‌رسید که قوم اسرائیل هم شگفت زده بودند، از این که خدا به خانه‌ها و روستاهای آنان نیز قدم خواهد نهاد؛ اما در طول هیچ کدام از نه بلای گذشته چنین اتفاقی نیفتاده بود. در بلاهای قبلی، بلای خون، بلای وزغ، بلای پشه، بلای مگس، بلای دمل، بلای تگرگ، نزول بلا بر دام‌های مصریان، بلای ملخ، بلای تاریکی. تا این جای کار خدا بسیار مراقب بوده که در عذاب خود بین قوم اسرائیل و مردم مصر تفاوت قائل شود و آنها را از هم جدا سازد. و قوم اسرائیل مجبور نبودند کاری انجام دهد، به غیر از تماشای این عذاب. اما اکنون خدا می‌گوید که به سراغ آنها با طاعون و عذاب و مرگ خواهد آمد و اگر به خدا ایمان نیاورند و از او اطاعت نکنند، همانند مصریان به این عذاب مرگ دچار خواهند شد.

شبی که خدا به سر زمین مصر وارد شد و نخست زادگان مصر را زد، بسیار ترسناک و دلهره آور بود. آن شب، شبی پر ناله برای مصریان بود؛ چرا که نخست زاده‌هایشان همه مُردند. خدای قوم اسرائیل به آنها هشدار داده بود، اما آنها هشدار خدا را به تمسخر گرفته و از او اطاعت نکردند.

آیا متوجه می‌شوید که خدا در آن شب چه درسی به قوم خود می‌دهد؟ فقط یک درس، یادآور تکان دهنده مقصر بودن آنها. خدا به آنها یادآور شد که خطای آنها کمتر از مصریان نیست. آنها مستحق قضاوت مرگ همچون مصریان هستند.

اما این واقعه برای آنها درس دیگری هم داشت. قدرت و مفهوم قربانی جایگزین شده، در دل و ذهن آنها جای گرفت. قربانی کردن بره یک کار دلپذیری نیست؛ با خون و احشای حیوان سر و کار دارد. پدر خانواده در کنار حیوان با چاقوی تیز در دست زانو می‌زند، و گردن حیوان را می‌برد و خون بره

عیسی کیست؟

به اطراف پاشیده می شود، تا اینکه بالاخره حیوان دست و پا زده جان می دهد. در همان لحظ ناخودآگاه تمام نگاه ها به سوی پسر ارشد خانواده برمی گردد و با یادمی آورند که این بره به جای آن پسر مُرد و خونس جاری می شد. بله این بره به خاطر آن پسر بچه زجر دید و کشته شد و به جای پسر جان داد.

تصور کنید که چه روی می دهد. خدا به روشی خشن و وحشتناک به قوم خود درس می دهد که نمی تواند گناه را به همین سادگی نادیده بگیرد؛ براستی او نمی تواند چنین کاری را انجام دهد. در این راه بایستی خونی ریخته شود، برای رفع مجازات گناه کسی باید بمیرد. وقتی پدر خانواده خون بره را بر سردر خانه می مالید، برمی گردد و پسر خود را در آغوش کشیده و در را از پشت سر می بندد. همه اهل خانواده متوجه هستند که همگی گناهکارند و مستحق مجازات هستند. در واقع رحمت و بخشش خدا بر آنان بخاطر بی گناهی شان نبود. خدا آنها را نجات نداد چرا که از مصریان کمتر گناه کرده اند نه! خدا از آنان گذشت چرا که خون دیگری برای آنان ریخته شده، جای آنان کسی دیگری مُرده بود. وقتی خدا از آنجا با شمشیر قضاوتش می گذشت، به خون آن بره که بر سردر منازل بود، اعتماد کرد.

نه فقط یک حیوان

با گذشت زمان، خدا قوانین کاملی از قربانی کردن حیوانات را پابرجا نمود که به موجب آن قوم آموخت که گناه آنان واقعی و شرارت است که توسط جایگزینی، گناه را بر خود گرفته و مجازات آن را پرداخت کند. سپس به آنان آموخت که برای همیشه این حیوانات نخواهند بود که مجازات آنان را به خاطر گناه بر خود خواهند گرفت.

یکی از نمونه های مهمی که به آسانی فراموش می شود، و علت آن بخاطر بسیار ظریف بودنش است. و با این حال یکی از مهمترین نکاتی است که در عهد عتیق ذکر شده است. بعد از اینکه آنها از مصر فرار کردند قوم اسرائیل به مدت چهل سال در صحرا سرگردان بودند. آیا باور می کنید که آنها راه یازده

بره خدا، قربانی بجای انسان

روژه را در چهل سال طی کردند؟ آنها مدام به خدا شکایت می کردند که، چرا خدا به آنها آب و خوراک کافی نمی دهد؟ بارها خدا نان و آتش را برایشان فرو فرستاد. در کتاب خروج آمده که بارها و بارها خدا، از آسمان نان منا فرستاد، از آسمان برای آنها گوشت بلدرچین و از صخره حوریب برای آنها آب فرستاد؛ اما آنها مدام شکایت می کردند. اما خداوند این بار می خواست چیزی خاص و مهم و غیر قابل پیش بینی به آنها بیاموزد.

در روزی خاصی قوم به محلی به نام «رفیدیم» رسیدند، آنها آنجا را به خوبی می شناختند؛ چرا که بارها از آنجا رد شده بودند. در آنجا سخت تشنه شدند، به خود گفتند: خدا ما را اینجا آورده تا از تشنگی هلاک شویم، آنها قصد آزمایش خدا را داشتند به حدی که خواستند موسی را که سخنگوی خدا بود، سنگسار کنند. اما مشکل اصلی مردم، موسی نبود؛ بلکه قوم اسرائیل با خدا مشکل داشتند، چرا که می گفتند خدا ما را به این بیابان کشانده است تا هلاک گردیم، و اینک آنها خدا را به قتل هم متهم می کردند!

کتاب مقدس دستورات خدا به موسی، آن هنگام که مردم او را متهم کردن را توضیح می دهد. خدا به موسی گفت که تمام قوم اسرائیل را جمع کن و در برابر همه بزرگان آنها بایست؛ این موضوع حائز اهمیت است چرا که بزرگان قوم مقام قضاوت و داوری را بر عهده داشتند و در انجام و صدور احکامی مانند سنگسار نقش داشتند. خدا به موسی می گوید عصایش را بیاورد، این جزئیات بسیار مهم است، چرا این عصای معمولی نبود. آن عصایی بود که با آن رود نیل را باز کرد، رنگ آب را به خون تبدیل کرد، شن ها را به پشه ها تبدیل نمود و آن را روی دریای سرخ زد و فرعون و لشکریانش را غرق کرد. به عبارت دیگر، این عصایی بود که موسی برای قضاوت و داوری استفاده می کرد.

همه صحنه نشان از اتفاقی شوم داشت. مردم جمع شدند بزرگان گرد هم آمده اند و عصای موسی نیز آورده شد. گویی خدا به قوم سرکش و شاکي خویش چنین می گفت: «آیا می خواهی دادگاه قضاوت برگزار کنی؟ بسیار

عیسی کیست؟

خوب بیایید تا دادگاه را برگزار کنیم! در دادگاه شخصی باید محکوم می‌شد و حکم نهایی باید صادر می‌شد.

اما بر علیه چه کسی؟ نه بر علیه خدا، که بر علیه قوم اسرائیل به خاطر شکایت هایشان، برای شکایت‌های ناحق شان، برای اعتماد نکردنشان به خدا؛ خدایی که بارها و بارها نسبت به آنها وفادار بود. قضاوت خدا و حکم نهایی نزدیک بود.

اما، سپس ناگهان به طرزی زیرکانه و ظریف ورق برگشت، چنانچه تا مدت‌ها مسیحیان آن را ندیدند. بنگرید که کلام چگونه این واقعه را شرح می‌دهد:

«آنگاه موسی نزد خدا فریاد بر آورد و گفت: با این قوم چه کنم؟ نزدیک است سنگسارم کنند. خداوند به موسی گفت: پیشاپیش قوم گام بردار و برخی از مشایخ قوم اسرائیل را نیز همراه خود بگیر و عصایی را که با آن رود نیل را زدی به دست گرفته، روانه شو. همانا من در آنجا پیش روی تو بر صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم. صخره را بزن، که از آن آب بیرون خواهد آمد تا قوم بنوشند» پس موسی در برابر دیدگان مشایخ اسرائیل چنین کرد». (خروج ۱۷ آیه ۴ الی ۶)

دیدید که عصای قضاوت در کجا فرود آمد؟ بر روی صخره، اما چه کسی روی آن صخره بود؟ خدا. «همانا من در آنجا پیش روی تو بر صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم. صخره را بزن که از آن آب بیرون خواهد آمد تا قوم بنوشند».

به عبارت دیگر، با چوب قضاوت که طبق عدالت باید بر روی مردم به خاطر شکایت‌های شان و گناهانشان و بی‌ایمانی و ناطاعتی شان فرود می‌آمد.

بره خدا، قربانی بجای انسان

خدا می گوید، تو باید من را بزنی. بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟ از دل صخره زندگی جاری شد حیات و آب از دل سنگ بیرون آمد.

باز دوباره اصل قربانی اجرا شد. ولی این بار قربانی حیوان نبود؛ بلکه خود خدا بود که مسئولیت مجازات را به عهده گرفت و به جای اینکه مردم اش را مجازات کند، او خود را مجازات نمود.

پادشاه کبیر و خدمتگزار رنج دیده

در طول قرن ها، خدا بیشتر و بیشتر در مورد اصل قربانی و جانشین قربانی را تعلیم می دهد. تا سرانجام در کتاب اشعیا، بیشتر از هر کتاب دیگری در عهد عتیق تمامی موضوعات در هم بافته می شوند. قبلاً دیدیم که چگونه اشعیا نبی پیشگویی کرد که پادشاه الهی جهت سلطنت جهان با عدالتی کامل خواهد آمد، تا قوم خود را از دست ستمگران نجات بخشد.

این موضوع به تنهایی کافی و شکوهمند است، اما اشعیا نیز ظهور این پادشاه الهی را پیشگویی کرده است – کسی که «قادر مطلق» نامیده می شود – و قرار است نقش خدمتگزار رنج دیده خدا را ایفا کند که بار گناهان قومش را بر دوش می گیرد و به جای همه آنها که شایسته حکم مرگ هستند، بمیرد. اشعیا کار این خادم رنج دیده الهی را چنین توصیف می کند:

«حال آنکه رنج های ما بود که او بر خود گرفت و دردهای ما بود که او حمل کرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم. حال آنکه به سبب نافرمانی های ما بدن او سوراخ شد و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخم های او ما شفا می یابیم. که همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد. آزار و ستم دید، اما

عیسی کیست؟

دهان نگشود؛ همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند، و چون گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش خاموش است، همچنان دهان نگشود، با محاکمه‌ای ظالمانه برده شد؛ چه کسی از نسل او سخن تواند گفت، زیرا از زمین زندگان منقطع شد، و به سبب نافرمانی قوم من مضروب گردید؟ گرچه هیچ خشونت نورزید، و فریبی در دهانش نبود، قبرش را با شیران تعیین کردند، و پس از مرگش با دولتمندان. اما خواست خداوند این بود که او را له کرده، به دردها مبتلا سازد. چون جان خود را قربانی گناه ساخت، نسل خود را خواهد دید و عمرش دراز خواهد شد، و اراده خداوند به دست وی به انجام خواهد رسید. ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. خادم پارسای من به معرفت خود سبب بسیاری را پارسا خواهد گردانید، زیرا گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد کرد». (اشعیا ۵۳ آیه ۴ - ۱۱)

می‌توانید تصور کنید که اشعیا چه می‌گوید؟ او می‌گوید که پادشاه عظیم نه تنها حکومت عدل کامل را برپا می‌کند؛ بلکه به عنوان یک خدمتگزار رنج‌دیده مجازات مرگ قوم خود را به دوش می‌کشد. تمامی مجازاتی را که قومش مستحق آن بودند، بر دوش خود کشیده. او لعنتی که به ضد مردم بود را به خود می‌گیرد و آنها را واجد شرایط زندگی ابدی در سلطنتی که ایجاد می‌کنند، می‌سازد.

او می‌دانست برای چه آمده بود

اینها موضوعاتی بود که یحیی در سر داشت و آنگاه فریاد زد: «این است بره‌ی خدا که گناه از جهان بر می‌گیرد» (یوحنا ۱ آیه ۲۹). او عیسی را به عنوان قربانی نهایی که به جای قومش خواهد مُرد، معرفی کرد. خدمتگذار رنج

بره خدا، قربانی بجای انسان

کشیده‌ای که از مدت‌ها قبل بیش‌بینی شده بود که به خاطر گناهان قومش خُرد خواهد شد.

همانگونه که ملاحظه می‌کنید، عیسی تعمید یافت نه به این دلیل که نیاز داشت از گناهانش توبه کند. بلکه به این دلیل که او به عنوان پسر خدا (هم هویت با خدا) به عنوان نماینده خدا، به عنوان پادشاه و سرور، به عنوان قهرمان ایمان، به عنوان خادم رنج‌دیده، خود را با مردم گناهکاری که برای نجاتشان آمده بود، هم‌هویت و متحد سازد. آخرین صدای آسمانی چنین گفت: «این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.» این کلمات پژواک کلمات اشعیا در مورد خادم رنج‌دیده‌اش، می‌باشد (اشعیا ۵۳ آیات ۴-۶؛ یوحنا ۱ آیات ۲۹). امیدوارم که بتوانید درک کنید که در آن روز، کنار رود اردن چه گذشت. تعمید مسیح در آن روز و گفتن این کلمات آسمانی در واقع خود را برای نقشی که خدا برای او تعیین کرده بود، آماده ساخت.

این موضوع را می‌توان به این گونه نیز تعبیر کرد؛ که مسیح سه بار تاج گذاری می‌کند: تاجی از بهشت به عنوان پسر خدا، تاج پادشاهی قوم اسرائیل، به عنوان پادشاهی که پس از سال‌ها سکوت خدا آمد، و تاجی از خار به عنوان خدمتگزار رنج‌دیده که به جای مردمش خواهد مُرد.

اینها برای عیسی عجیب نبود. چرا که می‌دانست برای چه آمده است، و چه کاری باید به انجام رسد، او باید به جای مردمش عدالت خدا را تحمل می‌کرد، حال معنای این جمله را بهتر درک می‌کنیم. «چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند؛ بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیار بنهد» (متی ۲۰ آیه ۲۸). اکنون منظورش را بیشتر درک می‌کنیم؛ وقتی که جامی از شراب را برای شاگردان خود داد تا در آخرین شام خود قبل از مرگ بنوشند و فرمود: «همه شما از این بنوشید. این است خون من برای عهد (جدید) که به خاطر بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود» (متی ۲۶ آیه ۲۷ تا ۲۸). این جمله سمبلیک بود؛ اما واقعیت نهفته در آن بسیار نیرومند می‌باشد، که زمین هم از تعجب دهان باز می‌کند. عیسی، پسر یگانه و ابدی

عیسی کیست؟

خدا، نزدیک به مرگ بود، پادشاهی که همیشه منتظرش بودیم، شمشیر و سلاح‌های افتاده بر زمین را برداشته و مردم‌اش را به پیروزی رسانده بود. اکنون زمان آن رسیده بود که جان خود را به خاطر گناهان مردم‌اش فدا کند و به جای آنها مرگ را به آغوش خود بکشد و آنان را در برابر خدا پاک و منزه سازد.

راه دیگری وجود ندارد

شب قبل از مرگ عیسی، او به همراه شاگردان خود نان پسخ را خورد و این خود به تنهایی ثابت می‌کند که منظور از این کار چه بود. هر ساله یهودیان مراسم پسخ را جشن می‌گیرند و خانواده‌ها در کنار هم خوراک صرف می‌کنند. این مراسم برای یادآوری آنها نسبت به نعمت‌های بزرگ خدا و لطف و رحمت او که آنان را از بردگی مصریان نجات داده شده می‌باشد. پس از پایان جشن، عیسی به آنها گفت که اکنون رستگاری بزرگتری در راه است. این نجات تنها رهایی از مرگ و بردگی جسمانی نیست. این نجات و رستگاری روح و جان شماست. این رحمتی حتی بزرگتر از رهایی از چنگال مصریان است.

بنابراین، هنگامی که عیسی و شاگردانش در این شام شرکت کردند، آنها نجات شگفت‌انگیزی را جشن گرفتند. اما عیسی نیت دیگری داشت. هنگامی که در این شام با آنها شریک شد، توضیح داد که اکنون عمل نجات بزرگتری در شرف وقوع است، کاری که قوم خدا را نه فقط از بردگی و مرگ جسمانی، بلکه از بردگی و مرگ روحانی نجات خواهد داد. قرار بود عملی از روی محبت حتی بزرگتر از خروج انجام شود. این چیزی است که عیسی در مراسم شام آخر گفت:

«چون هنوز مشغول خوردن بودند، عیسی نان را بر گرفت و پس از شکرگزاری، پاره کرد و به شاگردان داد و فرمود: بپذیرید، بخورید؛ این است بدن من سپس جام را بر گرفت و

بره خدا، قربانی بجای انسان

پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: همه شما از این بنوشید. این است خون من برای عهد (جدید) که به خاطر بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود.» (متی ۲۶ آیه ۲۶ الی ۲۸)

محبت عیسی به شاگردانش او را تا به اینجا کشانده است: که خورش به زمین ریخته شود تا بسیاری رستگار شوند، او بمرد تا آنها رها و آزاد گردند، و گناهانشان بخشیده شود، و از کفر و طغیان شان در برابر خداوند پاک گردند.

در قسمت بعد کتاب مقدس، در مورد جایی سخن می گوید که آنچنان رقت آور و عجیب است که دل انسان می شکند. بعد از صرف شام عیسی و یارانش را به باغی به نام باغ جتسمانی (به معنی چرخشت زیتون) بردند. عیسی می دانست که چه پیش خواهد آمد. پس، دست بر دعا برداشت؛ دعایی که بسیار دردآور است؛ اما این دعا نشان دهنده آن است که او به مردمش مهر می ورزید و باعث شده بود که بپذیرد تا به جای قومش مصلوب گردد؛ «سپس قدری پیش رفته به روی، بر خاک افتاد و دعا کرد: ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو». (متی ۲۶ آیه ۳۹)

آن جام که در واقع جام عذاب خدا بود، به خاطر گناهان ما باید نوشیده می شد. یک راه آن بود که عیسی خود آن را اصلاً ننوشد — و در نتیجه بگذارد تا گناهکاران مورد عذاب خدا قرار گیرند و برای همیشه محکوم به مرگ باشند. منظور عیسی اینجا کاملاً روشن است؛ از آن که گفته برای من دوازده لشکری از فرشتگان به صف منتظر ایستاده اند؛ هفتاد و دو هزار فرشته گوش به فرمان او ایستاده بودند، تا عیسی را خدمت کنند؛ چرا که عادل و کامل بود و فرزند خدا.

اما عیسی فرشتگان را فرانخواند. فرشتگان را دم در بهشت نگاه داشت که نظاره گر باشند؛ چون او و پدرش هدفی داشتند تا مردم را از سقوط و گناه

عیسی کیست؟

رهایی بخشد. مادامی که چنین تصمیمی قطعی شد، دیگر راهی جز اینکه عیسی این جام را بنوشد، وجود نداشت. آری، راه دیگری وجود نداشت؛ چرا که گناهان آنچنان سنگین بود که از دید خدا هیچ وقت پنهان نمی شود. خدا نمی توانست از گناه چشم پوشی کند و یا تظاهر کند که هیچ اتفاقی نیفتاده است، یا به ناگاه آن را ببخشد و گناه را نادیده بگیرد. چرا که خدا عادل است و اگر گناه را نادیده بگیرد عدالت خود را زیر سوال برده است؛ «حقیقت و عدالت پایه های سلطنت الهی هستند». (مزمور ۸۹ آیه ۱۴)

برای همین است که مسیح چاره ای به جز نوشیدن جام عذاب الهی را ندارد — چون او مایل است ما نجات یابیم، و از سوی دیگر خدای پدر را نیز دوست دارد و نمی خواهد عظمت و جلال و شکوه پدر خدشه دار شود. ما نجات خواهیم یافت، و خدا جلال خواهد یافت، اما (تنها) در صورتی که عیسی، پادشاه (به جای همه ما) با مجازات مرگ روبرو شود.

همانطور که او بر صلیب آویخته شد تا بمیرد

مرگ بر روی صلیب، برای رومیان وحشتناک ترین، خوار کننده ترین و زشت ترین روش اعدام بود که تاکنون دیده شده است. در جمع های فرهیخته یونان و روم کلمه مصلوب شدن را هرگز به زبان جاری نمی کردند. این کلمه در واقع ناسزا و دشنام برای فردی بود که می خواستند او را به فجیع ترین شکل ممکن مجازات نمایند.

مرگ بر صلیب هرگز یک واقعه خصوصی و مخفی نبود. به صلیب کشیدن همیشه به صورت علنی بود و مرگی سوزناک و فجیع بود که صحنه دلخراشی را به همراه داشت. بدتر از آن، این بود که جنازه ها را مدت ها بر روی صلیب می گذاشتند تا متعفن گردند. رومیان اجساد را در جاده های اصلی منتهی به شهرها قرار می دادند، مجرمان را زمانی بر صلیب می کشیدند که جمعیت زیادی در شهر آنها را مشاهده کنند، مانند جشن ها که همه جمعیت این رویداد را به چشم خود نظاره می کردند. قاتلان و دزدان و خائنان و مخصوصاً بردگان را

بره خدا، قربانی بجای انسان

مصلوب می کردند. ترس از صلیب در زندگی رومیان اجتناب ناپذیر بود، و رومیان عمداً این کار را انجام می دادند تا هراس در دل مردم ایجاد نمایند.

صحنه صلیب آنقدر وحشتناک و رقت انگیز بود که آن را ثبت و ضبط نمی کردند. صلیب کشیدن مجازاتی دولتی بود – که قدرتمندان از این فرصت استفاده می کردند تا خوی ظالمانه و دیوانه وار خود را به عنوان یک سرگرمی خود ساخته به نمایش مردم بگذارند و همچنین ترس را به دل آنها راه دهند و بتوانند به قول معروف زهر چشمی از افراد بگیرند. بنابراین، ما اطلاعات کمی در این مورد در دست داریم، و نویسندگان و تاریخ نگاران عموماً اشاره های جسته گریخته ای به موضوع مصلوب شدن، بجای شرح جزئیات مصلوب شدن اشاره دارند؛ به نظر می رسد که اینگونه در گوش ما نجوا می کنند؛ «شما در این باره نخواهید دانست!»

گوشت تکه تکه شده جسد بر روی چوبه دار، میخ های آهنین فرو رفته در استخوان، و رگ های بریده شده مفصلی که به خاطر وزن جسد از جای خود در رفته است، تحقیقی بزرگ در برابر چشمان مردم، دوستان، آشنایان و خانواده و حتی جهانیان است. این همان واقعیت صلیب بود که رومیان به آن «چوب بدنام یا چوب بی ثمر» می گفتند، یا آنچنان که یونانی ها ناامیده بودند، «استاروس» به معنی «نفرت انگیز». جای تعجب نیست که والدین چشمان فرزندان خود را برای دیدن این واقعه می بستند. و هر کس بر روی این «چوب نفرت انگیز» بمیرد، خود او نیز «نفرت انگیز» است. جنایتکاری پستی که تنها به کارش در آنجا آویختن بود تا درس عبرتی و هشدار برای دیگران باشد. عیسی اینگونه جان سپرد.

این روش مصلوب شدن، از هر روش مصلوب شدن دیگری که تا به حال دیده بودید، متفاوت تر بود. همه می گفتند این کسی که به صلیب آویخته شده است، شخصی عادی نبود. واقعه ای غیر معمولی در حال رخ دادن است. آری، عیسی که به روی صلیب شد، فردی بود بی گناه، و مجازات مصلوب شدن، مختص دزدان و راهزنان و خائنان محسوب می شد؛ اما عیسی نه تنها بی گناه و

عیسی کیست؟

قدوس بود، بلکه مادامی که به او اهانت می کردند، تازیانه می زدند و او را به سوی چوبه اعدام می بردند، مادامی که به سربازان رومی نگاه می کرد، چهره اش به گونه ای بود که گویا او را با مهر و محبت به سوی چوبه صلیب می بردند.

حال، ببینید که در کوه جلیتا چه اتفاقی افتاد؛ همراه مسیح در آن روز دو دزد دیگر نیز مصلوب شدند «یکی از دزدان رو به مسیح کرد و گفت: ای عیسی چون به پادشاهی خود رسیدی مرا نیز به یاد آور، عیسی پاسخ داد: آمین، آمین، به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود» (لوقا ۲۳ آیه ۴۳). «وقتی سربازان رومی در پای چوبه صلیب قرعه انداختند که لباس های او را تقسیم کنند، عیسی رو به آسمان کرد و ادعا نمود خدایا آنان را ببخش چرا که نمی دانند چه می کنند.» (لوقا ۲۳ آیه ۳۴)

عجیب آنجاست که همان جا که او را به سوی صلیب می بردند تا شاهد مرگش باشند، او برای هر که در اطرافش بود دعا می کرد، محبت نشان می داد و به آنها امید می داد.

همچنین تیرهای انبوه، تمسخر بی پایان هم بود که باید تحمل می شد. رومیان تمسخرشان را از همان شلاق زدن ها، پوشاندن لباس اعدامی ها بر تن عیسی شروع کردند، و با گذاردن یک نی در دستش به نشانه عصای پادشاهی و قدرت و نشانیدن تاجی از خار بر سرش، او را به تمسخر گرفتند. سپس آنها برای او تعظیم کرده و به ریش خند فریاد برآوردند: «زنده باد پادشاه یهود» علاوه بر سربازان و یهودیان، مردم شهر نیز شروع به تمسخر عیسی کردند؛ چرا که او را به عنوان پادشاه میان خود نپذیرفتند. به او می گفتند: «اگر تو پسر خدا هستی خود را از صلیب نجات بده و پایین بیا». در مقابل همه اینها، عیسی هیچ پاسخی نمی گفت. چون خودش هم می دانست بسیاری از مطالبی که آنها می گویند، به واقع همین گونه بود، پس به راحتی حرف های آنها را تحمل می کرد. (متی ۲۷ آیه ۲۹؛ آیه ۴۰، ۴۲)

بره خدا، قربانی بجای انسان

سپس همه جا تاریک شد؛ آنچنان که نویسندگان اناجیل به ما می گویند: «از ساعت ششم تا نهم که حدود ظهر تا ۳ بعد از ظهر می باشد، تاریکی همه جا را فرا گرفته بود». نویسندگان زیادی تحقیق کردند تا بدانند که سبب این تاریکی چه بوده است. شاید یک آفتاب گرفتگی یا طوفان شن یا غبار ناشی از آتشفشان بود، اما چیزی که واضح است این است که نور عالم مصلوب شد؛ زیرا خورشید از درخشیدن باز ایستاده بود؛ «در این هنگام پرده محراب از میان دو پاره شد». (لوقا ۲۳ آیه ۴۵)

در واقع، تاریکی در آن روز و در آن سرزمین سمبلی بود از آنچه به هنگام مرگ عیسی بر روی صلیب رخ داد. در کتاب مقدس بارها از تاریکی به عذاب الهی یاد کرده است. آن تاریکی مرگ و گور بود. آنجا در جلجنا، تاریکی قضاوت و داوری، عیسی را برگرفت، پسر خدا را، آن خدمتگزار رنج دیده را.

وقتی تاریکی برطرف شد، متی به ما می گوید که عیسی فریاد برآورد و با صدای بلند به زبان آرامی گفت: «ایلی ایلی لَمَا سَبَقْتَنِي؟» که به معنی «خدایا! خدایا! چرا مرا تنها (وا) گذاشتی؟» نقل قولی از مزمو ۲۲ می باشد. سرودی که داوود پادشاه به طور نمادین بجای اسرائیل رنج می برد. اما منظور عیسی از آن چه بود؟ منظور او این بود که در آن لحظه، در تاریکی قضاوت، او به نمایندگی از قوم خود با در نظر گرفتن مجازاتی که سزاوارشان بود، یعنی ترد شدن، رها شدن، رانده شدن، تبعید و رها شدن از سوی خدا بود. می بینید، همانطور که او در آنجا روی صلیب آویخته شد، تمام گناهان قوم خدا بر سر عیسی گذاشته شد و او برای آنها و بجای آنها به عنوان قهرمان شلن مُرد. یعنی کسی که به جای آنها و پادشاه، مُرد. بدین ترتیب حکم قدیمی اعدام که برای اولین بار در عدن صادر شده بود، اجرا شد. او نفرین شد. عیسی پسر خدا توسط پدرش به دلیل گناهان قومش ترک شد و با فریاد بلند «تمام شد» و مُرد. (یوحنا ۱۹ آیه ۳۰)

آنچه پس از این واقعه رخ داد، زیبا و مختصر است. متی می نویسد که پرده معبد — به بلندی ۱۹ و نیم متر از پارچه بافته شده که مردم را از جایگاه

عیسی کیست؟

خصوصی که محل حضور خدا بود، جدا می ساخت - از بالا تا پایین پاره شده و به دو تکه تقسیم شد. با این اتفاق خدا نشان داد که تبعید و دوری از خدا بالاخره تمام شده و برای همیشه پایان یافته است. پس از هزاران سال از زمانی که آدم و حوا از دستور خدا سرپیچی کرده و از باغ عدن طرد شدند، و با چشمانی پر از اشک به پشت سرشان نگاه می کردند، بار دیگر اجازه دارند تا به جایگاه مقدس الهی و محل حضور خدا وارد شوند.

خدمتگزار رنج دیده، شاه شاهان، قهرمان بشریت، کار خود را به پایان رسانده بود. و با فدا کردن زندگی خود آنچه که عدالت خواستار آن است را با ریخته شدن خورش، جهت پرداخت جریمه گناهان، پرداخت کرد. او با خورش جریمه ای که قوم به خاطر گناهانشان مستحقش بودند، پرداخت نمود. پیروزی شیطان را در هم شکست، و رستگاری را برای همه بشریت به ارمغان آورده بود، یک بار و برای همیشه! و اینک او مرده بود.

فصل ۸

رستاخیز و حکومت خدا

هنوز دو جنایتکار مصلوب کنار عیسی زنده بودند. آن روز جمعه بود و هوا در حال تاریک شدن بود. در شهرهای دیگر روم، مجازات شوندگان را در طول شب به روی صلیب همان طور نگاه می داشتند و حتی کمی آب و خوراک می دادند تا برای مدتی زنده بمانند و بیشتر زجر بکشند، اما در اورشلیم این کار را انجام ندادند. اگرچه رومیان هر قوم تسخیر شده را تحت تسلط خود قرار می دادند، اما معمولاً نسبت به سنت های مذهبی کسانی که بر آنها تسلط داشتند احترام نسبی قائل بودند. در مورد یهودیان نیز چنین بود و رومیان موافقت کردند که به روز «آرامی» هفتگی خود یعنی روز سبت یا همان شنبه، که با غروب آفتاب در روز جمعه تا غروب آفتاب در روز شنبه ادامه داشت، احترام بگذارند. وقتی که یهودیان از مقامات رومی خواستند که اجساد در روز سبت در روی صلیب باقی نماند، آنها پذیرفتند.

و این موضوع بدان معناست که باید سه تنی که مصلوب کرده بودند را زودتر می کشتند. بنابراین، به سربازان دستور داده شد تا ساق پاهای آنها را بشکنند. در واقع، این کار لطف دلخراشی بود که در حق مصلوب شدگان انجام می شد، تا زودتر از این زجری که برای آنها در نظر گرفته شده، خلاصی یابند. سرباز با نیزه خود ساق پای مجرم را می پیچاند تا خرد شود. هر چند مجرم از درد فریاد برمی آورد، اما سریع عذابش به پایان می رسد.^۵ با شکسته

۵. مادامی که فرد روی صلیب است سنگینی بدنش برقفسه سینه او فشار می آورد و نفس کشیدن را دشوار می سازد. فرد مصلوب هر از چندگاهی روی پای خود می ایستد تا نفسی تازه کند. با شکسته شدن ساق پا، دیگر قادر به این کار نیست، پس با حالت خفگی به سرعت جان می دهد.

عیسی کیست؟

شدن ساق پا او نمی تواند خود را برای نفس کشیدن بالا بکشد، پس مصلوب در عرض چند دقیقه می میرد. این کار را با هر دو دزد انجام دادند، اما وقتی به سراغ عیسی آمدند، سربازان متوجه شدند که او قبلاً مرده است. مرگ زود هنگام عیسی برای آنها تعجب آور بود. معمولاً مصلوب به این سرعت نمی مُرد. پس فقط برای اطمینان، یکی از آنها نیزه خود را بلند کرد و در پهلوی عیسی فرو برد. وقتی از پهلویش خون آبه بیرون ریخت، نشانه ای غیرقابل انکار و غیرقابل تردید از مرگ او بود

برخی از پیروان عیسی، از جمله مادرش، در جلجتا حضور داشتند و همه شاهد این واقعه بودند. آنها دیدند که سربازان مچ دست او را به صلیب میخکوب کردند، سپس یک میخی دیگری میان پاهای او می کوبیدند. شاهد بودند که چگونه صلیب را بالا کشیدند. آنها خاموش شدن خورشید را در ظهر دیدند. آنها شنیدند که عیسی در حالی که ترک کردن خدا را تجربه می کند، فریاد زند. آنها فریاد او را شنیدند که گفت تمام شد. آنها نگاه کردند که چگونه سرش پایین افتاد و جان داد. و اکنون خاک سپاری جسد بر دوش آنان است. رومی ها این کار را برای آنها انجام نمی دهند.

یکی از پیروان عیسی به نام یوسف، اهل رامه، که شخص ثروتمندی بود و ایمانش را تاکنون مخفی نگاه داشته بود، به دلیلی تصمیم گرفت که اکنون آن را آشکار کند. بنابراین، به سمت فرمانده رومی رفت و تقاضا کرد که مسئولیت کفن و دفن عیسی را به عهده بگیرد. یوسف آرامگاهی تازه در یکی از باغهای نزدیک داشت و می خواست که جسد عیسی را آنجا دفن کند. بنابراین یوسف و چند تن از شاگردان، کار نه چندان خوشایند کار آماده سازی جسد برا کفن و دفن عیسی را شروع کردند. آنها صلیب را پایین کشیدند. میخ های آهنین فرو رفته بر دست و پای عیسی را بیرون کشیدند، و تاج خاری که بر سرش بود را برداشتند. یکی از نویسندگان به ما می گوید: آنها بدن عیسی را با سی کیلو عطریات و روغن تدهین کردند. (یوحنا ۱۹ آیه ۳۸ الی ۴۲)

رستاخیز و حکومت خدا

خورشید در حال غروب بود، گرچه، نتوانستند به موقع کارشان را به پایان برسانند. آنها مجبور بودند که کار خود را متوقف کرده و تا صبح یکشنبه و بعد از گذشتن روز سبت صبر کنند. بنابراین، بدن عیسی را در پارچه پیچیدند و در آرامگاه قرار دادند. و تخته سنگی بزرگ را جلوی قبر او نهادند، و سپس به خانه هایشان بازگشتند.

مسلم غیر قابل تصور است که روز شنبه بر آن عده چه گذشت؛ کسانی که بیش از سه سال با عیسی همراه بودند. حتماً اتفاقات این چند روز که مثل سیل بر سرشان هجوم آورده بود، برای ایشان غیر قابل باور بود. با وجود تمام وعده‌ها، معجزات، پیشگویی‌ها، ادعاها، همه چیز اکنون تمام شده بود. یه احتمال زیاد آنها سوالات بسیاری در ذهن خود داشتند. حالا دیگر آنها می‌دانستند که عیسی مرده است، همانند هر شخص دیگری که روزی می‌میرد. رومی‌ها در این فکر بودند که با قتل او درس بزرگی به دیگران داده بودند. و رهبران یهود هم از دست چنین شخصی دردسرافزین که منافع آنها را به خطر می‌انداخت، راحت شده بودند. تمامی امیدهایی که پیروانش به عیسی داشتند، نقش بر آب شده بود؛ چرا که کسی را که منجی و نجات دهنده و پسر خدا می‌دانستند، اکنون مرده است.

برای من هنوز شگفت آور است که آن شنبه چگونه روزی بود و چطور گذشت. کتاب مقدس می‌گوید که شاگردان بعد از اینکه عیسی دستگیر شد، به هر طرف متواری شدند؛ پطرس او را انکار کرد، یهودا به او خیانت کرد و مابقی شاگردان نیز به هرطرف فرار کردند. او تنهای تنها بود و حتی پدر نیز او را بر روی صلیب به خاطر گناهانی که بر خود گرفته بود، ترک گفت.

تا آنجایی که ما می‌دانیم تعداد بسیار کمی از پیروانش هنگام به صلیب کشیدن عیسی در آنجا حضور داشتند. آنها حق داشتند نگران باشند که به زودی مقامات رومی به سراغ آنها نیز خواهند آمد، و به خاطر پیروی از «مسیح دروغین» که اکنون مرده است، آنها نیز جانشان را از دست خواهند داد. بنابراین، آنها فرار کرده، خود را پنهان نمودند، به امید آنکه از ظلم رومیان در

عیسی کیست؟

امان بمانند و شاید هم از ترس می‌گریستند؛ چرا که تمام امید و باورشان را از دست رفته میدیدند.

عیسی، «پسر خدا»، «مسیح»، «پادشاه اسرائیل»، «وارث داوود»، «آخرین آدم»، «خدمتگزار رنج دیده». تمامی این عناوین خیالی بیش نبود. حقیقت هر چند تلخ این چنین بود:

مسیح یک نجار بود.

او اهل شهر ناصره بود.

دوست آنها بود.

و اینک مرده بود.

این همان احساسی بود که در مریم و سایر زنان در روز یکشنبه، هنگام رفتن سر قبر در دل داشتند. وقتی به سمت قبر عیسی می‌رفتند، مسلماً به این فکر نمی‌کردند که عیسی به آنها وعده داده بود که روزی از قبر به پا خواهد خاست؛ چرا که حتی آنان چنین ادعایی از عیسی را به یاد نمی‌آوردند؛ بلکه آنها می‌رفتند تا مراسم تدفین عیسی را که در روز جمعه نیمه تمام گذاشته بودند، کامل کنند. چرا که بایستی تا قبل از غروب این کار به پایان می‌رسید. بنابراین اکنون، در اولین فرصت آمده تا جسدی که دو روزه قبل مرده بود را تدفین کنند، این همان چیزی است که آنها در انتظارش بودند، انتظار صبح یکشنبه‌ای غم‌انگیز و دلگیر. اما آنها با صحنه کاملاً متفاوتی روبه‌رو شدند. در حقیقت، آنچه که هنگام رسیدن به سر قبر، آنها را بسیار شگفت زده کرده بود و برای همیشه تاریخ جهان را تغییر می‌داد، در کلام مقدس اینگونه آمده است:

«چون روز شبات گذشت، مریم مجدلیه و سالومه و مریم،
مادر یعقوب، حنوط خریدند تا بروند و بدن عیسی را تدفین

رستاخیز و حکومت خدا

کنند. پس در نخستین روز هفته، سحرگاهان، هنگام طلوع آفتاب، به سوی مقبره روانه شدند. آنها به یکدیگر می گفتند: چه کسی سنگ را برای ما از جلوی مقبره خواهد غلتانید؟ اما چون نگریستند، دیدند آن سنگ که بسیار بزرگ بود، از جلوی مقبره به کناری غلتانیده شده است. چون وارد مقبره شدند، جوانی را دیدند که بر سمت راست نشسته بود و ردایی سفید بر تن داشت. از دیدن او هراسان شدند. جوان به ایشان گفت: مترسید. شما در جستجوی عیسای ناصری هستید که بر صلیب کشیدند. او بر خاسته است؛ اینجا نیست. جایی که پیکر او را نهاده بودند، بنگرید. حال بروید و به شاگردان او و به پطرس بگویید که او پیش از شما به جلیل می رود؛ و در آنجا او را خواهید دید چنانکه پیشتر به شما گفته بود.» (مرقس ۱۶ آیه ۱ الی ۷)

مدتی طول کشید تا متوجه واقعیت شوند. هر چند که آنها عیسی را ندیدند، اما آن «مرد جوان» در لباس سفید-فرشته- به آنها گفت که عیسی زنده است. زنان به سرعت پیش شاگردان رفت و ماجرا را بازگفتند. سپس آنها نیز به داخل قبر نگاه کردند و پارچه ای که او در آن پیچیده شده بود را مرتب تا شده در جایی که بدنش گذاشته شده بود دیدند. سپس آنها به خانه برگشتند و شگفت زده و متحیر و در عین حال امیدوار بودند.

زنی به نام مریم مجدلیه، شاگردی که مدت ها از همراهان عیسی بود، اولین کسی بود که عیسای قیام کرده را به چشم خود دید. پس از اینکه سایر شاگردان از قبر خارج شدند، مریم در آنجا ماند و گریست. سپس دوباره به داخل قبر خم شده به داخل قبر خالی نگاه کند، دو فرشته را دید که در جایی که جسد عیسی گذاشته شده بود نشسته بودند. آنها به او گفتند: ای زن چرا گریانی؟ او پاسخ داد: سرورم را برده اند و نمی دانم کجا گذاشته اند.» (یوحنا

عیسی کیست؟

۲۰ آیه ۱۳). قدری اینجا تامل کنید؛ با همه این اتفاقات – برداشته شدن سنگ قبر، آن هم قبر خالی، و گفته فرشته که عیسی زنده است و نمرده است – نزدیکترین شاگردان به عیسی هم، براحتی باور نمی کردند که عیسی بار دیگر زنده شده و از مردگان برخاسته است. آنها دیگر به هیچ وجه آن ساده لوحان زودباوری که پیش از این اتفاق به نظر می رسید، نبودند. مریم مجدلیه در حالیکه صدای گریه خود را بلندتر کرده بود، رو به سمت یکی از فرشتگان کرد و گفت که به نظر من شخصی جسد عیسی را از آنجا برده است!

این لحظات را یوحنا به ما اینگونه شرح می دهد: «چون این را گفت، برگشت و عیسی را آنجا ایستاده دید، اما شناخت. عیسی به او گفت: ای زن، چرا گریانی؟ که را می جویی؟ مریم به گمان اینکه باغبان است، گفت: سرورم، اگر تو او را برداشته ای، به من بگو کجا گذاشته ای تا بروم و او را برگیرم. مریم با خود گمان کرد؛ که شاید باغبان جسدش را به دلایلی جابجا کرده است. عیسی به سوالش پاسخی نداد.

حالا زمان آن رسیده بود که مریم مجدلیه حقیقت را بداند.

پس، «عیسی صدا زد: مریم!، و نامش را آن چنان از روی محبت و مهربانی گفت که همیشه آن را این چنین به زبان می آورد و مریم ناگهان متوجه شد که او همان عیسی است. مریم روی به جانب او گرداند و به زبان عبرانیان گفت: ربونی! (یعنی استاد)» (یوحنا ۲۰ آیه ۱۶). خودش بود! با وجود همه این اتفاقات، عیسی مصلوب شده اینجاست، دوباره زنده است!

در طی چهل روز، عیسی بارها به دیدن شاگردان آمد، گاهی آنها را در گروه های کوچک، و گاهی با جمع بزرگتری از شاگردانش ملاقات کرد. او در میان آنها صحبت می کرد و گاهی برخی را جداگانه به آنها سخن می گفت. او درباره اهمیت این رخدادها توضیح می داد و به آنها کمک می کرد، که باور کنند که او حالا دیگر زنده است، و در جمع آنهاست. گاهی که شاگردان از عیسی می ترسیدند چرا که فکر می کردند او شبح است؛ با آنها در صرف

رستاخیز و حکومت خدا

صبحانه ماهی خورد. زمانی که پطرس به اتهام ایمان داشتن به او، عیسی را انکار کرد، عیسی او را بخشید. حتی یکی از شاگردان، توما، اعتراف کرد که هرگز قیام عیسی از مرگ را باور نمی‌کند، مگر آنکه خودش با دستش به پهلوی عیسی که بر اثر فرو رفتن نیزه مجروح شده بود، آن را لمس کند و جای نیزه را ببیند. بعد از یک هفته که همه شاگردان جمع بودند و درها همه بسته و قفل بودند، عیسی وارد شد. عیسی درب خانه را نزد تا کسی آن را باز کند. همه کسانی که آنجا حضور داشتند، دیدند که ناگاه عیسی وارد خانه شد؛ بدون اینکه کسی درب را برایش باز کرده باشد. عیسی بلافاصله به سمت توما رفت و «آنگاه به توما گفت: انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، و دست خود را پیش آور و در سوراخ پهلویم بگذار و بی ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش و توما که شوکه شده بود، عیسی را شناخت و گفت: خداوند من و خدای من!» (یوحنا ۲۰ آیه ۲۷ الی ۲۸)

حالا باید بدانید که کسی که روبروی آنها ایستاده بود، همان کسی که هست که از مرگ قیام کرده است. گویی او بر روی صلیب نمرده و از مرگ به حیات بازگشته است. او مانند تنها پسر بیوه زن پیر و یا ایلعادر نبود، که با معجزه دوباره زنده شده باشد. نه، عیسی گویی سفری به دنیای مردگان داشته و اکنون بازگشته است. زخم‌ها هنوز روی بدنش بودند، ولی نیازی به درمان و بهبودی نداشت. حالا این زخم‌ها نشان و اثباتی پرشکوه برای عیسی بود که چگونه مرگ او را برای لحظاتی با خود برده بود، و چگونه او بر مرگ غلبه کرده بود. برای شاگردان، اکنون همه چیز تغییر کرده بود. سرخوردگی‌ها به بلندپروازی، مرگ به حیات، محکومیت به رهایی و نجات و شکست خفت بار به پیروزی بزرگ مبدل شده بود.

عیسی زنده بود.

عیسی کیست؟

رستاخیز مسیح: نقطه عطف؛ سنگ زاویه

رستاخیز عیسی به شکل گسترده‌ای مبحث جنجالی در طول قرن‌ها بوده است، مهمترین سوال هم این بوده که آیا واقعاً چنین اتفاقی رخ داده است یا خیر؟ مناقشه قابل درک است، زیرا خطرات آن بسیار زیاد است. لحظه‌ای فکر کنید: که اگر عیسی پس از مرگش بر روی صلیب، دوباره زنده شده باشد؛ پس کاملاً کار شگفت‌انگیزی صورت گرفته است و ما بهتر است حالا به او گوش فرادهیم؛ چرا که هرچه را که قبلاً ادعا کرده است – که پسر خداست، شاه شاهان است، قیامت و حیات است، خادم رنج دیده است، دومین شخص از تثلیث اقدس است؛ همه به حقیقت پیوسته است. اما اگر فرض کنیم، او بعد از مرگش بر روی صلیب دوباره زنده نشده است، دیگر همه چیز پایان می‌یافت، و این اتفاق دیگر آنقدر مهم نبود که در طول تاریخ حتی خبری هم از آن به ما برسد، و ما نیز با خیال راحت زندگی خود را می‌کردیم. و عیسی هم مانند هزاران تن دیگر در قرون اول تاریخ یهودیان که ادعاهای بزرگی کرده بودند و مرده بودند، این داستان نیز پایان می‌یافت. همه چیز متوقف می‌شد.

اما آیا تا به حال توجه کرده‌اید که چرا اینقدر مسیحیان نسبت به این موضوع اهمیت می‌دهند؟ قیام عیسی همانند نقطه عطف مسیحیت است. همه چیز به آن برمی‌گردد. این همان سنگ زاویه است، که همه چیز روی آن استوار گشته است. قیام همه چیز در مسیحیت را به هم پیوند می‌دهد. این به معنی این است که وقتی مسیحیان ادعا می‌کنند که عیسی بعد از مرگ زنده شد، آنها از یک رویداد تاریخی صحبت می‌کنند، نه یک ادعای صرفاً مذهبی. بله، درست است که بگونه‌ای ادعایی هم هست، ولی اگر عیسی به عنوان یک واقعیت تاریخی دوباره زنده نمی‌شد، همه این ادعاها دیگر ارزشی نداشت. حتی مسیحیان اولیه هم این موضوع را متوجه بودند.

رستاخیز و حکومت خدا

آنها اصلاً مایل نبودند که یک داستان دینی و مذهبی را بسازند که مردم را تشویق و کمک کنند تا بهتر و خوب تر زندگی کنند، و بر مشکلات ناشی از زندگی خود غلبه کنند؛ بلکه مسیحیان اولیه می خواستند که به دنیا اعلام کنند که آنها به راستی باور داشتند که عیسی از مردگان برخاسته و زنده شده بود، و آنها می دانستند که اگر این واقعیت در حقیقت اتفاق نیفتاده بود، همه باورهای آنها نقش بر آب می شد و کاملاً بی ارزش می بود. همانطور که پولس در یکی از رساله هایش می فرماید، «و اگر مسیح برنخاسته، هم وعظ ما باطل است، هم ایمان شما. ... و اگر مسیح برنخاسته، ایمان شما باطل است و شما همچنان در گناهان خود هستید... اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما از همه دیگر آدمیان رقت انگیزتر است.» (اول قرنتیان ۱۵ آیه ۱۴ الی ۱۹)

به عبارت دیگر، اگر عیسی دوباره زنده نشده بود، باور مسیحیان فقط در سطح مسائلی از روی احساسات می بود.

اما آن روی این سکه، چیز دیگری وجود دارد: اگر عیسی از مرگ دوباره زنده برخاسته باشد، هر انسان روی زمین با این موضوع روبرو می شود که به آنچه او گفته، ایمان بیاورد، او را به عنوان پادشاه بشناسد، و به عنوان نجات دهنده خود را به او تسلیم نماید. که صد البته دوست گرامی، این موضوع شامل حال شما هم می شود.

بله، برای خواننده ای چون شما این موضوع خیلی مهم است – تا تصمیم بگیرید در مورد رستاخیز عیسی چه فکر می کنید. صرفاً خودداری از قضاوت این موضوع کافی نیست. باید کمی به این موضوع بیندیشید و تصمیم بگیرید و بگویید: بله فکر می کنم که او از مردگان برخاسته است. و باور کنم عیسی همانی است مدعی است. یا برعکس، نه! فکر نمی کنم او از مردگان قیام کرده است و ادعاهای او را رد می کنم. گاهی اوقات مردم در مورد رستاخیز مردگان نمی اندیشند، دلیلش را بر عدم اثبات درستی و یا نادرستی موضوع می دانند. ولی همانطور که قبلاً گفتیم: زنده شدن عیسی صرفاً تنها یک ادعای مذهبی و دینی نیست؛ بلکه یک ادعای تاریخی است؛ مسیحیان ادعا دارند

عیسی کیست؟

این اتفاق به همان اندازه واقعی بود که جولیس قیصر، امپراتور رم بود. این ادعا از جمله ادعاهایی است که می‌توان درست یا غلط بودنش را تحقیق کرد، و نتیجه گرفت و در مورد آن قضاوت نمود.

حال، شما چه فکر می‌کنید، آیا او از مرگان قیام کرده، یا نه؟

این حقیقت بنیادی در مورد ایمان مسیحیان است: ما بر این باوریم که واقعه رخ داده است. فکر نمی‌کنیم که شاگردان دارای توهم شده باشند. این موضوع اصلاً عقلانی نیست، چندین بار افراد مختلف و شاگردان، چه گروهی و چه انفرادی با او ملاقات داشتند و با او دیدار کردند. اما باور نداریم که این همه اتفاقات یک برداشت اشتباه بوده باشد. بهترین چیزی که رهبران یهودی می‌خواستند هم این بود که شایعه دروغ بودن زنده شدن عیسی را بر سر زبان‌ها بیندازند، و سپس با یک جسد ساختگی آن را به عیسی نسبت دهند و بگویند که عیسی هرگز از مردگان بر نخاسته است، و این هم جسد اوست، و اینگونه به همه این ادعاها پایان دهند. آنها هرگز این کار را نکردند؛ اما صورت دیگر مسئله این گونه است: اگر عیسی به هر نحوی می‌خواست که از اعدام صلیب، خود را نجات دهد، چگونه می‌توانست که شخص مجروح، مصلوب شده با پهلوی سوراخ از زخم نیزه قادر باشد که اطرافیان لجوج و پیروان شکاک خود را قانع کند که او قیامت و حیات است و بر مرگ فائق آمده است؟ نه، مطمئناً چنین احتمالی وجود ندارد.

حال، شما چه فکر می‌کنید، آیا او از مرگان قیام کرده، یا نه؟

به همین خاطر، ما مسیحیان اصلاً فکر نمی‌کنیم که شاگردان چنین فریبکاری یا توطئه‌ای مرتکب شده‌اند. اگر چنین می‌کردند، چه چیزی در این میان آیدشان می‌شد؟ و یا وقتی که نتوانستند آنچه می‌خواستند را بدست آورند، چرا از کار خود دست نکشیدند - شاید، به عنوان مثال، درست قبل از

رستاخیز و حکومت خدا

اینکه رومی‌ها سرشان را از تن‌شان جدا کند، یا میخ در میچ دست‌شان بکوبد (مصلوب‌شان کنند)، نگفتند که ما دروغ گفتیم؟

نه! این یک توهم، یا یک اشتباه، یا یک نقشه قبلی نبود. اتفاق دیگری افتاد و این واقعه بود که قدرت این را به آنان داد که این مردان ترسو و شکاک را به شهدای عیسی تبدیل کند، شاهدان عینی که حاضر بودند همه چیز را برای آن بدهند، همه چیز را - حتی جان خود را با عذاب و شکنجه از دست دهند. همه اینها فقط برای بیان این حقیقت تحمل کردند که به دنیا بگویند: «این عیسی مصلوب شد، اما اکنون زنده است!»

نه به هیچ عنوان، موضوع قیام عیسی یک تردستی یا یک برداشت اشتباه یا یک نقشه‌ای از سوی شاگردان نبود. واقعهای دیگر اتفاق افتاده بود، واقعهای که این قدرت را داشت تا این مردان ترسو و مردد را به شهیدان راه عیسی مبدل سازد و حاضر باشند مرگ و شکنجه را فقط به این خاطر که به دنیا اعلام کنند که؛ «این مرد مصلوب شده عیسی بود و اکنون دوباره زنده شده است!»، تحمل کنند.

حق حاکمیت به قضاوت و نجات

بعد از اولین یکشنبه، عیسی چهل روز را به تعلیم شاگردان گذراند و به آنان مشورت می‌داد تا بتوانند رسالت و پادشاهی‌اش را به تمام جهان برسانند. و بعد از آن او به آسمان صعود نمود. باز هم این بار شاید فکر کنید که شاگردان این ادعا را به زبان مذهبی پر از افسانه و داستان‌های تخیلی نقل کرده‌اند، که قابل اثبات نیست و توهمی بیش نباشد؛ اما نویسندگان کتاب مقدس هرگز به این موضوع اینگونه نگاه نکرده‌اند. در حقیقت، آنها ماجرای صعود عیسی به آسمان را کاملاً به شیوه‌ای قابل تصور و واقعی ترسیم کرده‌اند:

عیسی کیست؟

«عیسی پس از گفتن این سخنان، در حالی که ایشان می‌نگریستند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان ایشان برگرفت. هنگامی که می‌رفت و شاگردان و آسمان چشم دوخته بودند، ناگاه دو مرد سفیدپوش در کنارشان ایستادند و گفتند: ای مردان جلیلی، چرا ایستاده به آسمان چشم دوخته‌اید؟ همین عیسی که از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به همین گونه که دیدید به آسمان رفت.» (اعمال رسولان ۱ آیه ۹ الی ۱۱)

این همان اتفاقی بود که شاگردان با حیرت به آن می‌نگریستند، که چطور عیسی به آسمان صعود کرد و در پس ابرها ناپدید شد. این صعود صرفاً روحانی نبود؛ بلکه صعود جسمانی (واقعی و فیزیکی) بود. اما مهمتر از خود این رویداد صعود جسمانی به آسمان، معنا و مفهوم این عمل بود. در واقع، فقط ماجرای به آسانی غیب شدن عیسی از انظار مردم نبود. این خواست خداوند بود که به او مقام سلطنت اعطا کند و روی او سرمایه گذاری کند و به او تمام اختیارات و قدرت داوری را بدهد، و هیجان انگیزترین آن این بود که منجی موعود باشد. اگر شما خود را گناهکاری که شایسته مجازات از سوی خدا به خاطر ناطاعتی از فرمان خدا می‌باشد، بدانید، از این واقعیت که عیسی بر تخت پادشاهی جهان نشسته است، بی‌نهایت خشنود خواهید شد. این به معنای آن است که این پادشاه بزرگ، آن قاضی نهایی خواهد بود که بر شما حکم صادر خواهد کرد. و همچنان این قاضی شما را عاشقانه دوست دارد، و شما را به سوی نجات و رستگاری فرا می‌خواند که با دستان خویش، مرحمت و عنایت خود را به شما عطا کند.

در کتاب مقدس این چنین آمده است:

«زیرا هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» (رومیان ۱۰ آیه

(۱۳)

رستاخیز و حکومت خدا

این گفته معنی اش این است که عیسی، همان است که از مردگان برخاست و حاکم جهان شده است، کسی که خدا اختیار آسمان و زمین را در دستان او قرار داده است، و حق قضاوت و داوری به او داده شده است.

حالا شما چه تصمیمی می گیرید؟

بگذارید تا سوالی را برایتان مطرح کنم. اگر همه مطالبی که گفتیم واقعیت داشته باشد؛ و درست باشد، اکنون چه تصمیمی می گیرید؟ اگر عیسی به راستی دوباره از مردگان برخاسته شده باشد و همانی باشد که ادعا می کرد، شما چه می کنید؟

بگذارید بگویم که عیسی خودش از شما چه انتظاری دارد، خواسته او اصلاً مشکل یا پیچیده نیست، و ما آن انتظارات را می دانیم؛ چرا که عیسی به روشنی خواسته های خود را به ما مطرح کرده است. بارها و بارها، او به مردمی که تعلیم می داد، در این باره سخن گفته است، آنها مورد محبت خود قرار می داد و آنان را با گناهانشان روبرو می کرد، درباره خود به آنان گفته بود که کیست و اینکه او تنها می تواند آنها را نجات بخشد، از آنها خواسته بود که به او ایمان بیاورند — او فرمود: «توبه کنید و ایمان بیاورید». کلام می فرماید: «زیرا خدا جهان را چنان محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» (یوحنا ۳ آیه ۱۶)

متأسفانه، امروز کلماتی همچون «باور» و «ایمان» معنای خود را برای افراد جامعه از دست داده است. به این دلیل، بسیاری از این کلمات فقط جهت دلخوش کردن در مراسم سال نو، بابانوئل و... می باشند. قرن های پیش، کلماتی مانند باور و ایمان معنای خاصی برای افراد داشت؛ این کلمات نشان دهنده استقامت و وفاداری و باور قلبی و اعتماد بود، که به کسی عطا می شد که ثابت کند لیاقت آن را دارد. وقتی عیسی از ایمان سخن می گوید، منظورش در واقع همین است. هدف عیسی صرفاً این نبود که افراد به او اعتماد کامل داشته باشند؛ او می خواست که ما به حرف هایش گوش فرادهیم،

عیسی کیست؟

و به او اطمینان و اعتماد کامل داشته باشیم. حالا یا شایسته اطمینان و اعتماد شما است یا نه. آیا ارزشش را دارد تا زندگیتان را بر روی ایمان و اعتماد به او بنا کنید؟

اما این به چه معناست؟ که به عیسی اعتماد کنیم و به او اطمینان داشته باشیم؟ تمامی کتاب مقدس، این را به ما می گوید و در مورد آن به ما تعلیم می دهد، که همگی نزد خدا گناهکاریم. و در برابر او طغیان کرده ایم. ما ناطاعتی کرده ایم و قانون را زیر پا گذاشته ایم، چتر اقتدار خدا را از روی زندگی مان به کنار زده ایم. به خاطر ارتکاب به گناهان، ما شایسته مجازات هستیم، و زیر بار این مجازات، همیشه به مرگ محکوم بوده ایم؛ به مرگی جسمانی، اما بدتر از آن، ما سزاوار عذاب ابدی و مرگ بودیم – مزد گناهانی است که مرتکب شده ایم.

بنابراین، چیزی که اکنون نیاز داریم، این است که بی گناهی و عادل بودن خودمان را به جای گناهکار بودن به سوی خدا اعلام کنیم. ما به او نیاز داریم که از سوی خدا حکمی را دریافت کنیم که عذاب ابدی را از ما بردارد. و این امر مهم، جز از طریق ایمان به عیسی میسر نخواهد شد. اما این خبر خوش (انجیل)، همان مژده عیسی مسیح است: تمام دلیل آمدن عیسی این بود که او به جای همه ما گناهکاران قرار گرفت، و آن عملی را انجام داد که باید از ابتدا بر روی ما انجام می شد. او هم مرگ و شکنجه و هم عذاب الهی را چشید؛ همان طعمی که باید ما آن را می چشیدیم. ایمان به عیسی، در نتیجه، بزرگترین و مهمترین عمل ممکن است.

با ایمان به عیسی، اعتماد و توکل بر او، طبق کتاب مقدس، ما با او به عنوان پادشاه و نماینده و جانشین خود متحد و یکی می شویم. بنابراین، به یکباره، تمام اعمال ناپاک و نافرمانی و طغیان ما به حساب عیسی گذاشته می شود و به همین خاطر به جای ما عذاب مرگ به خود برگرفت. و در عین حال، زندگی

رستاخیز و حکومت خدا

بی نقص عیسی، و پیروی و دوستی او با خدا به حساب ما می آید، و برطبق زندگی کامل خدا، حکم عادل شمردگی برای ما صادر می کند.

وقتی با عیسی یکی (متحد) می شویم و به او جهت نجات و رستگاری توکل می کنیم، یک مبادله مهم رخ می دهد: عیسی گناهان شما را بر دوش می گیرد و به جای شما می میرد و شما عدالت عیسی را به خود می گیرید، و به دلیل آن تا ابد زنده خواهید بود و حیات جاودانه را تجربه خواهید کرد! اما داستان بیش از این حرف ها می باشد: وقتی ما با عیسی، به واسطه ایمان به او یکی (متحد) می شویم، به این معنی است که هر آنچه را عیسی به وسیله درستکاری و پاکی و اطاعت کامل از پدر به دست آورده، از آن شما نیز می شود! هیچ یک از آن برکات رستگاری، در حقیقت حق ما نبوده است و ما سزاوار آن نیستیم. اما همه آن برکتها به راستی حق مسلم عیسی بوده است و ما هم از آن برخوردار خواهیم بود. چون در اوج ناامیدی با ایمان به او، خود را با عیسی یکی و متحد می کنیم، بنابراین او ما را عادل اعلام می نماید. او جلال خواهد یافت و شما نیز جلال خواهید یافت. او از مردگان برخاست، شما هم از مردگان خواهید برخاست - چرا که با او یکی (متحد) شده اید. اکنون با وعده رستاخیز روحانی و بعد با وعده رستاخیز جسمانی. به همین دلیل کتاب مقدس عیسی را در این امر «نوبر» می خواند: «مسیح به راستی از مردگان برخاسته و نوبر خفتگان شده است؛ زیرا همانگونه که مرگ از طریق یک انسان آمد، رستاخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت؛ زیرا همانگونه که در آدم همه میمیرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد.» (اول قرنتیان ۱۵ آیه ۲۰ الی ۲۲) او چون مستحق است، پس رستاخیز نمود، و چون با او یکی (متحد) هستیم، ما نیز رستاخیز خواهیم شد.

البته، این نکته به این معنی نیست که عیسی به جای همه افراد جهان قرار می گیرد؛ بلکه او فقط به جای کسانی قرار می گیرد که به او ایمان داشته و به او اعتماد و توکل می کنند. همه ما انسان ها به ضد خدایی که ما آفریده عصیانی آشکار ورزیدیم. به همین دلیل خدا موظف نیست که ما را نجات

عیسی کیست؟

بخشد. در حقیقت، اگر او خدایی فاقد محبت بود، به سادگی می توانست ما را مجازات کند، و به جهنم بفرستد، و تمامی آسمان و زمین و فرشتگان، همه او را به خاطر عدالت بی نقصش ستایش کنند؛ اما خدا به خاطر رحمتش و محبت بی دریغش، عیسی را فرستاد تا ما را نجات بخشد. برای همان کسانی که طغیان کردند، او خواهد آمد؛ تا به درگاه خدا به زانو بیفتیم و خدا را ستایش نماییم و به آغوش رحمت الهی پناه ببریم. هنگامی که ما به او ایمان آوردیم او نیز با تمام محبتش ما را می پذیرد که به عنوان جانشین (در مجازات) ما شود و عدالت خود را به ما بخشد و تمام گناهان ما و عذاب مرگی که در انتظار ماست را خود تحمل کند.

اما ایمان آوردن به مسیح، به این معنا نیست که عکس العملی در زندگیمان ندارد. نه، زمانی که شما به او ایمان می آورید، شما او را به عنوان جایگزین و نماینده خود پذیرا می شود. به عبارت دیگر، بعد از این که شما او را پادشاه خود اعلام می کنید، این به این معناست که او در زندگی شما حکم فرماست، شما را می خواند تا از گناه دور شوید و نسبت به خدا عصیان نورزید. این روی گردانیدن از گناه، چیزی است کتاب مقدس آن را توبه می نامد. در واقع به این معنا است که در مقابل گناه اعلان جنگ می کنید و به سوی رستگاری گامی محکم بر می دارید، تا آنکه هر چه بیشتر و بیشتر همانند مسیح شوید. در عین حال، شما به تنهایی این کار را نمی کنید؛ بلکه با اتحادی که به وسیله ایمان، در مسیح دارید و به کمک روح القدس - سومین شخص تثلیث - در شما ساکن شده و وارد زندگی شما می شود، به شما نیرو می دهد تا با گناه مبارزه کنید و به سوی عدالت تلاش نمایید.

این همه ماجرا است! تمام مفهوم ایمان آوردن به عیسی همین است؛ برای نجات باید به او توکل کرد، زمانی که شما قادر به نجات خود نیستید.

رستاخیز و حکومت خدا

همچنین این بدان معناست که شما متوجه هستید که اگر در برابر خدا قرار گیرید، به تنهایی هیچ امیدی ندارید که مرگی به مسحق آن هستید را متحمل شوید چه برسد به اینکه خدا پرونده سوابق شما را مورد رسیدگی قرار دهد.

همچنین به این معناست که شما ایمان دارید که عیسی از پیش عذاب و مرگ را به جای شما چشیده است، و به جای گناهکارانی همچون شما جان خود را فدا کرده، که او قبلاً عدالتی که شما به آن نیاز دارید را به دست آورده است. تنها امید شما این است که به او صد در صد اعتماد کنید - که او به جای شما در حضور خدا می ایستد.

این همان عیسای پادشاه است - که از مردگان برخاست و اکنون در آسمان سلطنت می کند - که هر انسانی را به آن دعوت می کند. این دعوت نامه ای بدون تاریخ، بدون محدودیت، بدون شرط و بدون انتظارات مخفی می باشد، البته فعلاً اینگونه است. تنها پرسشی که وجود دارد این است، اینکه آیا شما دعوت او را می پذیرید، آیا در حضور او با زانو زدن، تصدیقش کردن، آیا اعتماد می کنید که او به جای شما در حضور خدا داوری می شود، یا اینکه می خواهید خودتان در حضور خدا داوری شوید؟ انتخاب با شما است، اما زمان کوتاه است.

عیسی کیست؟

کلام آخر

شما می گوئید، عیسی کیست؟

دست کم برای مدتی کوتاه این مساله را شوخی نگیرید. حقیقت این است که، آغوش مسیح برای دعوت همیشه باز نخواهد بود. به زودی ایام رحمت به پایان و روز داوری فراخواهد رسید. همانطور که روز مصلوب شدن مسیح همچنان نزدیکتر می شد، او وعده داد، که روزی باز خواهد گشت و بر تمام انسان ها یکبار و برای همیشه داوری خواهد کرد. ایام رستگاری و رحمت و فیض هرچند هم که طولانی باشد، اما روزی اختیار انتخاب برای شما به اتمام می رسد. اگر تا آن روز، راه ایمان به مسیح را انتخاب نکرده اید و راه خود را انتخاب نموده اید، این انتخاب شما را از درگاه خداوند و حضور مسیح برای همیشه دور خواهد ساخت.

به همین دلیل پاسخ دادن به این سوال که، «مسیح چه کسی است؟» بسیار مهم است. امیدوارم با خواندن این کتابچه، فقط به این نتیجه رسیده باشید که نمی توان از این سوال براحتی گذشت. هرچیزی را هم که در مورد عیسی فراموش کنید، این حقیقت در خاطرتان خواهد ماند که او بزرگ ترین ادعا و حرف را حداقل در مورد ارتباط شما با خدا زده است. مطمئناً، شما می توانید همه آن ادعاها را نادیده بگیرید — می توانید با تلاش کردن هر چیزی را نادیده بگیرید — به جز این ادعا که «در برابر خدایی که شما را آفرید، مرتکب گناه شدید، و مزد گناه، موت است. اما من آمده ام تا جایگزین حمل مجازات شما شوم، و مجازات شما را متحمل شوم، و شما را رهایی بخشم»؛ این مطمئناً چیزی است که باید توجه شما به آن جلب شود.

عیسی کیست؟

شاید شما آمادگی ایمان آوردن به مسیح را نداشته باشید. اگر این چنین است، علت چیست؟ دیگر چه سوالی در ذهنتان باقی مانده است؟ وقتی جواب سوالات خود را یافتید، لطفاً به راحتی از آن نگذرید. آن را دنبال کنید و در صدد یافتن پاسخ باشید. این سوال که «مسیح کیست؟» — بسیار مهم و اساسی است. آن پرسش ضروری را نادیده نگیرید یا اینکه آن پرسش را به بعد موکول نکنید. اگر به این نتیجه رسیدید که «نه، من آنچه کتاب مقدس درباره عیسی می گوید را باور نمی کنم؛ و باور ندارم او همان کسی باشد که ادعایش را می کند»، پس دست کم، یک بام دو هوا نباشید، بلکه در افکار خود استوار باشید.

اما دوستان من، از شما تقاضایی دارم، که در روز داوری به این حال نیفتید که بگویید «من باید به آن بیشتر فکر می کردم. من باید آن را دنبال می کردم، من باید در آن زمان به جواب سوالاتم می رسیدم!» هیچ حسرتی بالاتر از این نیست که در روز داوری ابراز پشیمانی کنیم.

به عبارت دیگر، شاید آماده باشید تا بگویید، «بله، واقعا من فکر می کنم مسیح پادشاه است، پسر خدا، و خدمتگزار رنج دیده است. من می دانم که گناهکارم و در برابر خداوند عصیان نمودم، می دانم که مرگ جزای من و برای خطاهایم می باشد، و می دانم که مسیح منجی و نجات دهنده من است».

اگر این چنین است باید بدانید که مسیحی شدن اصلاً مشکل نیست هیچ مراسم تشریفاتی مذهبی وجود ندارد که باید جا بیاورید، هیچ کلمات خاصی وجود ندارد که بایستی بر زبان جاری کنید، شما فقط از گناهان روی بگردانید و به عیسی اعتماد کرده، به او تکیه کنید و به او وابسته باشید که او شما را نجات خواهد داد. و سپس به دنیا بگویید مسیح اینگونه است! او همان کسی است که انسان هایی همچون مرا نجات می دهد؛ درست همانگونه که شما را نجات می بخشد.

کتاب‌های فارسی از سازمان ناین مارکس 9Marks (نه علامت):

مارک دور	کلیسای تندرست چیست؟
جاناتان لی‌من	عضویت کلیسا
جاناتان لی‌من	انضباط و تادیب کلیسا
جرمی رین	مشایخ کلیسا
دیوید هلن	موعظه تشریحی
گرگ گیلبرت	انجیل چیست؟
گرگ گیلبرت	عیسی کیست؟
اندی جانسون	بشارت برون مرزی
نیک روآرک - رابرت کلاین	الهیات کتاب مقدسی
مایکل لورنس	تبدیل
جان آنوواچاکوا	دعا



Building Healthy Churches

آیا کلیسای شما تندرست است؟

هدف مؤسسه «ناین مارکس» (۹ علامت) تجهیز رهبران کلیسا با دیدگاه کتاب مقدس و منابع قابل اجرا جهت به نمایش گذاشتن جلال و شکوه خدا به ملت‌ها از طریق کلیساهای تندرست است.

به همین دلیل مایلم که کلیساهای ما با رشد ۹ علامت تندرستی که اغلب نادیده گرفته می‌شوند، یاری نماییم. این ۹ علامت عبارت‌اند از:

- ۱ - موعظه تشریحی
- ۲ - الهیات کتاب مقدسی
- ۳ - درک کتاب مقدسی از خبر خوش
- ۴ - درک کتاب مقدسی از تبدیل شدن انسان‌ها
- ۵ - درک کتاب مقدسی از بشارت
- ۶ - درک کتاب مقدسی از عضویت کلیسا
- ۷ - درک کتاب مقدسی از تادیب یا انضباط کلیسایی
- ۸ - شاگردی و رشد کتاب مقدسی
- ۹ - رهبری کتاب مقدسی کلیسا

ما در موسسه ناین مارکس مقاله، کتاب، نقد و بررسی کتاب و مجله آنلاین تهیه می‌نماییم. در حال حاضر وبسایت ما شامل ۳۰ زبان مختلف دنیا است. با ثبت نام در سایت، شما می‌توانید از مجله آنلاین ما استفاده نمایید.

9marks.org/international



Building Healthy Churches



Who Is Jesus?

In Farsi

Greg Gilbert

Translation By: BTCPersian

Editor: Mohammad Sanavi

Bible Training Center for Persians

9Marks ISBN: 979-8-89218-138-9

© 2024, 9Marks

www.9marks.org

www.kanoneketab.com

بنای کلیسای تندرست

هدف سازمان «ناین مارکس» (۹ علامت) تجهیز رهبران کلیسا با دیدگاه کتاب مقدس و منابع قابل اجرا جهت به نمایش گذاشتن جلال و شکوه خدا به ملت ها از طریق کلیساهای تندرست است.

۱- موعظه تشریحی

۲- الهیات انجیل

۳- درک کتابمقدسی از تبدیل شدن انسانها و بشارت

۴- درک کتابمقدسی از عضویت کلیسا

۵- تادیب یا انضباط کلیسایی طبق کتابمقدس

۶- اهمیت شاگردسازی و رشد روحانی کتابمقدسی

۷- رهبری کتاب مقدسی کلیسا

۸- درک کتاب مقدسی از دعا کردن

۹- درک کتاب مقدسی از خدمات بشارتی برون مرزی

Bible Training Center
for Persians



Who is Jesus? -Farsi